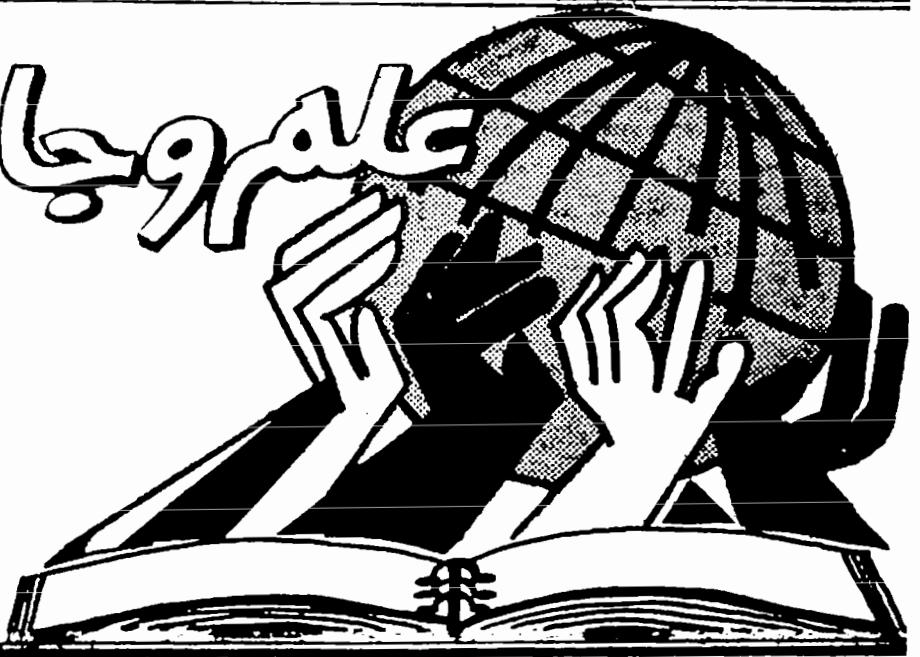


علم و جامعه

شماره ۱۱



در این شماره :

- مائریایسم دیالکتیک
- نگاهی به وضع موجود عربستان
- میلیتاریسم
- جامعه بعد از انقلاب
- سرنوشت عبرت انگیز دیکتاتورها
- پدیده فاشیسم
- (چگونگی موفقیت هیتلر)
- دستاوردهای انقلاب کوبا
- معرفی یک چهره انقلابی از السالوادور
- گزارش (شعر)
- عفریت جهل (شعر)
- کنگره انترناسیونال
- جنبش کارگری و مسائل شوریک
- ۲۸ مرداد و مصدق
- سرمایه داری دولتی و نظریه رشد



دروازه های تمدن بزرگ



مجاهد شهید محمد رضا سعادت

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، مبارزه با سانسور و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

صفحه	فهرست مطالب
۳	۱- ماتریالیسم دیالکتیک
۱۷	۲- نگاهی به وضع موجود عربستان سعودی
۲۷	۳- پدیده فاشیسم
۳۵	۴- جامعه بعد از انقلاب
۴۶	۵- سرنوشت عبرت انگیز دیکتاتورها
۵۲	۶- میلیتاریسم آمریکا
۵۹	۷- دستاورد های انقلاب کوبا
۶۶	۸- آوای فیدل - شعری از چه گوارا
۶۸	۹- سرمایه داری دولتی و نظریه رشد
۸۰	۱۰- معرفی یک چهره انقلابی از السالوادور
۸۳	۱۱- کنگره انترناسیونال
۸۷	۱۲- جنبش کارگری و مسائل تئوریک
۹۰	۱۳- گزارش - شعری از م. ازم
۹۲	۱۴- ۲۸ مرداد
۹۳	۱۵- نامه ای از ایران
۹۴	۱۶- عفریت جهل - دکتر ناصر طهماسبی
۹۵	۱۷- اعلامیه کمیته

تغییر آدرس خود را بما اطلاع دهید

☆☆☆☆☆ بیاد زنان نقیلهائی شهید ☆☆☆☆☆

شب، آوار و شست فرو ریخت!
 دستان تنگی، ز گلپوشه رب بر شاکر کردید
 فضا الهیب شقاوت بر آشفت
 و گلپوشه بانی که رویانده بودیم بارخ
 به خاک اوقاوند با "یو-زی" پاسداران

غمی نیست ما را!

که فردا است - معیاد پیوند مردان ایمان و پیمان

ف. مهربان



نوشته هـ. ا. مزدك

ماترياليسم ديالكتيك

سیر تکاملی فلسفه علمی : هدف این مقاله تشریح ماتریالیسم دیالکتیک است. لکن از آنجا که ماتریالیسم دیالکتیک از فلسفه ماتریالیستی مارکسیسم تفکیک ناپذیر است ، بررسی و بیان آن بدون شرح مختصری در باره تاریخ تکامل فلسفه ماتریالیستی و هم جوشی تاریخی اش با دیالکتیک کامل نخواهد بود . در تعریف کلی ، فلسفه ماتریالیستی عبارت از علم و تئوری عام (۱) ترین قوانین تکامل طبیعت ، جامعه و فکر است. (۲) بدیهی است که کشف و تشریح این قوانین خود نتیجه انباشت دانش بشر طی قرن ها کار ، مطالعه ، تحقیق و مبارزه بوده است.

بشر در بدوی ترین شکل زندگی خود و در مراحل از تکامل که هنوز جوامع طبقاتی شکل نگرفته بودند ، و بخاطر یگانگی طبیعی اش با طبیعت ، نیروهای مولده و کمونی که در آن بسر می برد ، دید گاهی ماتریالیستی داشت : بشر طبیعت را آنطور که واقعا بود میدید و آنرا بدون هیچ گونه قید و شرطی می پذیرفت . بت های مادی در این دوره و حتی برای مدتی طولانی در دوره های بالا تر تکامل ، خود نتیجه این دید گاه ماتریالیستی بشر از طبیعت و جامعه اش بود . لکن چنین دید گاهی هنوز برای بشر بشکل فلسفه مطرح نبود . بدین معنی که هنوز نحوه دید بشر از طبیعت و محیط زندگی اش بشکل علمی و تئوریک مطرح نبود . فلسفه ماتریالیستی بدوی (اگر بشود اسم فلسفه روی آن گذاشت) جزئی از زندگی عملی بشر ، جزئی از فعالیت های تولیدی او و قسمتی از مبارزه اش با طبیعت بود .

فلسفه بمفهومی که در بالا تعریف شد محصول تقسیم اجتماعی کار و تقسیم جامعه به طبقات است. تنها بعد از اینکه افراد جامعه به متفکرین و تولید کنندگان مستقیم تقسیم شدند ، فلسفه بمعنی تئوریک کردن قوانین عام طبیعت ، جامعه و فکر بوجود آمد . از آنجا که رابطه طبقات متکلف با طبیعت ، نیروهای مولده ، ابزار تولید ، محصولات ضروری

و اضافی و بطور کلی با مقوله های رو بنائی و زیر بنائی جامعه متفاوت بود ، دیدگاه آنها نیز نسبت به این مقوله ها و در نتیجه نسبت به کل طبیعت و جامعه فرق کرده با تکامل هر چه بیشتر مبارزه طبقاتی - که در شکل مبارزه بین نیروهای مولده و روایت تولیدی در تکامل تاریخی جامعه نمودار می گردد - دیدگاه طبقات متخاصم نیز ، بین از پیش در چهار چوب مشخص و معینی شکل گرفت . نتیجه تکامل این دیدگاههای متفاوت ، فلسفه های مختلف بود . طبقات اصلی جامعه ، فلسفه ویژه خود را یافتند . فلسفه طبقاتی بوجود آمد . با فلسفه طبقاتی دانش و ایدئولوژی نیز طبقاتی گردیدند . علم در خدمت طبقه خاصی ، در هر دوره معینی ، قرار گرفت و ایدئولوژی طبقاتی ، با مسخ واقعیت ها ، بر روایت تولیدی موجود مهر حقانیت زد و آنرا ابدی نمایاند . فلسفه ایدئالیستی بعنوان فلسفه طبقات استثمارگر بر ماتریالیسم بدوی فائق آمد . چگونه این ممکن شد ؟

با توسعه و تکامل نیروی های مولده ، فکر نیز توسعه و تکامل یافت و بتدریج جای بیشتری را در پروسه تولید اشغال کرد . با بغرنج شدن اشکال ، گوناگون شدن انواع تولیدات ، تفکر قبل از تولید نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه بصورت قانونی ابدی درآمد . این تغییر ، ایدئالیسم گردید : همه مظاهر زندگی شامل مقوله های متعدد رو بنا و زیر بنا محصول فکر ، دیده شدند . انگلس در مقاله " گذرا از میمون به آدم " در این باره چنین نوشت :

" در برابر همه این تولیدات که در دید اول بشکل فرآورده - های فکری دیدار می شدند ، و بنظر می رسیدند که جامعه انسانی را مغلوب خود ساخته اند ، هر چه بیشتر تولیدات اندک بدست فراموشی سپرده شدند ، این روند سریع تر شد چون فکر که پروسه کار را در مراحل خیلی ابتدائی تری از تکامل جامعه (برای مثال هم اکنون در خانواده ساده) برنامه ریزی میکند ، قادر به تخصیص کاری که برنامه ریزی شده و بوسیله دست های دیگری غیر از دست خودش انجام گردیده بود ، شد . آدمیان عادت کردند اعمالشان را بجای اینکه بوسیله احتیاجاتشان بیان کنند بوسیله فکرشان تشریح نمایند . . . و بدین ترتیب طی زمان ، آن دیدگاه ایدئالیستی در جهان پدیدار شد که مخصوصا از زمان سقوط دنیای باستانی بر افکار آدمیان غلبه کرده است . " (۳)

ایدئالیسم ، بنا بر این ، نتیجه ضرورتی بود که تکامل نیروهای مولده ، بر

جامعه تحمیل کردند : ضرورت تفکر قبل از تولید .
 گفتیم که فلسفه طبقاتی شد : اید آلیسم ، فلسفه استثمار گران و ماتریالیسم ، فلسفه توده های زحمتکش (اگرچه نا آگاهانسه) گردید . لکن طبقات در شکل دهی ، تبلور و تکامل فلسفه و ایدئولوژی خود از توانائی یکسان برخوردار نبوده اند . طبقات استثمارگر با امکانات فکری و مادی بیشتری که در اختیار داشتند انحصار فلسفی و ایدئولوژیک خود را تا پیدایش سوسیالیسم عملی و فلسفه آن - ماتریالیسم دیالکتیک - حفظ کردند . جدال نابرابر فلسفه های مختلف طی ۲۵۰۰ سال گذشته بموازات مبارزات نابرابر طبقات استثمارگر و استثمارشونده ، علیرغم موفقیت های زود گذر استثمارشونده ها نتیجه ای جز پیدایش سیستم استثماراری دیگری بدنبال نداشت .

سوسیالیسم علمی با جمع بندی این مبارزات دیدی جدیدی از فلسفه را مطرح کرد یعنی آنکه نشان داد فلسفه طبقاتی است ، فلسفه حزبی است و فلسفه باید از محدوده تئوری به حیطه عمل گشوده شود . فلسفه خواهان یگانگی تئوری و عمل شد و بیشتر خواهان عملی کردن فلسفه گردید .
 مارکس حتی در تز دکترای خود که بین سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱ نوشته شده این ایده را فرموله در مغز خود داشت . در آنجا مارکس نوشت :
"عملی کردن فلسفه ، خودش تئوریک است" (۴) عین همین ایده ، اما کاملتر در نوشته های بعدی مارکس متجلی میگردد . مارکس خواهان "تحقق یافتن" (REALIZATION) فلسفه میشود . در "مقدمه" بر "نقد فلسفه هگل" مارکس پا را از اشعار "تحقق یافتن" فلسفه فراتر گذاشته و اساس مادی آنرا نیز مطرح می کند . مارکس نوشت : "نیروی مادی فقط از طریق نیروی مادی میتواند سرنگون شود ، اما تئوری و تئیکه توده ها را فرا گرفت خودش یک نیروی مادی میشود ." (۵) و باز در همانجا می نویسد :
 "آیا نیاز های تئوریک مستقیماً نیاز های عملی خواهند بود ؟ کافی نیست که فکر برای واقعیت بخشیدن به خود ، تقلا کند ، و واقعیت نیز بایستد برای رفتن بسوی فکر بکوشد ." (۶) مارکس در پایان همان "مقدمه" نتیجه میگیرد که آزادی آلمان فقط از طریق عمل ممکن است . و نقض فلسفه را در این مبارزه چنین بیان میدارد :

"فلسفه سر این آزادی و پرولتاریا قلب آنست . فلسفه فقط می تواند با نسخ پرولتاریا تحقق یابد و پرولتاریا فقط می تواند با تحقق یافتن فلسفه نسخ شود ." (۷)

مارکس سپس ضمن تاکید بر اهمیت عملی فلسفه در "تزهائی در باره فویرباخ"، در تزاوّل، خواهان خارج کردن آن از دست آید آلیست‌ها شده و در تزهائی نیز خواهان تغییر نظم جهان می‌گردد:

"فلسفه فقط دنیا را، از راه‌های مختلف، تفسیر کرده اند مهم تغییر آنست."

بدین طریق فلسفه تئوریک که فلسفه عملی - ماتریالیستی بدوی را نفی کرده بود، خود بوسیله فلسفه عملی - ماتریالیستی دیگری نفی گشته و از سلاحي در دست طبقات استثمارگر به سلاحي در دست طبقه کارگر برای آزاد کردن همه طبقات و خود فلسفه تبدیل گردید. با ایجاد جامعه بی طبقه، فلسفه نیز بی طبقه، یعنی همان چیزی می‌گردد که بشر اولیه با آن تکاملش را شروع کرد: ماتریالیسم. این ماتریالیسم، لکن، از کلیه پیرایه های متافیزیکی پاک و کاملاً دیا لکتیکی است. در این چهارچوب فلسفه، علم و تئوری عام ترین قوانین همه انواع حرکت می‌گردد و بعنوان متد و لوژی در علوم و مبارزه پرولتاریا برای تسخیر جامعه و طبیعت بکار گرفته میشود. آید آلیسم - ماتریالیسم اولیه را نفی کرد و خود بوسیله ماتریالیسم علمی نفی گردید.

اگر فلسفه استثماری بعنوان ایدئولوژی، در مبارزات طبقاتی نقش تخریب افکار طبقات استثمارشونده و ابدی نشان دادن روابط تولیدی حاکم را بعهده داشت، در حیطه علوم نیز بعلت کشف قوانین طبیعت (و کمتر جامعه) نقش بزرگی را در تکامل و پیشرفت نیروهای تولیدی ایفا کرد. فلسفه از یکسو بعنوان ایدئولوژی، روابط تولیدی را تثبیت و از سوی دیگر بعنوان متد و لوژی و علم قوانین عمومی حرکت ماده، نیروهای تولیدی را تکامل بخشید. این تضاد که در ذات پروسه تولید ریشه داشت، از طریق فلسفه تشدید گردید. فلسفه طبقاتی با دست خود گور خود را کند.

فلسفه طبیعی و اندیشه های SPECULATIVE دنیای

قدیم نه تنها علم همه علوم بلکه تنها علم موجود برای بررسی قوانین طبیعت و جامعه بود. موضوع عمده مورد مطالعه این فلسفه نجوم و ریاضیات بود که بدنبال نیاز پروسه تولید به شناخت، مورد استفاده قرار دادن قوانین آنها، هموازات نیروهای مولده، تکامل یافتند. از خصوصیات اساسی دانش بشر در این دوره، خصلت کلیتی آنست. بعلت عدم وجود رشته های مختلف علوم، مطالعه طبیعت فقط در کلیت آن ممکن بود و اجزا این کلیت ناشناخته مانده بودند بدیگر سخن عمومیت GENERALITY

ویژه گی (PARTICULARITY) را در خود داشت بدون اینکه آنرا هضم کرده باشد . از خصوصیات دیگر فلسفه این دوره متد دیا لکتیکی بدوی آن است . مثلا هراکلیتوس ، بنیان گذار دیا لکتیک یونان قدیم ، معتقد بود که پدیده ها در حال تغییر دائمی اند ، پدیده ها ظاهر میشوند و ناپدید میگردند ، پدیده ها با همدیگر در ارتباط هستند و — بالاخره پدیده ها دارای تضاد درونی اند . این بود که انگلس در " آنتی دورینگ " نوشت : " فلاسفه یونان قدیم همه متولدین طبیعتی دیا لکتیک بودند ، و ارسطو با سواد ترین روشنفکر آنها اساسی ترین فرمای دیا لکتیک فکر را تجزیه و تحلیل کرده بود . " (۸) ارسطو ، لکن ، یگانگی اعداد بود : یگانگی دیا لکتیک و متافیزیک . با توجه به سطح نازل دانش بشر در آن دوره ، لزوما متافیزیک ارسطو در این یگانگی نقش تعیین کننده ای یافت و تمرنها بر تفکر بشر حکومت کرد . دیا لکتیک بدوی ، چون فلسفه زمان خود ، در غیاب رشته های ویژه علوم ، دانش کلیات اندیشه ای

بود . فلاسفه این دوران ، بعلاقی این بودن سلاح تقسیم اجتماعی کار همه چیز می دانستند و مردان عمل بودند . دیا لکتیک ، لکن ، راهنمای این عمل نبود ، ضرورت درونی آن بود ولی تا استفاده از دیا لکتیک بعنوان راهنمای عمل مبارزات اجتماعی هنوز راهی دراز در پیش بود .

بعد از سقوط دنیای باستانی تا رنسانس ، اروپا زیر چکمه های فلسفه کاتولیک و متد متافیزیکی آن مستوقفماند . مسیحیت هیچ چیز تازه ای بدنیا عرضه نکرد . دنیا ، علوم قرون تاریک و " وسالی " را مدیون خلق های آسیا و خصوصا خاور میانه است .

در نیمه دوم قرن پانزد هم ، از بدین مبارزات استثمار شونده گان شهر روده با غنودالها ، جوانه های اولیه سرمایه داری در اروپای غربی سر بر آوردند . کمی دیرتر تمدن دنیای باستانی از زیر آوارها کشف گردید . همزمان با آن تجارت رونق بیشتری یافت و موجب رشد سریع مافکتور ها شد . این تغییرات موجب شورش بورژوازی نوپا ، روشنفکران و طبقات متوسط بر علیه دیکتاتوری کلیسا شد (رنسانس و رفرماسیون) . با رشد ریشه های آزاد فکری فلسفه ماتریالیسم جدید نیز نطفه بست . و این خود رشد علوم را در پی داشت . نتیجه همه این پیشرفت ها رشد خارق العاده نیرو های مولده سیستم سرمایه داری بود . بدین گونه دیا لکتیک بین علوم و پروسه تولید ، هر دوی آنها را به جلو سوق داد و تکامل و پیشرفت آنها را تسریع کرد . در این مقادع نیز چون گذشته ، هنوز تقسیم اجتماعی کار در سطحی نازل قرار داشت ، تعجب آور نیست که مردان بزرگ این دوره نیز

دانشی جهانشمول داشتند و مردان عمل بودند . فلاسفه این دوره با قلم و شمشیر در همه نیروهای بزرگ اجتماعی شرکت جستند . با این وجود ، فلسفه هرگز تحقق نیافت و هم چنان در دست استثمارگران برای تحریف واقعیت ها و تشبیب روابط اجتماعی باقی ماند . برای یکی کردن فلسفه تئوریک و فلسفه عملی ، برای "تئوریک - عملی کردن" فلسفه هنوز راهی دراز در پیش بود .

هم زمان با آزادی فلسفه جدید و در نتیجه نیاز شیوه تولید سرمایه داری به علوم و تکنیک ، علوم طبیعی جدید نیز پس از دادن قربانی های زیادی به کلیسای کاتولیک ، آزادی خود را با تئوری کوپرنیک اعلام داشت . لکن با همه طبیعت انقلابی اش ، علوم جدید کماکان تا نیمه اول قرن هیجدهم در زندان دیدگاه متافیزیکی قرنهای بعد از دنیای قدیم باقی ماند . اگرچه علوم طبیعی در این موقع از نظر دانش و بررسی دقیق یافته های علمی از یونان قدیم برتر بود ولی در بررسی تئوریک یافته های خود بعلت تمدن متافیزیکی اش از دنیای قدیم عقب ماند . در حالیکه از نظر فلاسفه یونان قدیم ، دنیا پدیده ای بود که بوجود آمده بود و تغییر می کرد ، برای دیدگاه متافیزیکی قرن هفدهم و نیمه اول قرن هیجدهم دنیا چیزی غیر قابل تغییر می نمود که تحویل بشر شده و عینا نیز پس گرفته خواهد شد . با این وصف دید مکانیستی علوم در این دوره یک ضرورت تاریخی بود و نقشی مثبت در پیشرفت نیروهای مولده و جامعه در کل بازی کرد .

فلسفه جدید^۴ با اسپینوزا اصرار به درک ماتریالیستی

جهان کرد و از آن پس مستقیماً در پروسه تکامل پیشرفت ناموزون علوم شرکت جست . اولین انقلاب در این زمینه را کانت در سال ۱۷۵۵ در مکانات کرات آسمانی بوجود آورد . کانت در واقع به فلاسفه یونان قدیم برگشت و پذیرفت که زمین بوجود آمده است ، دائماً در حال تغییر است و با آن ، همه چیزهایی که در آن قرار دارند تغییر می کنند . بدین ترتیب علم نجوم از صورت ادراکی و اندیشه ای به شکل رشته ای علمی مطرح گردید . ریاضیات نیز به همراه نجوم به درجات بالاتری از تکامل رسیدند .

فیزیک نیز از علم مایعات و گازها به فیزیک مکانیک و از آنجا بسوی فیزیک انواع فرمهای حرکت ماده ، رشد و تکامل یافت . پیشرفت سریع فیزیک تا حدود زیادی خط بطلانی بر دیدگاه مکانیکی - متافیزیکی حاکم بر فیزیک کشید . دیدگاه متافیزیکی فیزیک مکانیک که ناشی از طبیعت علم مکانیک می گردید بمرور زمان در تضاد با یافته های تحقیقات

جدید قرار گرفت . بتدریج ثابت شد که علیرغم دیدگاه متافیزیکی فیزیکی مکانیک که می پنداشت فرمهای مختلف حرکت تغییرناپذیر و غیر قابل تبدیل به یکدیگرند ، همه انواع فرمهای حرکت ماده (مکانیک - فیزیک - شیمی - بیولوژی و غیره) بهم مرتبط بوده و طبق قوانین معینی و تحت شرایط خاصی قابل تبدیل به یکدیگر هستند ، حرکت پیوسته و سیگنی ماده به ثبوت رسید .

تحقیقات در شیمی نیز منجر به این کشف گردید که قوانین شیمی برای اجسام جاندار و بی جان یکی هستند . این کشف به همراه کشف قابلیت تبدیل فرمهای حرکت ماده در فیزیک ، شکاف عمیقی را که بین دنیای موجودات زنده و غیر زنده وجود داشت تا حدود زیادی پر کرد . کشفیات شیمی ، متافیزیک را بیش از پیش در علوم منزوی میکرد .

در بیولوژی نیز تحقیقات علمی متعدد به کشف سلول نائسل گردید . بعلاوه رشته های جنسی آن نظیر فسیل شناسی ، آنا تومی ، فیزیولوژی گیاهی و حیوانی ، جانور شناسی و غیره بطور پیشرونده ای رشد کردند . تحقیق در این زمینه ها راپاه انسان ، حیوان و گیاه را با همدیگر بیش از پیش نشان داد . بعد ها کشف گردید که منشاء همه آنها باید یکی باشد . این منشاء حرارت اعلام گردید . تحقیقات هم چنین ثابت کردند که پروتئو پلاسم و سلول که سازنده موجودات هستند ، بطور مستقل و در پائین ترین فرم زندگی اورگانیکی ، مثلا در تک یاخته ایها ، وجود داشته و دارند . از اینجا تا نشان دادن منشا و مراحل تکاملی انسان راهی نبود . داروین مراحل نهایی این حرکت تکاملی را بررسی و تئوریزه کرد . همه این یافته ها بر مرگ حتمی و زود رس متافیزیک گواهی میدادند .

از زمان رنسانس در اروپا ، رشته های مختلف دانش یکی بعد از دیگری از فلسفه جدا شدند و بعنوان علوم مستقل ، خود را از سلطه آن آزاد کردند . علوم قدم به حیطه تحقیق و تجربه گذاشتند . این تکامل باعث شد که دانشمندان دیدگاه کلیت را رها کرده و به جزئیات بپردازند . اگر چه این یک حرکت مثبت در علوم محسوب میشود ، لکن تاکید بیش از حد روی اجزاء و به فراموشی سپردن کل ، باعث پدیدار شدن دید متافیزیکی جدید بنام پوزیتیویسم شد . پوزیتیویسم هرگونه ارزش فلسفه و یافته های آنرا برای علوم مردود اعلام کرد و با آن در یک رابطه کاملاً آنتاگونیستی قرار گرفت .

با این وصف ، فلسفه در مبارزه برای تحقق خود در علوم موفق به حفظ خود شد . تنها یک چیز می توانست فلسفه را در این مورد یاری دهد : دیالکتیک . فلسفه این دوران یکبار دیگر به نقطه نظر

فیلسوفان یونان باستان برگشت: پدیده ها در حال تغییر دائمی اند ، پدیده ها ظاهر میشوند و ناپدید میگردند ، پدیده ها با همدیگر در ارتباط و هم پیوستگی اند ، و پدیده ها در خود تضادی نهفته دارند . فلسفه اکنون می تواند ادعا کند که فرمهای مختلف حرکت تحت شرایط خاصی و طی قوانین معینی قابل تبدیل بهم دیگرند . از این مهمتر آنکه فلسفه اینک بکمک سایر رشته های دانش می تواند منشا و نحوه تکامل این فرمها را نیز نشان بدهد . لکن جدال با متافیزیک کار ساده ای نبود و پیش از هر چیز به زمان نیاز داشت . تنها در مرحله بعدی تکامل فلسفه بود که فلسفه قادر به رهایی نسبی خود از چنگال متافیزیک شد .

در حالیکه فلسفه جدید ، دیالکتیک را با فلسفه باستانی مشترک بود ولی اینها از جنبه های مهم دیگری کاملاً متفاوت بودند . فلسفه علمی جدید بر عکس فلسفه اندیشه ای (SPECULATIVE) دنیای باستان که در شکل عمومیت ، ویژه گی را نفی کرده بود ، خود مقهور این ویژه گی گردید . بدیگر سخن در فلسفه جدید ویژه گی عمومیت را مقهور خود کرده بود . این مشکل نیز می بایست برای حل خود منتظر مرحله بعدی تکامل فلسفه و علوم بماند . هم چنین ، فلاسفه جدید ، بعزت سطح بالای تقسیم اجتماعی کار ، دانشی تخصصی پیدا کردند و هر چه بیشتر از عمل بیه شعوری نزدیک تر شدند . فلاسفه که روزی مردان عمل بودند و دیدی جهان شمول از دنیا داشتند ، به مردان ایزوله شده ، بی عمل و شعور یکی تبدیل گردیدند که صرفاً به تفسیر و شعوریزه کردن قوانین قناعت میکردند . دانشمندان نیز عیناً در همین مسیر و با اشتیاق بیشتری قدم بر می داشتند . فلاسفه به مفسرین جهانی تبدیل شدند و دیدی پوزیتیویستی نسبت به آن کسب کردند . هدف این بود که بگویند " چه هست " و نه اینک " چه باید باشد "

سوسیالیسم علمی قبل از هر چیز فلسفه علمی - ماتریالیسم - را با دیالکتیک پیوند زد و فلسفه ماتریالیسم دیا لکتیک را که ضرورت زمانی بود ، بنیاد نهاد . سپس نوبت به تحقق بخشیدن به فلسفه ، یعنی برقراری رابطه اورگانیک بین شعوری و عمل شد . در آخرین مرحله ، سوسیالیسم علمی رابطه فلسفه با سایر رشته های علوم را تعیین و مشخص نمود . برابر این دید گاه جدید ، با جدائی تدریجی شاخه های مختلف علوم از همیگر و از فلسفه ، فلسفه بمعنی علمی آن نفی نمی گردد بلکه موضوع مورد تحقیق آن مشخص تر میشود . در حالیکه رشته های مختلف علوم هر یک بجهت تحقیق در مورد یک قسمت ویژه از واقعیت پرداخته و در جستجوی کشف



کنگره انترناسیونال

لندن ۱۹ اکتبر ۱۸۶۶

از نامه مارکس به دکتر کوگان (۱)

دوست عزیز

امید وارم مجبور نباشم از سکوت طولانی شما چنین نتیجه گیری کنم که آخرین نامه ام رابحوی توهین بخود تلقی کرده اید. * موضوع درست برعکس است. هر انسان در حالت یاس نیاز بآن دارد که بغض دلش را خالی کند البته انسان این کار را در مورد کسانی میکند که بطور استثنائی بآنها اعتماد خاصی دارد. شما اطمینان میدهم که گرفتاریهای زندگی جامعه بورژوازی مرابیشتر از هر علت شخصی یا خانوادگی ای دچار وحشت میسازد زیرا آنها مانع اتمام کار من (تالیف سرمایه) میشوند. اگر بجای آنکه زوی موضوع کار

* منظور مارکس نامه ایست که مارکس در رابطه با مشکلات مالی خود در تاریخ ۲۳ اوت ۱۸۶۶ از لندن به دوستش دکتر کوگان در هانور نوشته بود. در آن ضمن مطالب دیگر چنین آمده است:

"در اثر بیماری طولانی، وضع اقتصادی من بیک نقطه بحرانی رسیده است. بد هکاریهای من معزم راتحت فشار قرارداد داده اند و بجزد رکارم (یعنی تالیف کتاب سرمایه) که تمام وجود مرا جذب خود کرده است هیچگونه توانی برایم باقی نمانده است. (صفحه ۵۲، جلد ۳۱ آثار مارکس - انگلس)

دنیای پیشرفته قدیم فلاسفه بطور فزاینده ای از دیالکتیک استفاده میکردند و در دوره دیکتاتوری کلیسای کاتولیک، یعنی در "عصر تاریک" و "قرون وسطی"، بعلت پائین بودن سطح رشد نیروهای مولده، متافیزیک، حاکم بر فکر فلاسفه شد. تنها در نیمه دوم قرن هیجدهم، بعد از پیشرفت سریع علوم و نیروهای مولده تحت رهبری بورژوازی نوپا و مترقی آن دوره بود که متافیزیک حاکم، بوسیله دیالکتیک نفی گردید.

با وجود اینکه رابطه ای طبیعی بین دیدگاه ماتریالیستی جهان و متد دیالکتیک وجود دارد، این دو الزاما جدا ناپذیر نیستند. ماتریالیست های مکانیکی یا متافیزیکی بسهم خود نقشی مهم در پیشبرد فلسفه ماتریالیسم و علوم داشته اند. لکن وصلت ماتریالیسم انقلابی و متافیزیک محافظه کار، تضادی بود که می بایست حل شود تا فلسفه ماتریالیسم آزاد و همگام و همراه علوم به پیش بتازد. عین همین نظر در رابطه بین آید آلیسم و متافیزیک نیز صادق است. با وجود رابطه طبیعی ای که بین این دو موجود است، آنها الزاما جدا ناپذیر نیستند. با این وصف دیالکتیک در دست آید آلیست ها در زندان اندیشه بشر باقی ماند: دیالکتیک طبیعت و جامعه و به همراه آن نقش دیالکتیک در کشف قوانین علوم طبیعی نفی گردید. وصلت بین دیالکتیک و آید آلیسم نیز تضادی بود که می بایست حل گردد تا دیالکتیک آزاد و همگام و همراه علوم به پیش بتازد. تنها بعد از آزادی ماتریالیسم از چنگال متافیزیک، و دیالکتیک از چنگال آید آلیسم بود که وصلت انقلابی ماتریالیسم و دیالکتیک ممکن گردید. و این ممکن نمیشد مگر با پیشرفت پروسه تولید و تکامل نیروهای مولده شامل دانش و علوم. ماتریالیسم دیالکتیک نه تنها پیش تاز علوم بلکه نیروی جلو برنده تاریخ شد.

در زیر ضمن بحث کوتاهی درباره متد متافیزیک، به تشریح متد دیالکتیک، یعنی به تشریح دیالکتیک بعنوان متد ولوژی در فلسفه و علوم می پردازیم.

متد متافیزیک: "متافیزیک گذشته" اصطلاحی بود که هگل برای بیان "متد" فلاسفه قبل از کانت بکار برد. (۹) برابر این متد، قوانین و شکل های فکر بسا قوانین و شکل های اساسی اشیا یکی اند. برای یافتن طبیعت و ذات یک شیئی (که در دیدگاه متافیزیکی چیزی جز ظاهر آن نیست)، فکر کردن درباره اش تنها راه ممکن است. (۱۰) با این وصف، این متد با فکر کردن درباره اشیا، جستجو درباره حقیقت را شروع نمی کند. متافیزیک مستقیما به شیئی (نه پروسه) مورد مطالعه (در کلیت آن و جدا از سایر اشیا)، آنطور که واقعا هست مراجعه کرده و بدون هیچگونه تحقیقی درباره آن و یا تغییری در آن، ادراک

خود از آن را - که از طریق مغزش منعکس شده اند - بعنوان حقایق موجود می‌پذیرد. آنگاه جدا از شیئی به تفکر درباره آن می‌نشیند و سعی به درک آن میکند. نتایج این پروسه تفکر که در وراء تجربه و نیای تجربی انجام می‌پذیرد و البته ورای ادراکات نمی‌ورد، بعنوان حقایق در مورد شیئی مورد مطالعه پذیرفته شده و پروسه تحقیق خاتمه یافته تلقی می‌گردد. بدین سان اشیاء چیزی جز مقوله های انتزاعی تفکر نیستند اگر چه هیچ رابطه مستقیمی هم بین این دو وجود ندارد. کورن فورت می‌نویسد: "انتزاع متافیزیکی شامل این تفکر است که گویا آنچه انتزاع شده میتواند در انتزاع وجود داشته باشد." (۱۱)

متافیزیکست، بنابراین، اول اشیاء را منتزع و سپس درباره آنها در انتزاع از شرایط زیستی شان به تفکر می‌نشیند. بدیهی است در چنین صورتی اشیاء در انتزاع در تغییر و تکاملشان، درک می‌گردند. در واقع متافیزیکست قادر به انتزاع پدیده نمی‌شد اگر تغییر ناپذیری طبیعت و خواص آنها را پیش فرض نمی‌کرد. با این وصف متافیزیکست تغییر را در حد رشد کمی اشیاء بعنوان یک پروسه پیوسته، می‌پذیرد. از این دیدگاه هرگز تغییرات کیفی، بمضی بوجود آمدن یک پدیده جدید و از بین رفتن پدیده قدیم، بوقوع نمی‌پیوندد. دنیا هر چه بیشتر تغییر میکند، همان می‌ماند که بوده است! این هسته درک متافیزیک از تغییر جهان است. متافیزیکست میگوید تغییر جهان، هیچ تضادی با تفکر درباره آن بعنوان یک چیز ثابت و غیر متغیر ندارد.

بعلاوه، از آنجا که متافیزیکست، قادر به انتزاع کردن بیش از یک پدیده در آن واحد نیست، هر پدیده را سوا و مستقل از سایر پدیده ها مطالعه می‌نماید. بدینگونه متافیزیکست قادر به درک هم پیوستگی و ارتباط بین پدیده ها و در نتیجه درک کلیت بعنوان یک استرکتور ساخته شده از اجزا بهم پیوسته، نمی‌باشد. بی سبب نیست که متافیزیکست دنیا را کلتی از اشیاء قطعی و نهایی که بطور تصادفی روی هم انباشته شده اند و هیچ رابطه ای منطقی بین آنها نیست، می‌بینند. کل جمع ریاضی اجزاء است و نه بیشتر. دید نهایی و قطعی متافیزیکست درباره اشیاء در رابطه با این واقعیت که در آخرین مرحله تفکر را در پروسه شناخت برای او تشکیل میدهد - قابل فهم است. متافیزیکست در هر پدیده ای سعی در یافتن نهایت و قطعیت میکند. با این وجود ذات اشیاء برای متافیزیکست همیشه ناشناخته باقی میماند.

از آنجا که متافیزیکست قادر نیست به با اصطلاح و راه ظاهر پدیده ها برخورد، از درک ساختمان درونی و خواص داخلی پدیده ها عاجز

"فقر فلسفه" که در پاسخ "فلسفه فقر" پرودون تألیف کرد، بر نظریات پرودون - که در دوران خود اهمیت و نفوذ زیادی کسب کرده بود - خط بطلان کشید.

۴ - فوریر، FRANCOIS FOURIER (۱۷۷۲ تا ۱۸۳۷):
 بموازات سن سیمون بزرگترین سوسیالیست خیالپرداز فرانسه است.

۵ - روبرت اوون، ROBERT OWEN (۱۷۷۱ تا ۱۸۵۸): سوسیالیست خیالپرداز انگلیسی-با وجود آنکه خود یکی از سرمایه داران بود، از طبقه خود برید و بنفع طبقه کارگر مبارزه کرد.

۶ - کنگره کارگران آمریکا در بالتیمور: در ۲۰ تا ۲۵ اوت ۱۸۶۶ برگزار شد. در این کنگره نمایندگان ۹ اتحادیه کارگری و تعداد زیادی از سازمانهای دیگر شرکت داشتند که برای تصویب قانون ۸ ساعت کارروانه مبارزه میکردند. در این کنگره مسایل زیر مطرح شدند: قانونی کردن مدت کار روزانه و تقلیل آن به ۸ ساعت و متشکل ساختن تمام کارگران در اتحادیه های کارگری. کنگره بالتیمور همچنین تصویب کرد که یکتشیلات ملی کارگری را بوجود بیاورد.

برای اشتراک

پستریه
 خبری

انجمن رهایی زن

میتواند با آدرس زیر تماس بگیرد

P.O. BOX 9363
 Berkeley Ca. 94709

برای اشتراک هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

میتوانید با ارسال چک یا مانی اوردر بنام O.C.U.S. با آدرس زیر

تماس بگیرید

بهای اشتراک:

برای هر ۲ شماره ۸ دلار

برای هر ۴ شماره ۲۴ دلار

P.O. BOX 9363
 Berkeley Ca. 94709

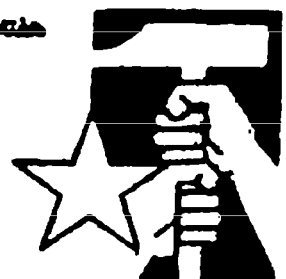
آدرس پستی در خارج از کشور:

Postfach 125
 CH - 8026
 Zürich - Schweiz

از کان سازمان مبارزه برای ایجاد
 جنبش مستقل کارگری

جنبش
 کارگری

هفته نامه





تجربه کردن (با غیر قابل شناخت بودن اشتباه نشود) در-

فکر است. و بدین ترتیب، هدف، نفوذ کردن به داخل حوزه ای از واقعیت است که در آن امکان شناخت یگانگی و راه گوناگونی و سکون و راه تغییر وجود دارد. بدین منظور، متافیزیک تحقیق خود را با آنچه که بین اشیا واقعی مشترک است شروع میکند. این بدان معنی است که متافیزیک هر چیزی را در صورت خیلی عمومی آن می بیند و بعنوان وجود، و در ذات خصوصیات و قوانین مربوطه به آن به تحقیق می پردازد. " (۱۴)

می بینیم که متافیزیک جدید کلیسای کاتولیک حتی دنیای تجربی، دنیای واقعی قابل تجربه، رانیز سه لاقه کرده، بدنیال دنیای غیر قابل تجربه، جایی که امکان شناخت "یگانگی" (و "سکون" وجود دارد روانه شده است. بنا بر این گفته، اگر متافیزیکست تخمیر در پدیده ها و رابطه بین آنها را نمی بیند نه بخاطر اینست که آنها را نفی میکند، بلکه به این خاطر است که متافیزیک با دنیایی که این مقوله ها در آن اتفاق می افتند، کاری ندارد. متافیزیک، بنا بر این، چیزی "آسمانی" می گردد. البته وقتی متافیزیک از علوم و این دنیا رانده شد، سر نوشتی جز آنچه آقای وتریما میگوید نمی توانست داشته باشد. متافیزیک که روزی ضروری مینمود، با تکامل و پیشرفت علوم و دانش بشر و با پیشرفت نیروهای مولده جامعه، به پدیده ای غیر ضروری تبدیل گردید و می بایست هم به آسمانها پرواز کند!

باید توجه داشت که متافیزیک، طبیعی ترین رور بر خورده انسان با پدیده هاست. " غالباً اجتناب از نحوه تفکر متافیزیکی مشکل است" (۱۵). این است که متافیزیک ارسطویی قرنهای بعنوان طبیعی ترین شیوه دید بر تفکر بشر و علوم حکومت کرد. انگلس نوشت: " برای استفاده روزانه، برای تخمیرات کوچک در علم، مقوله های متافیزیکی اعتبار خود را حفظ میکنند. " (۱۶) بعلاوه متافیزیک یک الزام تاریخی برای علوم در یک مرحله از تکامل آنها بود. بقول انگلس " قبل از اینکه بررسی پیروسه ها ممکن شود، ضروری بود که اشیاء مورد بررسی قرار بگیرند. " (۱۷) لکن از نیمه دوم قرن هیجدهم که علوم طبیعی از حالت علوم جمع آوری کنند و حقایق و علوم اشیاء قاضی و نهایی به علوم دارای اسلوب و قواعد معین، به علوم پیروسه ها و ارتباطات بین آنها و علوم منشاء و تکامل اشیاء تخمیر جهت داد، دید متافیزیکی در علوم سقوط کرد و به حیطه فکر خالص پناه برد. (۱۸)

در شماره بعد: ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان متد ولوژی عمومی علوم

زیر نویس ها

۱ - عام (GENERAL یا UNIVERSAL) بعنوان یک واقعیت عینی ، مفهوم هم پیوستگی قانونمندان پدیده های مادی ، بمعنی ارتباط پدیده های مادی در یک کل خود - متکامل که همبستگی اجزاء آن نه بخاطر اینست که دارای خصوصیات برابرند ، بلکه باین دلیل که منشأ مادی مشترک دارند ، می باشد . بعبارت دیگر ، این اجزا تماما از عام ، از یک منشأ مادی مشترک ، بعنوان ویژه گیها یا خواص (PARTICULAR یا SINGULAR) آن ناشی میگردد . عام ، بنابراین ، خودش را از طریق ویژه گیها نشان میدهد و در عین حال نیز بعنوان یک ویژه گی در کنار ویژه گیهای که از خود آن ناشی شده اند ، قرار میگیرد . توضیح بیشتر درباره عام و خاص و رابطه بین آنها در متن مقاله آمده است . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ای . وی . - ایلینکوف " مناطق دیا لکتیکی " انتشارات پروگرس ، مسکو ، ۱۹۷۷ ، صفحات ۳۴۴ - ۳۶۹ .

۲ - انگلس در " آنتی دورینگ " نوشت : " از نقطه نظر علمی ، تعاریف دارای - ارزش کمی هستند ، " چرا که آنها نمیتوانند " همه " صور پدیده ها را بیان کنند و اجبارا به " مشترک ترین و ساده ترین " آنها محدود شده اند . انتشارات انترناسیونال ، ۱۹۷۶ ، ص ۹۳ . بدیهی است که تعاریف داده شده در این مقاله نیز از این قاعده کلی مستثنی نیستند .

۳ - انگلس " دیا لکتیک طبیعت " یا پیش گفتار و یادداشت های هالدینسن ، انتشارات انترناسیونال نیویورک ، ۱۹۷۹ ، ص ۲۸۹ .

۴ - ر . سی . تا کو " کتابقراعت مارکس - انگلس " نورتان و کمپانی ، نیویورک ، ۱۹۷۸ ، ص ۱۰ .

۵ - همانجا ، ص ۶۰ .

۶ - همانجا ، ص ۶۱ .

۷ - همانجا ، ص ۶۵ .

۸ - " آنتی دورینگ " ص ۲۶ ، ایضا : صفحه ۲۴۷ " دیا لکتیک طبیعت " جایگاه انگلس درباره دیا لکتیک ارسطو حرف میزند .

۹ - ف . جی . ویس " نوشته های اساسی هگل " انتشارات هارپرتوج بوکس ، نیویورک ، ۱۹۷۴ ، ص ۱۲۸ . همچنین نگاه کنید به مارکس " فقر فلسفه " انتشارات پروگرس ، مسکو ، ۱۹۷۳ ، ص ۹۰ . باید توجه داشت که قبل از اینها متافیزیک در یونان قدیم نیز شناخته شده بود . ارسطو در واقع کتاب معروفی به همین اسم دارد .

بقیه در صفحه ۷۹

نگاهی به وضع موجود عربستان سعودی ۲

شروتمندان و فقرا

ترجمه: مهران مهدوی

در عربستان سعودی شکلها و خصوصیات ماقبل سرمایه داری - مهمی در اریقه توزیع ثروت وجود دارد. بدوی ها (چه شهرنشینان، چه چادر نشینان)، غیر سعودیها (مخصوصا یعنی های م)، و سعودیهای - که نه دسترسی به سابقه حاکمه، نه خویشاوندی با آنان، و نه اسم و رسم خانوادگی دارند محرومترین مردم این کشورند.

گرچه مرحله فعلی توسعه، امید واری بسیاری ایجاد میکند، ولی موفقیت بعضی ها هنوز هم داستانهای اغراق آمیزی است. درآمدهای نفتی در دست دولت، و بعبارت بهتر، در دست افراد با نفوذ خاندان سلطنت است.

دولت تعدادی موسسات "پولی" مخصوصا از ۱۹۷۳ به بعد برای توزیع مقدار بسیار محدودی از این درآمد ها برای رفع احتیاجات مستمندان (از قبیل خانه سازی) یا ایجاد مراکز تجاری از قبیل ایجاد کارخانه بوجود آورده است. برنامه های این وامها بسیار خوبست - وامهای بیست ساله بدون بهره با فقط ۲ درصد بهره بعنوان کارمزد مالیات*. معهدا این برنامه ها بندرت باعث شروتمند شدن مردم میگردد - زیرا استفاده از آنها بستگی به روابط نزدیک با رژیم دارد.

خانواده های سرشناس به دستگاه دولتی وارد شده و با افراد با نفوذ روابط نزدیک برقرار نموده اند.

این بورژوازی توجه خاص خود را به برنامه های صنعتی، شرکتهای مختلف قریب - دولتی و اخیرا، برنامه های عمومی مشورتی معطوف میدارد. زندگی، آنها با اعتقادات کهن بموازات بورژوازی شهری شک و تردید متقابل ایجاد نموده است. در حقیقت، باعث بورژوا شدن خاندان سلطنت از طریق گرفتار شدن روز افزون "شاهزادگان در امور تجاری گردیده است.

بر اتلا شدن توسعه برای توزیع سرمایه دولت از راههای مختلف بوجود آمد که اغلب به این وامها حالت هدیه میداد: سازمان توسعه صنعتی سعودی (۱۹۷۴)، سازمان عمومی سرمایه گذاری (۱۹۷۱)، سازمان توسعه معاملات املاک (۱۹۷۵)، بانک کشاورزی، بانک اعتبارات، سازمان معاهدات.

روابط کاملاً بایکدیگر در تضاد هستند: یک شاهزاده خیلی ساده تر میتواند تاجر شود تا یک تاجر جده ای بتواند وزیر گردد. این نوع تغییر و تحول به دایره کوچکی اختصاص دارد که وارد شدن به آن برای اشخاص خارج از خاندان سلطنتی، متحدین نزدیکش، یا خانواده های قدیمی و سرشناس حجاز و حضور و ت. مشکل است. مردم همچنان از دولت انتظار کمک داشته و نتیجه تمرکز ثروت را تمرکز قدرت میدانند. نه عقب ماندگی، نه زندگی چادر نشینی، نه یک ساختار مذهبی مقتدر میتواند این اختلافات طبقاتی روز افزون را حتی بصورت ظاهر هم شده آهسته ترکند.

بورژوازی سعودی

تجارت بورژوازی قدیمی بنادر عربستان به زمانی بسیار دورتر از حکومت پادشاهی آن میرسد. در حقیقت، بعضی از همین تجار ثروتمند به این سعود برای نگهداری از سرزمین های متصرفه پول قرض میدادند. ولی اگر چه تشکیلات ملک سعود به تبار متکی بود، آنان هیچوقت تمایلی به تشکیل یک گروه مقتدر نداشتند.

در سالهای اخیر، بورژوازی سعودی رشد سریعی نموده - از طریق سوداگری، کار مزد نمایندگیها، ارششاء، فساد، و بعضی مواقع هم زد و بند های تجاری. بورژوازی سعودی با توجه به ثروت فراوان، در رابطه با رشد سریع از طریق نفوذ خاندان سلطنتی و اشتراک با تجارت خارجی و دولتی، ضعیف مانده است. ولی این خود بخشی از قدرت دولت را بوجود آورده، و نیروی فعاله برای تغییرات سیاسی نیز در همینجا نهفته است.

بورژوازی جدید اغلب با شخصیت های مختلف بین المللی از قبیل عدنان کشاورزی و غیره فرعون که همطراز بقیه ثروتمندان جهان هستند در رابطه میباشد. اینان در کشورهای مختلف سرمایه گذاری کرده، با جتهای شخصی خود بنقاط گوناگون پرواز کرده و قرارداد های تجاری منعقد میسازند. بورژوازی سعودی اکثراً فعالیت هایش را به عربستان و نهایتاً در مناطقی نزدیک محدود میکند. بخش عمده بورژوازی جدید از خانواده تجار قدیمی میباشد، ولی عده قلیلی از اقبالیان نیز از راه تجارت و غیره - شر و ته های کلانی کسب کرده اند و بسیاری از کسانی که بکار های دولتی اشتغال دارند چه از طریق زد و بند و چه از طریق آشنائی با اشخاص متنفذ، - ثروتمند شده اند.

علیرضا های جده یک نمونه اند. دو برادر، که یکی از آنها استاندار جده است، یک کمپانی صادرات و واردات در سال ۱۸۶۲ تاسیس نمودند. این کمپانی قالی، مروارید، ادویه، و محصولات دیگر از هند،

ایران و حبشه وارد میکرد و از طریق شتر به بازارهای داخلی ارسال مینمود. چندین سال هم با شرکتهای کشتیرانی برای مسافرت زائران کار میکرد. بعدها در سال ۱۹۴۰، تبدیل به کمپانی فورد در عربستان شد. پس از جنگ نماینده فروش محصولات وستینگهاوس، آیتتی، امگا و ساعت‌های تیسوت شد. این خانواده تا سال ۱۹۶۰ بندر جده را در اختیار داشت، و یکی از اعضای هم وزیر امور تجاری بود. در جاهای دیگر شبه جزیره و در لیبی هم بساط تجارت خود را برافراشته بود. امروزه، فرزندان آن، موسسین، شرکا و سهامداران کمپانیهای بسیاری در بخشهای مختلف شده اند.

در رشته های دیگر، سرمایه داران عربستان، بجای برکسات نفتی، از ریشه های علمی تری نضج گرفته اند. محمد بن لادن یک کارگر سنگ تراش آرامکو بود. او کارش را از ساختن جاده اتومبیل روبه کاخ سلطنتی آغاز نمود. سپس شروع به ساختن جاده جده - مدینه نمود، آنگاه بصورت بزرگترین شرکت ساختمانی عربستان سعودی درآمد. جوفالسی یک نمونه دیگر است. آنها کارگران ساده ای بودند که از یک مغازه لاستیک فروشی شروع کردند. و از طریق سرمایه گذاری در وسائل الکتریکی شروتمند شدند، بعد هم از واردات کامیونهای بنز منافع سرشاری بردند و اینک یک کارخانه موتناژ بنز نیز تاسیس نموده اند.

منبع: پل بوتسمانت، مجله مغرب / مشرق. شماره ۸۳، صفحات ۶۳ - ۶۱.

زنان و مردان

جامعه عربستان که با چنین تغییر و تحولات عظیمی روبروست تقریباً در انحطاط مردان قرار دارد. زنان از ثروت جدید در شکل وسائل خانه و دیگر تجهیزات بهره مند میگردند. ولی بهیچ وجه سمدایشان در سیاست یا تجارت بگوش نمیرسد. یک خانم سعودی اکنون میتواند با نام خود گذرنامه بگیرد، ولی هنوز نمیتواند تنها و بدون یک قوم و خویش نزدیک مسافرت کند. نمیتواند اتومبیل براند. بتماشای یک موزه برود، یا، مگر در مواردی استثنائی، مسو آینده خود را انتخاب کند. اگرچه زنان از سال ۱۹۶۲ بیعده اجازه ورود بدانشگاه ریاض را کسب کرده اند، مع الوصف در سهایشان جداگانه، از طریق تلویزیون مدار بسته بوده، و در ضمن بندرت وارد شغل و حرفه ای بشیر از تدریس یا پرستاری در بیمارستانهای زنانه میگردند.

مجزا نمودن زنان از مردان موضوعی بسیار اساسی است - این مرزهای محدود کننده، در خانه، مدرسه و خیابان حفظ میشوند. رژیم با موانع بسیاری در خصوص آموزش و پرورش برای زنان روبرو گردیده است. اولین دبستان دخترانه همین اواخر، در سال ۱۹۶۰، و اولین دبیرستان

دخترانه در سال ۱۹۶۹ تأسیس گردیدند. پیروان آداب و رسوم سنتی شدیداً با تحصیلات خانمها مخالفت میورزند، و هنوز هم هر نوع کوششی در جهت نقض های اجتماعی را برای زنان با بن بست روبرو میسازند. در ۱۹۷۵، ۲۷۰۰۰ زن در مقابل ۱/۲ میلیون مرد در قسمتهای مختلف اشتغال به کار های مشابه داشتند. دولت امیدوار است که از طریق بوجود آوردن پست های بیشتر در رشته های فعلی، و نه راه دادن زنان به قسمتهای دیگر از قبیل مشاغل اداری، این عدد را تا سال ۱۹۸۰ به ۴۸۰۰۰ برساند.

وزیر اطلاعات در باره لزوم "بکارگرفتن این نیروی فعال که در غیر اینصورت اتلاف عظیم نیروی کارگری است" صحبت میکند، ولی با سختگیری سنت پرستانی روبرو میگردد که اصرار دارند امور اداری به مردان اختصاص داده شود. همچنین با کسانی مواجه میگردد که به سفارت خانه ها در خان توصیه میکنند که زنان عربستان سعودی را از ورود به رشته های مهندسی، تعلیم و تربیت، تجارت، اقتصاد، و سیاست بدلیل "توجه در حفاظت شخصیت زن" بازدارند.

زن سعودی تنها با مشکلات قوانین مرسوم سنتی اسلام روبرو نیست - او با احکام متعصبانه شاخه وهابی که مشروعیت رژیم بر آن استوار است مواجه میباشد. مملکتی که با استیمال به کارگراحتیاج دارد نیمی از جمعیت را بدلیل بی معنی از زندگی اجتماعی حذف میکند.

چنین تبعیضی بالاخره به اعتراض میانجامد، ولی مخالفتی بیش از مخالفت گروههای زنان لازمست. مملکت باید انتظار رشد گروههای مخالف اجتماعی و سیاسی طرفدار آزادی بیشتر در برنامه ها را بکشد. چنین حرکت و جریانی دقیقاً از جهت روی بلا تکلیفی رژیم خواهد گذاشت، چرا که آزادی و آزادی فقهی به حوزه معنویات ختم نمیشود. فیلم "مرگ شاهزاده خانم" با نمایان ساختن آنهمه مباحثات و مجادلات مذهبی، انتقاد پذیری رژیم را در این مورد نشان داد - یعنی شورش زنی که برده دوروعی کلی رژیم را از چهره آن برکشید.

آیا مخالفینی هم وجود دارند؟

تضاد های حاصله از تغییر و تحولات اجتماعی عربستان اثرات باز هم بیشتری بر سیر تکاملی سیاسی رژیم دارد. عواملی چند به شباهت کوتاه مدت رژیم کمک میکنند: با در نظر گرفتن تقسیم بندی و رقابت های شاهزادگان، پیوستگی داخلی خانواده حاکم، زمینه مساعد مذاقه از زمان جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و مرگ ناصر، منابع نامحدود مالی جهت آرامش و تسکین وفاداری چه در داخل و چه در منطقه، تعهد گرم و مشتاقانه واشنگتن

در ادامه حیات رژیم ، وجود یک دستگاه منظم و کارآمد سرکوبگر ، یعنی اکثریت سنی مسلمانان عرب (بمنظور پیش گیری از انشعابات نظیر لبنان ، عراق ، سودان) ، و بالاخره ضعف ، فقدان نظم و اتحاد مخالفین .

رژیم "عوام الناس" را روز بروز بیشتر وارد شورای وزیران میکند ولی پستهای آنها در رده های بالا - البته باز هم در زمینه های فنی - نشان میدهد که رژیم ضمن درک شایستگی آنها در شرکت دادنشان در زمینه های حساس سیاسی احتیاط بخرج میدهد . این تکنوکراتها یا متخصصی پستهای جدید التاسیس از قبیل رشته های برنامه ریزی و صنعتی یا پستهایی که تا کنون در دست خارجیها بوده و یا پستهایی که برای نمایندگان قبایل غیر سعودی رزرو شده بوده ، میباشد . رژیم برای جلوگیری از پیدایش نوینی - چه در میان تکنوکراتها و چه در میان قبایل - از هر دو گروه وزرائی را منصوب میکند . بنا بر این ، از ۱۴ عضو "عوام الناس" در کابینه ، اقل ۱ نفر از هر دو عنوان "شیخ" یا "دکتر" - که بستگی به شنونده دارد - استفاده میکنند . افراد خانواده های یمنی ، خویطر ، نذیر و مسعود از این قبیل هستند . انتماب اخلاف عبد الوهاب به پستهای فنی ، و خلع یسد و اخراج نسبی شان از قسمتهای قضائی و مذهبی که رشته های سنتی آنهاست ، این مصالحه و توازن را روشن تر میکند .

ملک سعود اوائل (البته بنامورنا خود آگاه) به عوام الناس امید هایی داد . او در سال ۱۹۶۰ در حالیکه توسط خاندان سلطنتی احاطه و شدیداً مورد انتقاد فیصل واقع شده بود بانان برای تشکیل "کابینه عوام" توسل جست . اما ۱۵ ماه بعد کابینه دیگری که برادران شاه فیصل نهاد ، سلطان در آن شرکت داشتند جایگزین این کابینه گردید تا خصوصیات رژیم بهتر حفظ گردد . تکنوکراتها بعضی پستها را حفظ کردند ، ولی از فعالیت های سیاسی محروم شدند . نمونه ای از آن جایگزین کردن یمنی (یک تکنوکرات متمایل به غرب) در سال ۱۹۶۲ بجای ترکی (یک ملی گرا) در وزارت نفت بود .

در سال ۱۹۶۵ کابینه سعودی متشکل از ۱۴ وزیر بود :
 ۱. شاهزاده ۳ نماینده از خانواده الشیخ ، و ۶ نفر از میان عوام الناس در وزارتخانه های نفت ، کشاورزی ، ارتباطات ، اطلاعات ، بهداشت و کار ، بعد از اصلاحات ۱۹۶۲ ، دولت شامل ۲۵ وزیر گردید - ۸ نفر از شاهزادگان ، ۳ نفر از خانواده الشیخ و ۱۴ نفر از عوام الناس * که سه نفرشان بصورت * آنها از سمت فنی فوق ۵ تا باضافه وزارت فرهنگ و تجارت ، پست ، تلگراف و تلفن ، برنامه ریزی و صنعت را اشغال کردند .

وزرای بدون وزارتخانه خدمت میکردند - مانند وزرای امورغنی که به وزارت خانه های سیاسی (امور خارجه ، کشور ، دفاع) یا دایره بسته شاهزادگان که قوانین را فرموله میکنند دسترسی نداشتند .

با در نظر گرفتن محدودیت های مذکور این افراد پستهای مهمی را در اختیار دارند . نفوذ تکنوکراتها باید از روی اعتمادی که قدرت واقعی سیاسی به آنها دارد سنجیده شود ، نه از روی مقامی که در ایته بندی دولتی در دست دارند .

تا چه زمان این شیخ - دکترها با اینکه عنوان وزیر هم دارند قبول میکنند که با آنان مثل اعضا مشاورین رفتار شود ؟ هیچ نشانه ای از - شورش وجود ندارد . در سال ۱۹۷۵ ، ولیعهد سرودای تاسیس یک " هیات مشورتی " ، نوعی پارلمان ، را با انتصاب دولت ، متشکل از ۳۰ - ۴۰ نفر نمایندگان " جوان " گروههای قبایل و تکنوکراتها براه انداخت که قرار بود " نقش بزرگی " را بازی کند . ولی عهد باین عمل آزمایشی خود ادامه نداد . تا چهار سال بعد از اعلام " انتصاب آتی اعضای شورا " هم ، ابدا هیچ چیز صورت نگرفت .

هیچکس در سراسر کشور ولیعهد را بحساب نمیآورد . ممکنست او عقیده اش را عوض کرده باشد . و یا با مخالفتهای زیاد کسانی که درک - تا چیزی از تغییراتی که میتواند تک روی را کاهش دهد روبرو شده باشد . منظور را و پیشدستی کردن بر تکنوکراتها بود . آیا رژیم با امتیازاتی که قدرت آنرا با اور بتیانی تهدید نکند تن در خواهد داد ؟ جواب مثبت بنظر میرسد : از نظر دستگاه بسیار منظم رسمی و مرکزی ، تکنوکراتها و بورژواها افرادی منزوی هستند که بنا به میل رژیم یا ارتقاء داده میشوند و با مورد بی اعتنائی قرار میگیرند .

نقش سیاسی ضعیف تکنوکراتها - بورژواها ممکنست حتی کمتر هم بشود . در گذشته ، برخی از تجار بزرگ بدولت پول قرض میدادند . ولی با درآمد امروز نفت رژیم هیچ احتیاجی به آنان ندارد . دستگاه از طریق بعضی شاهزاده ها و یک رایانه نزدیک با متحدیان و تجار سرشناس آزادی و اجازه رشد و پیشرفت فراوانی به خانواده های سطح بالای متوسطی میدهد . بورژوازی میتواند نقش خود را در اختلافات و رقابتها در قلب خاندان سلطنتی بازی کند . ولی حتی بلند پروازترین فرد میتواند دریابد که رژیم های غریب - از هر ایده لهژی که باشند - تا چه حد ریسوکراتیک هستند . *

در این مورد مینویسد : " امروزه ، خانواده های سرشتان عوام به قدرتی که باعث موفقیت های تجاری آنها شده است ، وابستگی نزدیکی ندارند . مسلمان ، این خانواده ها امید دارند که برخی مردم و پستهای اجنبی خود را در راه به بیجا تفریحات از بین ببرند . آنها ممکنست بیرون از سرزمین خود در کشورهای دیگر دولت بازترکند تمایل داشته باشند ، ولی میدانند که آزاد سازمانهای سیاسی خواه ناخواه منجر به مبارزاتی خواهد شد که آنان را در معرض خطر قرار خواهد داد . پس باور خدایه ، خود ایام تثبیت شده مناسب حال خود را بیخ داده ، و ترجیح میدهند که در از کشورهای شبه جزیره عربستان به تفریحات خود بپردازند .

در مورد ارتش، کودتاها، کلاسیک فضا. در نتیجه شکاف در همبستگی داخلی خاندان سلطنت قابل تجسم می‌باشد.

مخالفت سیاسی

یک فرمان سلطنتی بتاريخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۶ (شماره ۲۳/۲۱۷) مجازات‌اعتماد کردن یا فراهم نمودن مقدمات اعتصاب را حد اقل یکسال زندان تعیین کرده است. طبق فرمان سال ۱۹۶۱ وابستگی به هر ایدئولوژی بغیر از اسلام، یا سازمان دادن هر نوع حزب سیاسی ممنوع است و بر طبق آن فرمان، مجازات هر کس که "در عمل خشونت آمیزی علیه دولت یا خاندان سلطنتی دست داشته باشد" اعدام مقرر گردیده است. دولت رادیو و تلویزیون را کاملاً تحت کنترل دارد، و سینما هم ممنوع است. وزارت اطلاعات در سال ۱۹۶۲ برای نظارت بر امر روزنامه نگاری بوجود آمد، قانون ۱۹۶۴ انتشار نشریات موسمی را شدیداً محدود نموده و به آن وزارتخانه حق توقیف روزنامه‌ها و رد کردن تقاضای امتیاز روزنامه‌ها را داد. در سال ۱۹۷۱ دولت یک سازمان اطلاعاتی بمنظور تخفیه وسائل ارتباط جمعی با موضوعات "انتخاب شده" تاسیس کرد. تمام اینها لااقل تا حدودی ضعف و روش محتالانه احزاب سیاسی را بیان میکنند.

حزب کمونیست عربستان بعد از اعتصاب کارگران آرامکو در ۱۹۵۳ درون جبهه اصلاحات ملی آغاز به حیات نمود. این جبهه تا ۱۹۵۸، مخالفین سرسخت را که با عنوان رفورمیستی و کارهای آن موافق نبودند جلب تکمیل تبدیل به جبهه آزادیبخش ملی گردید. در ۱۹۶۳، جبهه آزادیبخش ملی وارد جبهه آزادیبخش ملی عرب شد و با شاهزاده نلال و برادرانش همگام گردید. برنامه جبهه آزادیبخش ملی عرب تبدیل کردن رژیم به رژیم با قانون اساسی و به ژنرالندم گذاردن انتخاب میان سلطنتی و جمهوری بود. برنامه همچنین شامل تخییراتی در معاهدات با شرکتهای نفتی و یک خط مشی فعال غیر متعهدانه میشد، ولی با مشکل نا هماهنگی شدید اعضا که علاوه بر چهار شاهزاده یاغی شامل ناصری‌ها، بعثی‌ها، و رهبران مذهبی شیعی نیز بود روبرو گردید. گفته میشود ناصری که حامی جبهه بود به آنها توصیه کرده بود که یک ارتش آزادیبخش که واقع بینانه هم بنظر نمیرسید، تشکیل دهند. ضمناً جبهه، حمایتی هم از عراق داشت.

کمونیست‌ها باین نتیجه رسیدند که بهتر است حضورشان را در تلب جبهه آزادیبخش ملی عرب حفظ نموده و در ضمن آن آزادانه از طریق یک گروه سری در بیروت (سازمان کمونیست‌های سعودی) عمل کنند. جبهه آزادیبخش ملی و سازمان کمونیست‌های سعودی خیلی زود محو و ناپدید شدند، معدود کمونیست‌هایی هم که باقی ماندند تا اوت ۱۹۷۶، زمانی که رهبری جبهه یک "کمیسیون آمادگی برای اولین مجمع کمونیست‌ها" را

سعودی "را منصوص کرد، از نام جبهه آزادیبخش ملی استفاده می‌کردند. جلسه مجمع در اوت ۱۹۷۵ تشکیل گردید و مقررات مختلفی از جمله، برنامه و تغییر نام به حزب کمونیست عربستان سعودی، وضع نمود. همچنین مجمع یک کمیته مرکزی که مسئولیت انتخاب اداره سیاسی و دبیر اول را داشت انتخاب کرد.

عقاید و اصول حزب کمونیست عربستان سعودی چندان تازه و نوین بنظر نمی‌رسند. خدا مشی این حزب در سلیح جهانی بدون قید و شرط - طرفدار شوروی است و عقیده دارد که "نشانه های مشخصی از پیدا شدن لیبراسیم در تشکیلات تقریباً فئودالی و سیستم اجتماعی سرمایه داری بچشم می‌خورد". همچنین با علاقمندی ادعای ایجاد کردن "یک سیستم وطن پرست دموکراتیک، و جمهوری" را دارد. سیستمی که بوجود آورنده قانون اساسی، تامین آزادیهای اجتماعی، مراحل پارلمانی و آزادی احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری، برقراری مساوات، تجدید روابط دیپلماسی با شوروی و حرکت در جبهه ملی کردن منابع طبیعی، و صنعتی کردن کشور خواهد بود. حزب با توجه به کوششهای فراوان، چندان حمایتی از توده های مردم را بخود جلب نکرده است.

گروههای مخالف کوچک و بیشمار دیگری هم که از ریشه های ملی گرائی عرب منشعب میگردند و روابط نزدیک با حزب بعث، جنبش ملی عرب، یا ناهری های مصر دارند، در عربستان وجود دارد. اتحادیه مردم شبه جزیره عربستان، که تاریخ تاسیس آن ۱۹۵۹ بوده و مورد حمایت مصر میباشد، مهمترین و ناهماهنگ ترین این گروهها است. این گروه، به رهبری ناصر السعید از "شماره مرکز" "خود را بعنوان "یک سازمان انقلابی عرب، معتقد به سوسیالیزم علمی، و مبارزه برای سرنگونی رژیم فاسد سلطنتی" معرفی مینماید. گروه فوق خود را مسئول متحد ساختن کامل شبه جزیره عربستان میداند.

جبهه سوسیالیست آزادیبخش شبه جزیره، برخلاف اسمش،

یک گروه اهل حجاز بود که خود مختاری آن استان را میداده.

جنبش طرفداران دموکراسی، یک شکاف محلی در حزب ایجاد کرد. همچنین همانطور که قبلاً ذکر شد جبهه آزادیبخش ملی عرب به رهبری شاهزاده طلال وجود داشت. این گروهها بطور کلی دوران کوتاهی دوام آورده، اعضا قلیلی بخود جلب نموده و با موانع سختی روبرو گردیدند.

سازمان انقلاب ملی، که توسط اعضا قدیمی جنبش ملی عرب تاسیس

شده بود، سعی کرد موضع مخالفین را تا اواخر دهه ۱۹۶۰ بصورت قدرتی در آورد ولی توفیقی بدست نیاورد. شعبه سعودی حزب بعثت در

سال ۱۹۵۸ تاسیس یافت. پشتیبانی عراق از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اواسط

دهه ۱۹۷۰ بآن فرصت و موقعیتی داد تا بتواند نقطه نظرها بش را در اختیار عموم قرار دهد - فرصت و موقعیتی که با قدرت اصلی آن تطابقی نداشت . یک گروه مستقل مارکسیست ، حزب طرفدار دموکراسی ، جانشین جنبش طرفدار دموکراسی گردید که نشریه ای بنام الجزیره - الحدیده بصورت نامرتب انتشار میدهد . ولی کناره گیری و تجزیه قسمتی از این گروه و جمع شدنشان اطراف نشریه النداء این حزب را تضعیف کرده است .

مخالفت با رژیم سعودی ، چه مخالفت بالقوه طبقه متوسط و - چه مخالفت سازمان یافته گروههای سیاسی ، نمیتواند انتظار هیچ تغییری در رژیم را داشته باشد ، مگر از طریق توسعه دادن آنها بدون ذره ای غرض ورزی (که بدون آن هر تحرکی حالت خود کشی را خواهد داشت) .

مخالفین قبل از هر چیز باید از اختلافات معدود موجود در قلب خاندان سلطنت حد اکثر بهره برداری را بنمایند . کودتای نظامی ایگه از همین اختلافات سرچشمه بگیرد جدی ترین خطر برای رژیم میباشد ، از قبیل کشمکش سعود و فیصل ، مخالفت طولانی ، ترور فیصل در سال ۱۹۷۵ . چنانچه در داخل خاندان سلطنت هیچگونه ناسازگاری وجود نداشته باشد ، میتوان با اطمینان نتیجه گیری کرد که رژیم مقتدر و پابرجا خواهد بود .

خانواده سعودی موقعیت بی رقیبی را در دست دارد : روابطی باز با مردم ، سنتی نظامی ، اتحادی عادی و غیر مذهبی ، لوازم و ادوات مدرن زورگوئی ، و یک تصفیه دقیق ررنیروهای نظامی . بعلاوه ، خانواده سعودی حد اقل تا این زمان نوعی سیستم کنترل داخلی برای محدود کردن و غلبه کردن بر نتایج دعوای بی شمار خود ، بوجود آورده است . مجلس مشورتی غیر رسمی شاهزادگان ، تغییر آرام سلطنت را از سعود به فیصل در سال ۱۹۶۴ و جان نشینی خالد را پس از فیصل بنیان نهاد . بنظر میرسد که این سیستم ، قائم بر توافق و مشورت ، قبل از اینکه هر نوع تغییر کلی سیاسی رخ دهد باید یا تضعیف شود یا از بین برود .

البته یک سری " شرایط لازم " منطقه ای و بین المللی وجود دارد . از سال ۱۹۶۷ بعد رژیم سعودی از طریق ترکیب روشنی از تضعیف نیروهای ملی گرای عرب و حمایت مداوم و اشتگتن خود را پابرجا نگاه داشته است . درجائی که وابستگی و احتیاج مبرم به نفت مسلم بوده و شرایط منطقه نه با ب میل قدرتهای افراتپی عرب بوده نه باب طبع شوروی ، و مادام که آمریکا هیچ رژیمی را مطابق میل تر و بهتر از رژیم کنونی عربستان سراغ ندارد ، - پیش بینی کردن سقوط رژیم در آینده ای نزدیک خالی از حقیقت خواهد بود . عربستان ، در واقع ، نقطه مهمی را در سیستم بین المللی اشغال کرده است . چنانچه نظم و ترتیب منطقه ای یا بین المللی تغییرات فاحشی نکنند ، مخالفین

رژیم سعودی همچنان بی‌اثر بر جای خواهند ماند .

احتمال مواجه شدن با یک جنبش آزاد بیخس از طریق فشار مشترک " طبقه متوسط جدید " و آمریکاییها وجود دارد . ولیعهد ظاهرا با یک چنین طریقه ای سازش و توافق میکند . اگر چه ، در گذشته ، چهار پادشاه قول یک قانون اساسی داده اند ولی هنوز برقرار نشده است . چنین برنامه ای ، در صورت عدم وجود اوضاع مناسب ، اعمال فشار بیشتری توسط کسانی که آماده بقدرت رسیدن هستند ، ایجاب میکند — بعبارت دیگر ، باید بر پایه ساختمان فعلی جامعه ، مردم را آگاه تر ساخت . ولی هوشیاری مردم عربستان ، برای کشوری که میخواهد باین سرعت در مراحل تغییری و تحولات گام بردارد ، فعلا در مراحل ابتدائی است .

شیعیان عربستان

اول فوریه ۱۹۸۰ ، در اولین جشن بازگشت آیت اله خمینی از تبعید به ایران ، صد ها تن شیعیان مقیم شهر شرقی قطیف پس از نماز جمعه تظاهرات خشونت باری برپا کردند . اتومبیل ها و اتوبوس ها را به آتش کشیدند و آسیب فراوانی به شعبات محلی بزرگترین بانک کشور (بانک تجار ملی — مایملک خود عربستان سعودی) و بزرگترین موسسه صرافی (کمپانی الراجی برای پول و ارز) رساندند . وقتیکه نیروهای پلیس دخالت کردند حداقل چهار نفر کشته شدند . ورود و خروج به شهر بیش از ۲۴ ساعت کاملا ممنوع شده بود . سه روز بعد ، وقتیکه مشاور امنیتی امریکا برژنسکی در ریاض با رهبران سعودی ملاقات میکرد ، فقط تعداد انگشت شماری از مغازه ها در قطیف باز بودند .

قطیف ، شهر واحه نشین با جمعیت ۶۰۰۰۰ نفر ، تقریبا ۴۰ میل با تصفیه خانه اصلی عربستان و ترمینال صادرات رس تنوره فاصله دارد . این شهر بزرگترین مرکز شیعیان عربستان که تقریبا ۳۰۰۰۰۰ نفرند می باشد . تظاهرات فوریه قطیف در مست دو ماه بعد از شورش وسیعتر قطیف و سهایت بوقوع پیوست . در آن تظاهرات وقتیکه ۲۰۰۰۰ نفر سرباز گارد ملی وارد صحنه شدند حداقل ۱۷ نفر کشته شدند . در آن موقع شعبه محلی بانک سعودی بریتانیا هدف اصلی بود . تظاهرات فوریه مخصوصا بانکهای سعودی را هدف قرار دادند بانکهای خارجی را .

کسانی که در فاصله این دو واقعه از قطیف دیدن کرده اند میگویند که دیوارهای شهر از شعارهای ضد دولت ، یاد بود " شهیدای " وقایع نوامبر پر شده بود . روز سنتی چهلم بدون هیچ واقعه ای گذشت ، ولی جشن یاد بود بازگشت پیروز مندانه خمینی به کشور همسایه ایران آتش



پدیده فاشیسم و علل پیدایش آن

تحلیلی از چگونگی شرایط روی کار آمدن هیتلر در آلمان

در شماره های گذشته نتیجه تحقیقات تاریخی آرتور روزنبرگ در باره پدیده فاشیسم در ایتالیا و آلمان را از نظر خوانندگان گذرانیدیم. در شماره گذشته حوادث سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ آلمان را تشریح کردیم و در این شماره به مطالعات روزنبرگ ادامه میدهم. با این بحث سلسله مقالات مربوط به فاشیسم را موقتا متوقف میسازیم و بجای آن به سلسله مقالات "انقلابات بورژوازی" میپردازیم و امیدواریم بتوانیم در آینده باز هم مقالاتی در باره فاشیسم ارائه بدهیم.

" علم و جامعه "

نیروهای کارگری آلمان طی سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹، نه از نظر تعداد و نه از نظر نیروی واقعی رشد نکرد و اگرچه تعداد طرفداران سوسیال دمکراتها افزایش یافت ولی این موضوع فقط معلول بهبود وضع اقتصادی بود و بقیعت کاهش طرفداران حزب کمونیست تمام شد. پیش بینی کمونیست ها مبنی بر اینکه وخامت اوضاع گسترش خواهد یافت، درست از کار در نیامد و بنظر میرسید که روشهای قانونی سوسیال دمکراتها موجه میباشند. باین ترتیب حزب سوسیال دمکرات آلمان در انتخابات، آراء و نمایندگان بیشتری کسب کرد و نفوذ خود را در حکومتهای ایالتی و محلی حفظ کرد. اتحادیه های کارگری به موفقیتهای عملی خوبی نایل آمدند و امتیازاتی برای اعضای خود بدست آوردند ولی در رابطه با تمام اینها بود که جنبش سوسیالیستی، اسیر چارچوب قانونی جمهوری شد و در رابطه با شرایط انقلابی تازه ایکه بعد از ۱۹۲۹ پیش آمده بود راه حلی نمیدانست. از طرف دیگر حزب کمونیست آلمان در این زمان بشدت از سیاست حکومتی استالین تبعیت میکرد و استقلال آن از بین رفته بود و عمدتا بکمک شعارهای افراطی تو خالی و با استفاده از اتوریته انقلاب شوروی، چندین میلیون کارگر آلمانی را متشکل نگاه داشته بود. حزب کمونیست آلمان برای هر نوع

اقدامات انقلابی و پرولتری واقعی، کاملاً غیر قابل استفاده شده بود . سازمانهای خلق گرای دست راستی ، کلاه خود بسر ها و گروه های پان آلمانیست و اتحادیه های افسران و دانشجویان و تمام تشکیلات بزرگ و کوچکتر دیگر سعی میکردند که ایام نامساعد آن زمان را حتی الامکان بهتر پشت سر بگذرانند و مشعل خود را روشن نگاه دارند ولی تمام آنها کمتر یا بیشتر وابسته به " حزب ملی آلمان " بودند و بنوعی در فرصت طلایی همسای تشکیلات قانونی حزب مزبور شرکت داشتند . وقتی اوضاع تغییر کرد ، بطور غیر منتظره ای معلوم شد که این سازمانهای قدیمی تا چه حد اتوریته خود را نزد توده های مردم از دست داده اند . یک حزب دست راستی، خلق گرای مستقل که طی این سالها در شمال آلمان بوجود آمده بود ، بزودی از بین رفت . برعکس هیتلر توانست حزب ناسیونال سوسیالیست خود را ولو در چارچوب کوچکی - زنده نگاه دارد . حزب ناسیونالیست هیتلر که از نوامبر ۱۹۲۳ روابط خود را با ارتش امپراتوری ، سرمایه های بزرگ و بوروکراتهای حاکم ، قطع کرده بود ، توانست بدون رعایت هیچ گونه ملاحظه ای علیه سیستم حکومتی و تمام احزابی که با آن نزدیک بودند - از " حزب ملی آلمان " گرفته تا حزب سوسیال دمکرات - بشدید ترین مخالفت ها دست بزند . البته تا زمانیکه وضعیت اقتصادی مناسب بود ، نازیها به موفقیت های انتخاباتی شایان توجهی نایستل نیامدند بطوریکه حتی در انتخابات ۱۹۲۸ رایشتاک ، هیتلر فقط ۸۰۰ هزار رای آورد .

بحران اقتصادی، از ۱۹۲۹ در آلمان تمام امکانات عینی را برای اعتلای تعیین کننده سوسیالیسم انقلابی بوجود آورد . اگرچه حزب سوسیال دمکرات آلمان و حزب کمونیست آلمان نتوانستند از اوضاع بنفع خود استفاده کنند مع الوصف سرمایه داران بعلت بیکار شدن میلیونها کارگر و بدبختی روز افزون اقشار متوسط بشدت بیمناک شده بودند و برای آنها بسیار خطرناک بود که در چنین شرایطی خواهان دمکراسی باشند و باین جهت بسرعت تصمیم گرفتند که به دیکتاتوری متوسل شوند . ائتلاف میان سوسیال دمکراسی و احزاب بورژوازی متوسط از هم پاشیده شد و صدر اعظم جدید - پرو نینگ (BRUENING) ، در سال ۱۹۳۰ اولین دولت دیکتاتوری را بوجود آورد . در همین سال آراء ناسیونال سوسیالیستها (حزب هیتلر) در انتخابات رایشتاک ناگهان از ۸۰۰ هزار به ۶/۴ میلیون افزایش یافت .

ارقام و آمار انتخاباتی بهتر از هر جمله پردازی ، رونق جنبش توده ای فاشیستی را در آلمان نشان میدهد . از بررسی انتخابات چهار گانه رایشتاک در سالهای ۱۹۲۸ ، ۱۹۳۰ ، ژوئیه ۱۹۳۲ و مارس ۱۹۳۳ - باین نتیجه گیری میرسیم که تعداد آرا در این چهار انتخابات عبارت بودند از ۳۰۷ میلیون (۱۹۲۸) ، ۳۴/۹ میلیون (۱۹۳۰) ، ۳۷/۵ میلیون

(۱۹۳۲) و بالاخره ۳۹/۳ میلیون (۱۹۳۳) .

همانطور که ملاحظه میکنید در طول پنج سال مزبور (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳) بعزت بحران اقتصادی، مردم آلمان بطور فوق العاده ای سیاسی شدند و ۸/۵ میلیون نفر بر تعداد انتخاب کنندگان افزوده شد. عده ای از انتخاب کنندگان جدید افراد بی تفاوتی بودند که به ماجراهای سیاسی کشانده شده بودند و بسخس دیگر آنها نوجوانانی تشکیل میدادند که در این فاصله به سن قانونی رسیده بودند. در انتخابات چهارگانه مزبور، آراء مارکسیست ها (سوسیال دمکراتها، کمونیست ها و احزاب سوسیالیستی کوچکتر) به ترتیب ۱۲/۶ میلیون (۱۹۲۸) ۱۳/۲ میلیون (۱۹۳۰) ۱۳/۳۰ — میلیون (۱۹۳۲) و ۱۲ میلیون (۱۹۳۳) بود. حزب سنتروم و دمکرات ها بر رویهم به ترتیب ۵/۳ میلیون (۱۹۲۸) ۵/۴ میلیون (۱۹۳۰) ۵ میلیون (۱۹۳۲) و ۴/۷ میلیون (۱۹۳۳) رای آوردند. ملاحظه می کنیم که مارکسیستها و احزاب قدیمی جمهوریخواه هیچگونه پیشرفتی حاصل نکردند و سیاسی شدن توده ها فایده ای بحال آنها نداشت. اگرچه در میان جوانان تعدادی آرا جدید بدست آوردند ولی در عوض تعدادی از انتخاب کنندگان مسن تر را از دست دادند. در مقابل، آراء احزاب دست راستی را بررسی می کنیم: ۱۲/۷ میلیون (۱۹۲۸) ۱۶/۲۰ میلیون (۱۹۳۰) ، ۱۸/۳ میلیون (۱۹۳۲) و ۲۲/۵ میلیون (۱۹۳۳). تعداد آرای احزاب ضد دمکراتیک در عرض شش سال تقریباً دو برابر شد و فقط آنها بودند که رای دهندگان جدید را بسوی خود جلب کردند و از این گذشته، بشدت در میان رای دهندگان چپ و متوسط رخنه کردند. تعداد آرای احزاب دست راستی (بدون حزب نازی) در انتخابات چهارگانه فوق الذکر به ترتیب عبارت بود از ۱۱/۹ میلیون (۱۹۲۸) ۹/۸۰ میلیون (۱۹۳۰) ، ۴/۴ میلیون (۱۹۳۲) و ۵/۲ میلیون (۱۹۳۳). باین ترتیب در عرض پنج سال تقریباً ۷ میلیون نفر از طرفداران قدیمی احزاب دست راستی به حزب نازی روی آوردند. منحنی صعودی نازی در ارقام زیر نمودار میشود:

۸۰۰ هزار (۱۹۲۸) ۶/۴ میلیون (۱۹۳۰) ۱۳/۷۰ میلیون (۱۹۳۲) و بالاخره ۱۷/۳ میلیون (۱۹۳۳). بنظر میرسد که ۱۶/۵ میلیون آرای جدیدی که حزب نازی در مدت پنج سال بدست آورد تقریباً ترکیبی بشرح زیر داشت: ۷ میلیون نفر طرفداران قدیمی احزاب دست راستی ۸/۲ میلیون رای دهندگانی که برای اولین بار از حق رای برخوردار شده بودند، یک میلیون رای دهندگان چپ سابق. تعداد رای دهندگان چپ سابق که به هیتلر روی آوردند در واقع بیش از این بود زیرا ضمن این مدت تعدادی از رای دهندگانی که برای اولین بار از حق رای برخوردار شده بودند، از احزاب چپ پشتیبانی کردند.

در آخرین انتخابات نسبتاً آزاد آلمان که در ۵ مارس ۱۹۳۳ انجام گرفت، نازیها ۱۷/۳ میلیون و سایر احزاب دست راستی فقط ۵/۲ میلیون رای آوردند. مارکسیستها ۱۲ میلیون و سنتروم و دموکراتها ۴/۷ میلیون رای آوردند. رای دهندگان فوق برحسب حرفه شان به ترتیب زیر بودند: ۲۸ درصد مشاغل آزاد و وابستگان آنها، ۳۲ درصد کارگران صنعتی و ۴۰ درصد سایر کارگران و کارمندان. از آنجا که کارگران صنعتی بمفهوم واقعی کلمه تقریباً ۱/۳ رای دهندگان را تشکیل میدادند لذا میتوان چنین نتیجه گیری کرد که کارگران صنعتی علیرغم شرایط نامناسب، به بینش قدیمی خود وفادار ماندند و علاوه بر این تعدادی از بیکاران نیز به احزاب چپ رای دادند. جدول زیر اگرچه بطور مسلم دارای کمبود هائی میباشد ولی در مجموع نموداری از وابستگی طبقاتی رای دهندگان انتخابات مزبور میباشد.

وابستگی طبقاتی	مارکسیستها	احزاب دست راستی	سنتروم و دمکراتها	مجموع
کارگران صنعتی	۱۰ میلیون	۱ میلیون	۲ میلیون	۱۳ میلیون
چیزدارها	—	۱۰ میلیون	۱ میلیون	" ۱۱
سایر کارگران و کارمندان	۲ میلیون	" ۱۱/۵	" ۱/۷	" ۱۵/۲

در ایامی که خطر فاشیسم تمام آلمان را بشدت تهدید میکرد بویژه کارگران قدیمی به طبقه خود وفادار ماندند. این مطلب در مورد اکثریت بزرگی از کارفرمایان نیز صادق بود. همچنین کارگران کاتولیک، مجذوب تبلیغات نازیها نشدند، لکن اکثریت عظیمی از کارمندان و تعدادی از بیکاران و غیره به حزب نازی روی آوردند. بررسی نتایج حوزه های انتخاباتی مختلف نشان میدهد که در نواحی کارگر نشین، مارکسیست ها آرای بمراتب بیشتری بدست آوردند تا حزب نازی. در عوض در نقاطی که کارمندان اکثر ساکنین آنجا را تشکیل میدادند، نازیها آراء بمراتب بیشتری کسب کردند و در حوزه هائی که محل اقامت ثروتمندان بود سایر احزاب دست راستی تعداد قابل توجهی از آرا را احراز کردند.

در سالهائی که مملو از فقر و حشتناک اقتصادی و توأم باشد یدترین شور سیاسی بود، احزاب مارکسیستی آلمان نتوانستند هیچ جاذبه ای برای توده ها داشته باشند. نه حزب سوسیال دمکرات و نه حزب کمونیست آلمان هیچ یک نتوانستند برنامه های عمرانی ای برای آلمان ارائه دهند که توده ها بتوانند بآنها اعتقاد پیدا کنند زیرا مردم آلمان کمونیستها را عبارت پردازانی غیر قابل اعتماد و سوسیال دمکراتها را شریک جرم سیستم

سرمایه داری - جمهوری موجود تلقی میکردند . وفادار ماندن کارگران قدیمی به پرچم سرخ معلول بینش و امید آنها به آینده بود لکن وفاداری این کارگران معتقد به مارکسیسم برای آن کافی نبود که تغییری در سرنوشت آلمان بدهد زیرا اقشار کارگری ایکه آگاهی و اعتقاد آنها چندان عمیق نبود ، وفاداری طبقاتی شان به بوتله آزمایش گذاشته نشده بود و جوانان ، بی تفاوتهای سابق ، کارمندان دولت ، کارمندان جزء ، شاگردان پیشه وران و کارگران روستائی به تازیهها روی آوردند .

در سالهایی که حزب نازی ضعیف بود و سرمایه داران نیازی به آن نداشتند ، کارفرمایان آلمانی اعتنائی به نازیها نمیکردند ولی وقتی ناگهان هیتلر ۶ میلیون رای احراز کرد ، روابط حسنه ای که تا سال ۱۹۲۳ میان نازیها و سرمایه داران بزرگ وجود داشت ، بار دیگر برقرار گردید . کارخانه داران و بانکداران بزرگ بار دیگر قسمت عمده مخارج نازیها را تامین کردند . این بخش از بورژوازی بزرگ آلمان به استقبال دیکتاتوری در حال تکوین ناسیونال سوسیالیسم شتافت و مستحیل شدن سایر احزاب بورژوائی در حزب نازی را پذیرفت و عبارت پردازیهای تهییجی سوسیالیستی ایکه در تجمعات خلقی ابراز میشدند از طرف این بخش از بورژوازی بزرگ ، جدی تلقی نمیشد و آنرا " نمایشی برای ابلهان " میدانست . از نظر سرمایه داران بزرگ : مهم این بود که هیتلر ، مارکسیست ها را نابود میکرد و خطر بلشویسم را دفع مینمود . البته بخش دیگری از سرمایه داران آلمانی و همچنین مالکین بزرگ مردد بودند و به حزب نازی ملحق نشدند بلکه سعی کردند که جنبش ملی قدیمی آلمان را در کنار حزب هیتلر حفظ نمایند .

باین ترتیب حتی بعد از ۱۹۳۰ ابتدا دو نوع فاشیسم در آلمان وجود داشت جنبش نازی و جنبش ملی قدیمی آلمان که هر دو آنها بشدت از سوسیالیسم بیزار بودند و بدون چون و چرا و صراحتا از مالکیت خصوصی سرمایه داری دفاع میکردند .

با وجود این شکل دیگری از فاشیسم نیز در آلمان وجود داشت که نه در میان اقشار بالای سرمایه داران و نه در میان توده های مردم طرفداران قابل توجهی داشت ولی معذالک تحت بهره برداری از شرایط مناسب سالهای ۳۲ / ۱۹۳۰ قدرت را در آلمان در دست داشت . این گروه با اصطلاح " محافظه کاران خلقی " و یا جریان معروف به برونینگ بود . اگرچه برونینگ صدر اعظم این دوران در اصل از اعضای حزب سنتروم بود ولی سیاست او با سنتهای حزب سنتروم وجه مشترکی نداشت و مشی حکومتی او متکی به گروهی از رهبران سابق " حزب ملی آلمان " بود که خود را " محافظه کاران خلق " می نامیدند . و اینها بدون چون و چرا مخالف

دموکراسی جمهوری طلب بودند . و یک دیکتاتوری بنفع سرمایه و شخصیت ها و اتوریته های قدیمی را خواستاری میکردند . برونینگ و محافظه کاران خلقی میکوشیدند از طریق صرفه جوئی هائی که فشار آن صرفاً به کارگران و بیکاران وارد میآمد و بهیچ وجه ضرری به منافع سرمایه داران بزرگ و ما لکین عمده وار نمیساخت ، بر بحران اقتصادی موجود فائق آیند و باین جهت هر نوع مخالفت با دولت و مقاومت در مقابل حکومت دیکتاتوری را با توسل به قهر نظامی و خشونت پلیسی در هم می کوبیدند . تفاوت " محافظه کاران خلقی " با حزب نازی و " حزب ملی آلمان " عبارت از این بود که آنها از تغییرات شدید در سیستم حکومتی آلمان اجتناب میورزیدند و میخواستند حتی الامکان اشکال قدیم را حفظ کنند و حتی احتمالاً حاضر بودند که پس از تضعیف اتحادیه های کارگری و بدست گرفتن مدیریت آنها ، اتحادیه های کارگری را بعنوان بخشی از سیستم دیکتاتوری جدید حفظ نمایند و مسـتـورد استفاده قرار دهند . برونینگ ، سوسیال دمکراتها را تهدید میکرد که در صورت سرنگونی دولت او ، با مصیبت بزرگتری یعنی نازیها سروکار خواهند داشت . اگر چه نازیها و " حزب ملی آلمان " با ناسیونالیسم برونینگ و روشهای اقتصادی او از لحاظ اصول موافق بودند لکن با بلعیدن آرام و بی متسانت سنتروم و سوسیال دمکراتها موافقت نداشتند و خواستار برقراری فوری و علنی رژیم فاشیستی و نابودی کامل مارکسیستها و احزاب کاتولیکی بودند .

با این ترتیب برونینگ با وجود علاقه زیادی که به مصالحه با نازیها داشت ، نتوانست با آنها کنار بیاید و هیتلر از این خوش شانسی بزرگ برخوردار شد که در سال دیگر نقش مخالف دولت را بازی کند . اقدامات برونینگ با صرفه جوئی های خود ، وضع اقتصادی آلمان را وخیم تر از آنچه بود ساخت .

تعداد بیکاران و اقشار متوسطی که خانه خراب شده بودند هر ماه افزایش یافت . احزاب سوسیال دمکرات و سنتروم که به سیاست وحشتناک برونینگ تن در داده بودند ، محبوبیت خود را از دست دادند و ته مانده علاقه ای هم که توده ها نسبت به جمهوری ویمار داشتند در دو سال حکومت برونینگ از بین رفت ولی نازیها که در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ بشدت از روش برونینگ انتقاد میکردند ، محبوبیت فوق العاده در میان توده ها کسب کردند . همزمان با آن ، سرمایه داران بزرگ و مالکین عمده نیز با تاکتیک برونینگ مخالفت کردند و وقتی بر همه معلوم شد که دولت برونینگ دارای هیچ پایگاه طبقاتی قابل ملاحظه ای نمیباشد ، رئیس جمهور ، او را از صدر اعظمی عزل کرد و همراه با او تمام دارو دسته " محافظه کاران خلقی " محو شدند . پس از برونینگ دو دولت محلل پاپن PAPAN و شلیشر SCHLEICHER برای مدت کوتاهی روی کار آمدند و سپس دوفرکسیون دیگر فاشیسم آلمان یعنی حزب نازی و " حزب ملی آلمان " مشترکاً زمام امور را

در دست گرفتند . هیتلر صدر اعظم شد و رهبران " حزب ملی آلمان " را وارد دولت ائتلافی خود کرد .

شکوفائی عظیم نازیها از ۱۹۲۹ ، موجب رونق فراوان S.A. " گروه های حمله " حزب نازی شد و رهبران قدیمی سازمانهای شبه نظامی ، افسران بیکار و آکادمیسین هائی که شیدای جنگ داخلی بودند باتفاق صدها هزار نفر دیگر به گروههای حمله حزب نازی پیوستند و بویژه اکثر بیکاران وارد گروه - های حمله شدند . از آنجا که بسیاری از بی چیزها و امید برباد رفتگان به گروههای حمله ملحق شدند لذا عناصر پرولتری در گروههای حمله ، نسبت بمراتب بزرگتری را تشکیل میدادند تا طرفداران سیاسی هیتلر . " گروههای حمله " در دوران زمامداری برونینگ بسبک موسولینی شروع به تجاوز بسبک مارکسیستها کردند و از این لحاظ دولت فاشیستی برونینگ شباهتی به آخرین حکومت لیبرال ایتالیا (قبل از روی کار آمدن موسولینی) داشت . البته دولت برونینگ مایل نبود اتوریتته دولتی پایمال گردد ولی سرمایه داران و - بیشتر روشنفکران بقول خودشان از حملات نازیها به " مارکسیستهای خائن به خلق " شادمان بودند و این موضوع در مورد پلیس ، مقامات قضائی و سایر مقامات دولتی نیز صادق بود . کارگران تاحدی که ممکن و میسر بود در مقابل حملات " گروههای حمله " مقاومت کردند و هر آینه پلیس بیطرف میماند مسلما پیروزی با کارگران بود ولی وقتی کارگران به مقابله با نازیها میپرداختند با پلیس مسلح آلمان سروکار پیدا میکردند ، علاوه بر اینها همه میدانستند که علاوه بر پلیس دولتی ، نیروهای نظامی و سرمایه داران پشت سر نازیها ایستاده اند و از آنها حمایت میکنند . و همین موضوع از همان ابتدای کار نیروی مقاومت کارگران آلمانی را فلج کرده بود . و باین ترتیب بود که داستان به ماجراهای اواخر سال ۱۹۳۳ انجامید .

" گروههای حمله " حزب نازی بزرگترین اعمال قهرآمیز را علیه تشکیلات کارگری انجام دادند . در واقع آنها ابزار اصلی خفقان و ترور مارکسیستها و یهودیان بودند ولی در عین حال اکثر اعضای آن پرولتری ترسین عناصر درون جنبش نازی بودند . بطور کلی اعضای گروههای حمله عمدتاً عبارت بودند از کارگران بیکار خفت کشیده و ناامید و شورشیان حرفه ای - سازمانهای شبه نظامی . درست است که گروههای حمله حزب نازی نقش سربازان سرمایه داری آلمان را بعهدہ داشتند ولی ابزار قابل اعتمادی برای سرمایه داری نبودند . حتی همواره برای هیتلر نیز خطری بشمار میآمدند مخصوصا در مواردی که هیتلر آشکارا از سرمایه داری آلمان طرفداری میکرد و اقداماتی بنفع کارفرمایان و مالکین بزرگ بعمل میآورد . البته تا زمانیکه انقلاب ملی مورد نظر فاشیسم هنوز بطور کامل انجام نگرفته بود و صحبت بر سر آن بود که با " سیستم " تسویه حساب بشود ، تمام حزب متحد و یکپارچه

عمل میکرد و مشکلات تازه بعد ها ظاهر شدند .

آیا میتوان ناسیونال سوسیالیستها را حزب خرده بورژوازی قلمداد کرد ؟ درست است که در ۱۹۳۳ اقشار متوسط آلمان یکپارچه هوا دار هیتلر بودند ولی هر حزب بورژوائی برای آنکه یک جنبش توده ای بشود مجبور است اقشار متوسط را بسوی خود جلب نماید . اینکه دهقانان پیشه وران ، کارمندان شاغل و بازنشسته کوچک عموماً طرفدار هیتلر بودند ، کافی نیست که حزب نازی را یک حزب خرده بورژوائی بکند . ایمن کار مستلزم آن بود که حزب در درجه اول نماینده منافع خرده بورژوازی در مقابل سایر طبقات باشد . نازیها قبل از قبضه کردن قدرت وعده های زیادی به اقشار متوسط داده بودند ولی بعد از بدست گرفتن قدرت توسط حزب نازی ، نه آرمانهای خرده بورژواهای شهری جامه عمل پوشیدند و نه امید های دهقانان تحقق یافتند . همچنین اقدامات خاصی بنفع کارمندان و بنشینان انجام نگرفت . در دوران جمهوری یک سلسله جنبش های خرده بورژوائی وجود داشتند که نقش های سیاسی ای بازی میکردند از قبیل : " حزب اقتصاد " اقشار متوسط ، " حزب افزایش قیمت پول " ، اتحادیه های مختلف دهقانی و غیره . بررسی اعمال و اقدامات این سازمانها و احزاب در مقایسه با حزب نازی ، بوضوح اختلاف آنها را نشان میدهد . برخلاف سرمایه داری و پرولتاریا ، معمولاً روش خرده بورژوازی این نیست که مستقلاً در صحنه مبارزات سیاسی ظاهر شود بلکه خرده بورژوازی ترجیح میدهد که یکی از این دو نیروی بزرگ اجتماعی ملحق شود و یا اینکه برحسب مقتضیات میان آنها در نوسان باشد و هر آینه خرده بورژواها واقعاً عزم آنها داشته باشند که مستقلاً در صحنه سیاست ظاهر شوند ، اینصورت تمام تنگ نظریها و خرده کاریهای حرفه ای خود را همراه خویش بعد از مبارزه حمل میکنند تا تکیه و تاثیر گذاری نازیها از نوع کاملاً دیگری بود و اصولاً حزب نازی هرگز خود را حزب اقشار متوسط معرفی نکرد اگر چه روی جلب دهقانان خیلی تاکید میکرد و بهر نوع تحسین و تمجید و تملق از آنها اقدام ورزید . بهمین منوال نازیها همواره برای جلب کارگران و جوانان تبلیغات شدیدی انجام میدادند . نازیها در تبلیغات خود ، کارگران ، دهقانان و دانشگامیان را سه پایه اصلی حزب خود معرفی میکردند . علاوه بر این کارخانه دار و کارفرمای " خلاق و آفریننده " آلمانی را برپاکننده اقتصاد سازنده رایش سوم میخواندند .

ایده های اصلی تبلیغات نازی عبارت بودند از احیای ملی ،

تجدید سلطه امپراتوری قبل از ۱۹۱۴ . البته از نظر اجتماعی تا سال ۱۹۱۴ بیش از هر چیز بورژوازی بزرگ عمدتاً پرچم ایده های قدرت ملی را در دست داشت و بعد از بقدرت رسیدن هیتلر بشدت از او پشتیبانی کرد .

جنبش خلق گرایانه از ناسیونالیسم بورژوائی منشا گرفت و طبعاً برای آنکه آلمان صنعتی را قبضه نماید مجبور بود توده های بزرگ کارگری را نیز

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

جامعه بعد از انقلاب

۱

مقاله زیر فصلی از کتاب جامعه بعد از انقلاب نوشته پال سوئیچی است که در آن جوامع انقلابی نظیر جامعه روسیه شوروی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. نویسنده با اتکا به مفهوم مارکسیستی نظامهای سرمایه داری و سوسیالیستی، اتحاد شوروی را نه یک کشور سرمایه داری میشناسد و نه به سوسیالیستی بودن آن اعتقاد دارد، و نه طبق تعریف پیروان تروتسکی کشور مزبور را یک جامعه در حال گذار بین دو نظام، که تحول آن بعلت بوروکراتیک دچار وقفه شده است، میدانند. بنظر نگارنده، جامعه شوروی، بعلت اختلافات فاحشی که با جوامع سرمایه داری و سوسیالیستی دارد، ساخت اجتماعی نوینی است که درخور مطالعه و بررسی جداگانه و مستقل میباشد. کوشش محقق در این نوشته معطوف آنست که ویژه گیهای اساسی این ساخت اجتماعی نوین را ترسیم نماید و آن را از دیگر ساختهای اجتماعی متمایز و مجزاسازد. اومدعی نیست که در این زمینه به نتیجه قطعی رسیده است، بلکه تاکید میکند که بطور کلی نظراتش جنبه گذرا دارد، با اینکه اعتقاد نویسنده براینست که اتحاد شوروی نمونه معتبری از جوامع انقلابی کنونی را ارائه مینماید، معذالک امکان انتخاب طرق متفاوتی از راه شوروی را بوسیله جوامع انقلابی موجود یا آتھائی که بعدا پدید خواهند آمد، نفی نمی کند.

۲

منشاء کلیه علوم اجتماعی که ما امروزه با آنها آشنائی داریم سرمایه داری است. سرمایه داری بر سه خصوصیت بارز متکی است: (۱) مالکیت وسائل تولید بوسیله سرمایه داران خصوصی؛ (۲) جدائی مجموعه سرمایه اجتماعی بصورت واحدهای رقیب یا رقابت بالقوه؛ و (۳) تولید قسمت اعظم مواد (اعم از کالاها و خدمات) بوسیله کارگرانی که خود مالک هیچگونه وسیله تولید نبوده، و بالا جبار نیروی کارشان را به سرمایه دار میفروشند تا بتوانند زندگی بخور و نمیری برای خود تامین کنند. در جوامع مشابه جامعه شوروی، دو مورد از این سه خصوصیت لازمه سرمایه داری ملغی شده است. اکثر وسائل تولید بدولت تعلق دارد یا، در مورد مزارع اشتراکی که شکل تعاونی هار دارند، شدیداً از ناحیه دولت کنترل میشود. این مزارع که از لحاظ مدیریت و اجرا بواحد های متعدد تقسیم شده اند، فاقد استقلال بوده و رابطه آنها با یکدیگر جنبه سرمایه های رقیب را ندارد. بلکه این

واحد ها اجزاء سلسله مراتب تصمیم گیری و کنترل را تشکیل می دهند ؛ سلسله مراتبی که سرانجام به ارگانهای عالی سیاسی دولتی منتهی میشود . در این سیستم قدرت ارشادی عبارت از یک برنامه همه جانبه است که ، صرفنظر از خوب یا بد تنظیم شدن آن ، مجموعه دستورالعمل هائی است که قدرت قانونی داشته و مشابهتی به برنامه های همانند در نظام سرمایه داری که صرفاً برای کمک بواحد های مستقل سرمایه بمنظور اقدام معقول در جهت تامین نفع آنها تنظیم گردیده ، ندارد .

سومین وجه مشخص سرمایه داری — تولید بدست کارگران دستمزد بگیر فاقد دارائی — باینکه اختلاف عمده در نظام نوع شوروی حفظ شده است . انقلاب روسیه که این نظام را بوجود آورد و نیز موجب پیدایش انقلابهای ضد سرمایه داری بعدی گردید ، بنام کارگران و کشاورزان انجام شد و همین طبقات استثمار شده و محروم بودند که در نبردهای انقلابی شرکت جستند . در سالهای نخست پیدایش نظام جدید وضع اقتصادی و سیاسی این طبقات بهبود قابل ملاحظه ای یافت . از مهمترین دست آوردهای آنان اشتغال کامل و تضمینهای پیش بینی شده در قانون اساسی در مورد حق داشتن شغل بود . بعبارت دیگر ، بجز در موارد بسیار نادر ، مدیران نمیتوانند کارگران شوروی را ، برخلاف کارگران در نظام سرمایه داری ، از کار اخراج نمایند ؛ کارگران شوروی از لحاظ شغلی در موقعیتی قرار دارند که در امریکاه استفاده رسمی و تضمین شده معروف بوده و مختص بخش بالنسبه کوچک واکشرا مقرب نیروی کار حقوق بگیر میباشد . * این چنین تامین شغلی ، که بـ مبارزات وفد اکاریهای انقلابی بدست آمد ، آنچنان در نظر کارگران باارزش — است که هیچیک از رژیمهای بعد از انقلاب جرات الفای آنها نداشته است ، هر چند هم که چنان اقدامی از لحاظ انعطاف پذیری اقتصاد کشور میتواندست — متضمن فوایدی باشد . حتی میتوان گفت ادعای رژیمهای بعد از انقلاب بر مشیروعت ، بمیزان زیادی برسیمت تامین شغلی متکی است . عملکرد نظام سرمایه داری تابع یک سلسله " قوانین " است که مولود

* ترتیب مشابه در ژاپن " استخدام دائم " میباشد که شمول آن بیش از امریکا است ، معذاهنوز این گروه ، در میان جمعیت تحت اشتغال اقلیتی بیش نیستند . اغلب کشورهای پیشرفته سرمایه داری در این زمینه بین امریکا و ژاپن قسراً دارند . تضمینهای ناقص در مورد اشتغال که فاقد الزام قانونی میباشد ، بندرت در قدرت واحد های جداگانه سرمایه موثرواقع شده و حتی در مجموع ، تاثیر کمتری در تصمیم طبقه سرمایه دارد رضخیر دادن میزان اشتغال در مقابل مقتضیات اقتصادی دارد . و دقیقاً در همین زمینه است که وضع نظامهای اقتصادی از نوع شوروی اساساً متفاوت میباشد .

روابط (عمل و عکس العمل) متقابل سرمایه های رقیب از یکسو، و سرمایه داران و کارگران مزد بگیر از سوی دیگر می باشد . در این نظام هیچگونه سمت و جهت کلی وجود نداشته و نیازی هم بدان نیست ، تا آنجا که سرمایه داران در طریق دست یابی به حداکثر سود گام برداشته و سود بدست آمده را برای گسترش سرمایه شان بکار اندازند ، نظام سرمایه داری بخودی خود بحیاتش ادامه می دهد . البته دولت در مقام تضمین کننده نظام مالکیت و اعمال کننده مقررات مربوط بفعالیت های رقابت آمیز انجام وظیفه مینماید و علاوه معمولاً در تقویت بعضی از صاحبان منافع علیه بعضی دیگر نقشی بعهده داشته ، و نیز در حل کردن یا مرتفع نمودن تضاد هایی که متناوباً یا بطور نامنظم از کیفیت نظام ناشی میشود ، کوشش بعمل می آورد . ولی در عرصه مسائل اقتصادی ، دولت بمتابعت از قوانین ارزش که مولد انباشت سرمایه و منافع خاص تابعه آن است نقش دنباله روی دارد . اگر بخواهیم از اصطلاح ریاضی استفاده کنیم میتوانیم اقتصاد را متغیر و دولت را تابع بنامیم .

در نظام نوع شوروی این رابطه معکوس میباشد . درست است که قوانین ارزش و انباشت سرمایه تا حدی که به تجارت خصوصی و بازار آزاد میدان عمل داده میشود - بوجودیت خود ادامه میدهند ، ولی این موضوع بیشتر در مورد تولید محصولات کشاورزی در زمینهای اختصاصی روستائیان و فروش آنها صادق است ، گرچه این فعالیتها در زمینه مواد غذایی معینی واجد اهمیت میباشد ، ولی جزء بسیار ناچیزی از اقتصاد کل جامعه را در بر میگیرند . همچنین ، در صحت این نکته تردیدی نیست که هر یک از واحدهای تولیدکاد در بخش دولتی و وزارتخانه های مسئول آنها حتی المقدور در تامین حد اکثر سود و انباشت سرمایه کوشش میکنند ، ولی این اقدامات در چهارچوب برنامه و بمتابعت از دستور العملهای مسئولان سیاسی عالیرتبه صورت میگیرد ، این مقامات سیاسی اختیار عزل و نصب وزرا را داشته و در نهایت امر تعیین کننده خط مشی حاکم بکلیه اقدامات مجریان برنامه میباشد . نکته ای که لازم به تاکید است اینست که هنوز همه خصلتهای سرمایه داری در جوامع نوع شوروی کاملاً از بین نرفته است . لیکن طرز تفکر سرمایه داری تسلط خود را بر رفتارهای اقتصادی ، و ظاهراً این بطور غیر مستقیم ، بر تعیین هدف ها و وظائف قدرت سیاسی ، از دست داده است . در جامعه سرمایه داری دولت خادم اقتصاد و در جوامع نظیر شوروی ، سرور آن میباشد .

من باز هم باین نکته در زیر اشاره خواهم کرد . در اینجا فقط میخواهم اضافه کنم که معکوس شدن رابطه اقتصادی - سیاسی ، از آنچه که وجه مشخصه سرمایه داری میباشد ، بمعنی و مفهوم آن نیست که در جوامع نوع شوروی ، - دولت میتواند بهر چه که مایل است دست بزند ، از شمول محدودیتهای

اقتصادی برکنار است، ملاحظات اقتصادی در رفتار آن نقشی ندارد. من نه چنین ادعائی میکنم، و نه تعمیمات وسیع ماتریالیسم تاریخی را مورد تردید قرار میدهم. بحث من فقط اینست که یک سلسله روابط تاریخی منحصر بفرد اجتماعی - اقتصادی حاکم بر نظام سرمایه داری در جوامع نظیر شوروی از بین رفته و بجای آن چهارچوب دیگری جایگزین شده که، چون پایه مستقل اقتصادی ندارد، از نقطه نظر فرم به جوامع فتودالی و دیگر جوامع ماقبل سرمایه داری - شباهت دارد.

۳

در جوامع نظیر شوروی، درآمد قاطبه مصرف کنندگان، با استثنای اعضاء مزارع اشتراکی، از محل حقوق و دستمزد تامین میگردد. سود و اجاره در - درآمد افراد نقشی نداشته و بهره حسابهای پس انداز نسبتاً بی اهمیت می باشد. درآمد ها صرف خرید در فروشگاههای دولتی و تعاونیها میشود قیمت کالاها در این فروشگاهها از طرف مقامات مربوط تعیین و یا بر اساس فرمول های مشخصی محاسبه میشود. ولی توزیع درآمد های واقعی با توزیع درآمد های پولی مطابقت نمیکند. این اختلاف دو علت دارد: اولاً، فروشگاههای ویژه ای وجود دارد که فقط به گروههای صاحب امتیاز معینی اختصاص دارند که با پولی که در این فروشگاهها خرج میشود میتوان کالاهائی تهیه کرد که از لحاظ کمی و کیفی با آنچه که در دسترس عموم قرار دارد متفاوت است. و ثانیاً، خدمات نظیر منزل، آموزش، و بهداشت که مجانی یا با هزینه اندک در اختیار مردم قرار داده میشود با معیارهای متفاوتی بین گروههای صاحب امتیاز و افراد عادی توزیع میگردد. لازم بتوضیح نیست که گروههای صاحب امتیاز دریافت کننده خدمات ویژه همانهایی هستند که بفروشگاههای مخصوص هم دسترسی دارند. بدینقرار، واضح است که توزیع درآمد واقعی در جوامع نوع شوروی به میزان قابل ملاحظه ای با توزیع درآمد پولی اختلاف دارد. این نکته باید در ارزیابی سیستم طبقاتی این جوامع مورد توجه قرار گیرد.

وجه مشخصه مهم دیگر جوامع نظیر شوروی وجود چیزی است که با اقتصاد "دوم" یا "اقتصاد" زیر زمینی "موسوم است که شامل تولید و فروش کالاها و خدمات بوسیله افراد در خارج از کانالهایی است که سیستم قانونی تجویز کرده است. نوشته های بسیاری، که اکثراً جنبه هزل دارد، در مورد این پدیده موجود است، ولی با توجه به اهمیت غیر قانونی این فعالیتها هیچگونه آمار رسمی و معتبر وجود ندارد که بتوان براساس آنها مقدار بسیار اهمیت نسبی این فعالیتها را تخمین زد. این فعالیتها شامل کارهای گوناگون و بیشمار است، اغلب آنها بطور قاچاق بوسیله کارگران و افراد متخصص که دارای مشاغل دائم دولتی میباشند صورت میگیرد. کارهای ساختمانی و تعمیراتی برای افراد و خانواده ها، پذیرفتن بیماران خصوصی بوسیله پزشکان، خرید و فروش کالاهای مسروقه و یا بصورت غیر قانونی تولید شده، والی آخر نمونه هایی

از فعالیتهای زیرزمینی میباشند . تا آنجا که اینگونه فعالیتهای مکل اقتصاد رسمی ، که با کمبود نمایانی در تامین خدمات تعمیراتی مورد نیاز شدید مواجه است ، میباشد ، تحمل و چشم پوشی میشود . ولی در مواردی که فعالیتهای مزبور متناقض و مخالف با اقتصاد رسمی است ، مانند خرید و فروش کالاهای سرقت شده از بنگاههای دولتی در سطح وسیع ، با ممنوعیت مواجه و خاطیان مشمول مجازاتهای شدید جزائی میشوند . در هر حال ، تردیدی نیست که اقتصاد دوم برای صاحبان روحیه تجارت خصوصی ، محرکی قوی بوده و زمینه مساعدی را برای فساد در کلیه سطوح جامعه فراهم میسازد .

۴

تا بحال هر جامعه ای که دوران انقلاب را پشت سر گذاشته بسرعت شروع به ایجاد حزب واحد نموده یا یک حکومت تک حزبی تشکیل داده و قدرت سیاسی را انحصاری کرده است . چرا چنین شده و چگونه انتخاب این طریق گریز ناپذیر بوده ، سئوالی است که ما نمیتوانیم در اینجا به آنها پاسخ دهیم . واقعیت اینست که این پدیده بوقوع پیوسته ، و تا وقتی که تجربه خلاف آن را ثابت نماید ، فرض ما باید این باشد که نظام تک حزبی ویژگی تجربه جامعه بعد از انقلاب است که ما میکوشیم آنرا تجزیه و تحلیل کنیم .

میدانیم که تئوری سنتی مارکسیستی احزاب سیاسی را بمثابة نمایندگان طبقات اجتماعی یا بخشهایی از طبقات اجتماعی بشمار میآورد . آیا چنین برداشتی در مورد جوامع بعد از انقلاب هم صحیح است ؟ بنظر من جواب این سئوال مثبت است ، ولی این مسئله مفهوم بسیار پیچیده تری از رابطه ساده یکطرفه طبقه - حزب دارد . مثال اتحاد شوروی ، که به برخی از جنبه های آن در بالا اشاره شد ، میتواند بعنوان نمونه مسائل غامضی که در این زمینه مطرح است و بعنوان الگویی که مورد علاقه جوامع بعد از انقلاب میباشد ، مورد استفاده قرار گیرد .

تردیدی نیست که حزب بلشویک ، که بصورت حزب واحد حاکم در اتحاد شوروی درآمد ، در ابتدا یک حزب پرولتاریای شهری بود و باتکاء به چنان زمینه ای توانست راه را برای بدست گرفتن قدرت در انقلاب روسیه هموار سازد . ولی با نابودی ویرانکننده شدن پرولتاریای شهری در سالهای جنگهای داخلی ، رابطه موجود بین طبقه مزبور و حزب بمیزان زیادی به تحلیل رفت ، و بمدت چند سال (تقریباً در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰) حزب ، بدون آنکه پایه طبقاتی مشخص و محکمی داشته باشد ، با استفاده از نیروهای مسلح و دستگاه امنیتی بحکومت ادامه داد .

بنظر من کلید درک جامعه شوروی در تشخیص این نکته نهفته است که طی همین سالهای اغتشاش و آشفتگی بود که طبقه جدیدی بوجود آمد که بتدریج کنترل حزب کمونیست را در دست گرفت ، رهبری سابق حزب بلشویک را از زمین برد و خود را بمفهوم واقعی کلمه بعنوان طبقه حاکم مستقر نمود .

چارلز بتلهايم (Charles Bettelheim) این جریان را در دو مجلد بتفصیل توضیح داده و تحلیل کرده است . من در اینجا توصیفی را از موشه لوین (Moshe Lewin) که یکی از برجسته ترین مورخین غربی آشنا به مسائل جامعه شوروی میباشد ، و بطرز درخشانی ماهیت این تکامل پس مهم را تشریح مینماید ، نقل میکنم . در تشریح مشکلات حیرت انگیز اداره اقتصاد و جامعه ای به عظمت ، عقب ماندگی و متفرق اقتصاد و جامعه اتحاد شوروی ، لوین مینویسد :

« اشکال کار فقط منحصر به تامین متخصصان و مدیران بتعداد کافی نبود ، مشکل دیگری که بهمان اندازه اهمیت داشت عبارت از ایجاد یک طبقه قدرتمند از روسا (Nachal'stvo) بود . Nachal'stvo مختلف را مدیران ارشد بنگاهها و ادارات دولتی تشکیل میدادند . Nachal'stvo عبارت از گروه اصلی طبقه حاکمه بود که سیستم به پرورش آن ادامه داد . مزایای عضویت در این گروه ، بویژه در کشوری که در تنگنای شدید قرار داشت ، بیشمار و قدرت تحکم بر زیر دستان بسیار دامنه دار بود . از برخی امتیازات این گروه ، از قبیل اتومبیل شخصی و حقوق بازنشستگی مخصوص و سالن های غذاخوری جداگانه همگان باخبر بودند . ولی بسیاری از مزایا جنبه سری داشت : از جمله این مزایا عبارت بود از شبکه های مسدود توزیع کالا بر منهای جیره بندی مخصوص ، حواله های ویژه ، حسابهای هزینه اضافه حقوق بر اساس تصاعدی ، حق تقدم در گرفتن منزل ، تفریحگاههای محفوظ و بالاخره " پاکت های سسربسته " پول نقد علاوه بر حقوق عادی . بمرور همه اینها در سلسله مراتب امتیازات مادی بر حسب موقعیت در رتبه بان قدرت و اهمیت تسجیل و تثبیت شد .

طبقه Nachal'stvo مولود اصل حکومت فردی Endinonchslie بویژه وجهی از اصل مزبور که بعد از ۱۹۲۹ در محیط کار بوجود آمد ، میباشد . ایجاد داریستی متشکل از سلسله مراتبی از روسای فداکاری که دیسپلین ، امتیازات و قدرت آنها را بهم پیوند داده ، از نقطه نظر تدبیر اجتماعی ، یک استراتژی عمدی به منظور کمک به تثبیت اوضاع بود . واضح است که وضع مزبور در شرایط فشار ، آشوب همه جانبه سازمانی و تلاش برای ایجاد نظم و انضباط در یک کشمکش اجتماعی بود . در واقع از اعضا Nachal'stvo خواسته شده بود که خود را بعنوان فرماندهانی در جبهه جنگ تلقی کنند .

حزب میخواست که روسا ، کارآمد ، قدرتمند و سختگیر باشند ، و برای تشویق به آنان امتیازات ویژه میداد . مقامات عالی حزب در مکتب استالین در راه حصول به نتیجه بهتر قیمتی ابا نداشتند بی پروائی و قادر نبودن به اعمال فشار بر حمانه جزو خصائل گروه روزافزون Nachal'niki بشمار میآید . رشد مدیران خود گامه ، که نمودار نحوه رهبری رژیم بود ، حاکمان ولی نه رهبران جامعه را بوجود آورد . چه بسا که عدم اطمینان بموقعیت خود و نداشتن تامین شغلی باعث شد که این روسا بروش مدیریت مستبدانه و به پهروی از هوا و هوس و اقدامات موهن دست بزنند . زیرا که برای ایجاد بی ثباتی و

جلوگیری از قدرت یافتن قشر نبرومندی از مقامات دولتی که ممکن بود به برای برسمیت شناساندن قدرت و افزایش نفوذشان در دستگاه دولتی به رهبری فشار آورند ، به جابجا کردن و تصفیه گاه و گذار " دشمنان " در درون Nachal'stvo دست زده میشد ، ولی تصفیه های مولد بی ثباتی مانع آن نشد که Nachal'stvo بیک تشکیلات نخیه باسبک و " طرز فکر " ویژه مبدل نشود . با وجود موثر بودن تحولات سیاست کلی در اعضا Nachal'stvo در ادارات ، سیمای غیرمجموعه روند پروکراتیک به تجدید حیات خود ادامه داد . این وجه پروکراسی را نه میشد به جرم " خرابکاری " تصفیه کرد و نه مجازات نمود .

برای تکمیل این تصویر کافی است اضافه شود که پس از آنکه استالین صحنه را ترک نمود ، تصفیه گاه در رهبری متوقف شد . بدینگونه ، زنجیر عبودیتی که در دوران استالین بردست و پای این افراد بسته شده بود شکسته شد .

با این تغییر ، در واقع نقش خداوندگاری اعضا عالیترتبه حزب از بین رفت و تهدید به وظیفه مهم گرداندن چرخ حکومت شد .

این سؤال هنوز مطرح است که آیا این سران — همانگونه که تجزیه و تحلیل Lewin کاملاً روشن میسازد یک گروه پروکرات ساده نمیباشند — بیک طبقه اجتماعی واقعی را تشکیل میدهند . چندان دور از ذهن نیست که آنان ترجیح میدهند که خود را اعضا " گروه " نخبگان قدرت " ب مفهوم مورد نظر C. Wright Mills در باره این گروهها ، یعنی دسته متشکلی از افراد که بر حسب تصادف در زمان معینی " مناصب فرمانروائی " را اشغال نموده اند ، تلقی کنند . از نقطه نظر تئوری ممکن است این افراد بر اساس ضوابط شایستگی برای انجام وظایف محوله از کلیه سطوح و طبقات جامعه انتخاب شوند . اگر چنین تعبیری درست میباشد ، ترکیب طبقاتی " نخبگان قدرت " میباشد . ناهمگون و در نتیجه نمودار ترکیب طبقاتی کل جامعه باشد . ولی واضح است که این توصیف در مورد نخبگان قدرت شوروی صدق نمیکند . درست است که در ابتدا چنین افرادی بوسیله بلشویکهای قدیمی که رهبری حزب را در دست داشتند از میان طبقات مختلف جامعه قبل از انقلاب برگزیده شدند . ولی بهر زمان و با از بین رفتن رهبری سابق ، وضع دگرگون شد . افراد صاحب امتیاز و قدرتمند شافل مقامات عالی ، که بقول Moshe Lewin " با دیسپلین ، امتیاز " و قدرت بهم پیوند یافته و تشکیلات متمایز ، سبک و طرز فکر خاصی را بوجود آوردند " بطور محسوسی خود را گروهی ممتاز تلقی نمودند . این افراد که بدست خویش جانشینان خود را انتخاب و تربیت میکردند ، طبیعتاً به گزینش جوانانی اظهار تمایل مینمودند دارای طرز زندگی ، عقاید و ارزشهای مشابه خودشان بودند . تعقیب این روش بدانجا می انجامید که جوانان منتخب برای جانشینی از افرادی باشند که در همان طبقه متولد شده و بمحیط خاص آن خو گرفته و بمسئولیت بموسسات عالی آموزشی ، که طبق معمول کلیه جوامع پیشرفته ، و وظیفه و مسئولیت روز افزون تامین نسل جدید برای نخبه های رهبری اجتماعی را ایفا میکنند ، دسترسی داشتند .

از مجموع آنچه که ذکر شد روشن میگردد که گروهی از افراد کارد به استخوان رسیده به تصدی مشاغل در جامعه شوروی گمارده شدند بتدریج از طریق یک سلسله تجربیات تاریخی سخت و طولانی بیک طبقه حاکمه از خود راضی و انحصارکننده قدرت در دست افراد طبقه خود مبدل گردید. هیچکس این جریان تشکیل طبقه بعد از انقلاب را بهتر اثبات نکرده است، مائو با منتهای قدرت علیه تشکیل چنین طبقه ای مبارزه کرد ولی سرانجام با عدم موفقیت مواجه شد. مائو در سال ۱۹۶۸ - به آندره مالرو نویسنده فرانسوی گفت، "اگر بشریت بحال خویش واگذار شود لزوماً به سرمایه داری - عودت نمیکند... ولی عدم تساوی را مجدداً برقرار میسازد". میتسوان اطمینان داشت که مائو تجربه دو انقلاب بزرگ قرن بیستم، یعنی انقلاب روسیه و چین، را در این گفته خلاصه کرده است.

مارکس مینویسد، "حقیقت اینست که در زیر لوای سرمایه داری - سرمایه و رشد خود بخود آن هم نقطه شروع و هم نقطه پایان محسوب می گردد، و تولید صرفاً بخاطر سرمایه صورت میگیرد." (سرمایه، جلد ۳ فصل ۱۵، بخش ۲) مهمترین واقعیت در مورد جامعه سرمایه داری همین است. هرکس که آنها درک نکند و یا آنها درمد نظر قرار ندهد نمیتواند نحوه عمل کرد سرمایه داری، تناقضات و محدودیتهای تاریخی آنها درک نماید با همین محسک، مهمترین فرق بین سرمایه داری و جامعه بعد از انقلاب آنست که تسلط این چنین کامل سرمایه شکسته شده و بجای آن طبقه حاکمه جدیدی مستقر گردیده که قدرت و امتیازاتش نه از تملک یا کنترل سرمایه بلکه از کنترل بلا واسطه حکومت و وسائل گوناگون جبر و تهدید سرچشمه میگیرد. مفهوم این گفته آنست که بهره برداری از مازاد تولید جامعه - که در نظام سرمایه داری و بعضی از اشکال جامعه ماقبل سرمایه داری بدست طبقه زحمتکش تهدیدست تولید میشود - دیگر تابع قوانین مربوطه به ارزش و انباشت سرمایه نبوده بلکه در عرض بصورت کانون اصلی پروسه سیاسی و لامحاله مبارزات سیاسی، از جمله (ولی نه بطور کاملاً انحصاری) مبارزات طبقاتی در میآید. از این نقطه نظر جوامع بعد از انقلاب با سرمایه داری متفاوت ولی مشابه جوامع ماقبل سرمایه داری بوده که در عین حال فاقد مبنای اقتصادی مستقل میباشند.

جنبه سیاسی و استفاده از مازاد تولید به جوامع نوع شوروی امکان داده که با بعضی از مشکلات اساسی که در زندگی توده ها موثر است قاطع تر از نظام سرمایه داری برخورد نمایند. مهمترین آنها عبارتند از اشتغال، آموزش، بهداشت، تامین اجتماعی و اصلاح ارضی. در مقایسه کشورهای که درآمد های سرانه تقریباً برابر دارند (مانند چین و هندوستان، کوبا و مکزیک) بکرات ثابت شده است که در این زمینه ها، کشورهای که از مرحله انقلاب گذشته اند به مراتب پیشرفته تر میباشند. علت این امر در بالا ذکر شده است. رهبری انقلاب بهنگام واژگون کردن جامعه قدیم بعنوان نمایندگانه راستین توده های استثمار شده و تهدیدست با ارائه یک برنامه رادیکال اصلاحات اجتماعی -

اقتصادی، که معمولا با توجه به امکانات موجود بلافاصله بمرحله اجرا درمی آید، قدرت را در دست میگیرد. بهرور زمان اینگونه اصلاحات جنبه رسمی و اداری می یابد: بروکراسی های مقتدر در حول و حوش آنها بنیاد گذاشته میشود و مردم نه تنها انتظار تداوم آنها را دارند بلکه توسعه و بهتر شدن آنها را نیز مطالبه میکنند. سرانجام، حتی طبقه رهبری جدید، که کمترین وجه اشتراکی با پیشینیان انقلابی خود ندارد، مجبور میشود که اصلاحات ذکر شده را جزو لاینجزای جامعه ای که برآن حکومت میکند بپذیرد. هرگونه کوششی در تقلیل یا تضعیف آنها نه تنها موجب تردید در حقانیت رهبری بلکه نفس نظام میشود.

با این ادراک — و بعقیده من این تنها برداشت درست میباشد — جوامع بعد از انقلاب دوران ما برتری عظیمی نسبت به نظام سرمایه داری دارند. و این پیشرفت در نظر اکثریت مردم استثمار شده ای که در حاشیه نظام سرمایه داری هستند و هنوز بیش از نیمی از جمعیت دنیا را تشکیل میدهند، گام بزرگی بجلو محسوب میشود — زیرا که از مردن در سنین پائین تا تمتع شدن از طول عمری که ارگانیزم بدن انسان اجازه میدهد، از نیمه گرسنه بودن تا داشتن غذا بحد کافی، از بیماری مزمن تا سلامت نسبی، از بیسوادی تا قادر بودن بخواندن و نوشتن، از عدم تامین زجر آور تا امنیت فکری نسبت به داشتن شغل دائم و حقوق تقاعد در دوران پیری، و بطور خلاصه از شرایط مادون بشری تا حد اقل زندگی در خور انسان جهش بزرگی میباشد. بنابراین جای تعجب نیست که جوامع بعد از انقلاب برای توده های جهان سوم تا این حد مجذوب کننده باشد. اگر معجزه یا فاجعه ای رخ ندهد، تقریبا مسلم بنظر میرسد که در آینده دور انقلابات بیشتری بوقوع پیوسته و جوامع بعد از انقلاب متعددی پدید خواهد آمد.

۵

در حالیکه جنبه سیاسی دادن به جریان استفاده از مازاد تولید به جوامع بعد از انقلاب توانائی آنها داده که با مشکلاتی نظیر بیکاری کسبه دامنگیر حتی کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه داری بوده و در مالک رشده نیافته واقع در حاشیه نظام سرمایه داری جهانی از حد تحمل گذشته است، مقابله کنند، معذالک نمیتوان گفت در این جوامع تضادهای اساسی جامعه طبقاتی ریشه کن شده است. حقیقت امر هم اینست که اساسی ترین تضادها، یعنی دسترسی نداشتن تولید کنندگان اصلی ثروت بهرگونه کنترل موثر بر آنچه که تولید میشود، نحوه تولید، و طرق بهره برداری از آن، بجای خود باقیمانده و در بعضی موارد شدت هم پیدا کرده است. گرچه ممکن است فرم ظاهری این تضادها تغییر یافته باشد، ولی جوهر آن باقی بوده و کماکان مشکلات و برخورد هائی ایجاد میکند که ممکن است در دراز مدت، همانگونه که جامعه سرمایه داری را در تنگنا قرار داده، صعب العلاج و تحمل ناپذیر گردد.

بدیهی است که نه تنها این موضوع وسیع در اینجا قابل تجزیه و تحلیل نیست بلکه تلخیص رضایت بخشی از آن هم میسر نمیباشد . من فقط میخواهم نظرها را بیک مورد ، که در روسیه شوروی از اهمیت روز افزونی برخوردار بوده و بعقیده من کلید اکثر مشکلات جدی است که دامنگیر جامعه مزبور میباشد جلب نمایم .

من روی این واقعیت تاکید کرده ام که یکی از مهمترین دست آورد های انقلاب روسیه تضمین اشتغال برای کارگران بوده است ، طبقه رهبری حاکمه جدید که از مبارزات سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ پیروز بیرون آمد ، این تضمین را حفظ کرد و درحقیقت هم میبایستی حفظ میکرد ، چونکه این ویژگی یکی از جاذبه های جامعه نوع شوروی برای مردم جهان سوم است . آنچه که بایست اضافه شود اینست که تضمین اشتغال یکی از اصول اساسی نظام سرمایه داری ، یعنی وجود انگیزه ، را نفی میکند . اگر کارگران از لحاظ شغلی تامین و درآمد مطمئنی داشته باشند ، ولی مشاغلی که به آنان واگذار شده ملال انگیزه ، توانفرسا و خفت آور باشد — همانطور که در نظام سرمایه داری میباشد بدیهی است که آنان علاقه ای بکارشان نشان نخواهند داد و تا جائیکه میسر باشد از زیر کارشانه خالی خواهند کرد . چاره آزمایش شده و به ثبوت رسیده سرمایه داری برای این مشکل ، بیکاری است که مانند شمشیر دموکلس بر بالای سر کارگران آویزان بوده و آنان را دائما تهدید و مجبور میکند که برای جلوگیری از اخراج شدن و ازدست دادن وسیله معاششان هرچه بیشتر تلاش کنند . مشکل اتحاد شوروی این است که شمشیر دموکلس را پائین کشیده

بدون اینکه چیز دیگری بجای آن قرار دهد . در سالهای نخستین صنعتی شدن اقدامات دامنه دار و قهر آمیزی ، از جمله محرومیت از داشتن منزل و جیره غذایی و حتی اعزام به اردوگاههای کار اجباری بعمل میآمد . بااینکه این روش در تبدیل روستائیان فاقد مهارت به کارگران صنعتی با موفقیت مواجه گردید ، ولی مشکل اصلی را حل نکرد و قصد هم بر آن نبود که روش مزبور بعنوان یک برنامه همیشگی دنبال گردد . همانطوریکه سالهاست سوسیالیست ها عقیده دارند ، روش مورد نیاز عبارت از برداشت کاملا متفاوت از کار و کارگران بود ، این روش مستلزم مشارکت کارگران در امر تصمیم گیری در کلیه سطوح اقتصاد و جامعه و ترغیب آنان بقبول وظیفه انسانی کردن جریان کار بصورت یک مسئولیت دسته جمعی مسردان و زنان آزاد بود . البته ممکن است که باتوجه بشرایط حاکم بر روسیه شوروی ، اتخاذ این طریق عملی نبوده باشد . زیرا حزبی که میبایستی نقش رهبری و ارشاد را عهده دار شده و باطبقه کارگر پیوند عمیق داشته و خود را وقف آزادی آن نماید درشعله های جنگهای داخلی ناپدید گردید . ولی گذشته از صحت یا سقم این موضوع — و ما هرگز نسبت به آن اطمینان نخواهیم یافت — تردیدی نیست که طبقه حاکمه نوظهور سرگرز کمترین فرصتی بدست نیاورد تا راهی را پیش گیرد ، که در صورت توفیق یافتن آن ، جامعه کاملا دموکراتیزه شده و قدرت انحصاری و امتیازات طبقه حاکمه

از بین برود .

طبقه حاکمه جدید ، به پیروی از آنچه که مادر باره میانی و ماهیت آن میدانیم ، طسریق کاملاً متفاوتی را انتخاب نمود که منجر به غیرسیاسی کردن طبقه کارگر گردید . وبصورت محروم نمودن این طبقه از امکانات سازماندهی و ابراز عقاید وتبدیل آن بیک آلت صرف در دست حکومتی با قدرت متزائد ، درآمد . بنظر میرسد که تاکنون این ترتیب موفق بوده است (هرچند کسی نمیتوان انکار کرد که چنین استنباطی ممکن است فقط جنبه ظاهری داشته و از عدم اطلاع ناشی شده باشد) ، ولی این " موفقیت " بهیای گزافی بدست آمده است . یک چنین طبقه کارگر غیر سیاسی شده وقتیکه با انگیزه های نظام سرمایه داری (مانند ترس از اخراج شدن ، ترس از تنزل رتبه ، از دست دادن درآمد و مقام ، وبسیاری چیزهای دیگر) تحریک میشود ، باتوجه به اینکه در رابطه با طبقه حاکمه جز تعدی وستم نصیب دیگری ندارد ، بصورت طبقه بی تفاوتی درمیآید که نسبت به هدفهای اعلام شده از طرف طبقه حاکمه از قبیل همطراز شدن با کشورهای سرمایه داری ، افزایش فوق العاده قدرت نظامی وغیره — بی علاقه میگردد و تن بفاکاری نمیدهد .

نتیجه چنین عکس العملی آنست که عملکرد اقتصاد شوروی ، حتی به

استناد کمیتهای محض ، مدتها است که از هدفهای مورد نظر رهبران و — امکانات منابع مولده بالقوه انسانی آن عقب افتاده است . کوششهایی بعمل میآید که با وارد نمودن سرمایه وتکنولوژی پیچیده از کشورهای پیشرفته سرمایه داری باین وضع خاتمه داده شود ، ولی مشکل اصلی جنبه انسانی واجتماعی دارد نه جنبه تکنولوژی ، واگر اتکای روز افزون بسرمایه داری تجویز گردد و دامنه آن وسیعتر شود ، سهولت میتواند بجای منبع قدرت ، مولد ضعف باشد . شاید بیان اینکه جامعه بعد از انقلاب ، که باقدیمی ترین پیشرفته ترین نمونه آن ارائه گردید ، به بنیست رسیده ، اغراق آمیز باشد . ولی میتوان گفت که چنان جامعه ای بمرحله رکود رسیده ، که باشرایط رکود توأم با افزایش قیمتها در جهان پیشرفته سرمایه داری متفاوت بوده ، ولی علائم قابل رؤیوسی برای خروج از این رکود را نشان نمیدهد .

ج — ایثار

بقیه از صفحه ۳۴

بسوی خود جلب کند . حلقه ارتباطی میان کارگر و سرمایه دار آلمانی ، افسران ودانشگاهیان بودند و خرده بورژوازی دنباله رو بود . نه در خصلت ونه در سرنوشت جنبش تاشیری داشت . فاشیسم ایتالیا بمفهوم مشخص — ضرب سرمایه داری در حال اعتلا بود بهمین جهت فاشیسم ایتالیا با صراحت وبدون چون و چرا از مالکیت خصوصی طرفداری میکرد . برعکس فاشیسم آلمان ، حزب سرمایه داری در حال انحطاط بود ومجبور بود خصلت سرمایه داری خود را از توده ها مخفی نگاه دارد تا بتواند در میان پرولتاریای آلمان نفوذ نماید . وباین ترتیب دیکتاتوری هیتلر از ابتدای کار با تضاد درونی غیر قابل حل — دست بگریبان بود که موسولینی هرگز با آن سروکار نداشت . پایان

سرنوشت عبرت انگیز دیکتاتورها

با وجود آنکه تصمیم نداشتیم صفحات محدود "علم و جامعه" را با پاسخ گوئی باراجیف شاه و خانواده و طرفدارانش باصطلاح "حرام" کرده باشیم لکن تقاضای مکرر عده ای از خوانندگان مبنی بر افشای تحریفات و دروغ پردازیهای شاه و خواهرش اشرف مارا بر آن داشت که گاه و بیگاه برخلاف میل باطنی خود بسراغ ایمن "حضرات" جلیل القدر برویم.

مصاحبه اشرف پهلوی با خبرنگار مجله فرانسوی "پاری ماچ" انگیزه مناسبی برای اقدام ما بود این مصاحبه که ترجمه فارسی آن تحت عنوان "آخرین روزهای شاه" در یکی از روزنامه های طرفدار رژیم سابق بچاپ رسیده است در ۳ آوریل ۱۹۸۱ بعمل آمده است.

"علم و جامعه"

مصاحبه با مزمت از کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا آغاز میگردد و شاهزاده خانم بزرگوار ایرانی اظهار عقیده میفرمایند که "در دوران چهار ساله ریاست جمهوری او بود که کشوری ثروتمند و پیشرفته به زانو درآید و متحدی صادق و شرافتمندانه برای آمریکا از میان رفت." اولاً شاهزاده خانم فراموش کرده اند که رستاخیز مردم ایران، رژیم منحوس سلطنتی را واژگون ساخت نه کارتر، ثانیاً انقلاب ایران از سال ۱۹۵۸ شروع شد و برادر والاتبارشان در اوایل سال ۱۹۵۹ از ایران فرار کردند و رژیم سلطنتی در واسط فوریه همین سال سقوط کرد و در آنزمان دو و بعبارت دیگر سه سال از ریاست جمهوری کارتر گذشته بود و ذکر دوران چهارساله ریاست جمهوری کارتر اگر علت دیگری نداشته باشد لااقل معلول اختلال حواس و حافظه شاهزاده خانم میباشد. ثالثاً گویا با مشاهده اوضاع چند سال اخیر هنوز هم ایشان و امثال ایشان خجالت نمی کشند که از ایران تحت سلطه خود بنام کشوری "پیشرفته" یاد میکنند. از همه جالب تر اقرار ضمنی شاهزاده خانم است که ایران را متحد آمریکا معرفی میکنند.

اشرف پهلوی به شکوه های خود از "متحد" برادر والاتبارش -

ادامه میدهد و میگوید: "آمریکا، که خود فعالانه در به سقوط کشاندن سلطنتی که ۳۷ سال سازندگی پشتوانه آن بود کوشید، حق آن بود که دست کم پناهگاه امنی برای متحد قدیمی خود می یافت. " می بینیم که چقدر شاه زاده خانم روی این "متحد" تاکید میکنند ولی نکته جالب آنست که چگونه این وجود شریف که باعتراف خود با اتفاق ژنرال شوارتسکف آمریکائی و جاسوسان سازمان سیا در تهیه مقدمات کودتای ننگین ۲۸ مرداد شرکت کرده بود، - اکنون یکباره فقط از سرنگون شدن رژیم برادر تاجدارش بدست آمریکا سخن میگوید و فراموش کرده است که شصت سال پیش ژنرال ایرنساید انگلیسی پدر تاجدارش را از قزاقی به سلطنت ایران رساند و سی سال پیش نیز ژنرال شوارتسکف آمریکائی برادر والاتبارش را دوباره بر تخت پادشاهی نشاند. گویا شاهزاده خانم با روابط و مناسبات ارباب و نوکری آشنا نیستند.

شاهزاده خانم در یک جا از بی لطفی "متحد قدیمی" برادرش شکایت میکند و مدعی است که باید با و پناه میداد ولی چند سطر بعد مینویسد که ابتدا شاه قرار بود به فلوریدا برود ولی: "یکهفته بعد عقیده اش را عوض کرد و تصمیم گرفت به مراکش برود تا اگر روزی به ایران بازگشت، از نظر تماس و نزدیکی با آمریکا ایرادی با و وارد نباشد"، علاوه بر تناقض گوئی آشکاری که در این اظهارات بوضوح دیده میشود و نیازی به توضیح ندارد، این مسئله مطرح میشود که اگر بقول ایشان آمریکا متحد قدیمی شاه بوده است (البته این توضیح واضح است با این تفاوت که شاه نوکر آمریکا بود نه متحد آن) پس چرا "ذات اقدس ملوکانه" میخواستند کاری بکنند که از نظر تماس و نزدیکی با آمریکا ایرادی با ایشان وارد نباشد. گویا شاهزاده خانم متوجه نشده اند که مفهوم آن اعتراف و این دروغ ایشان لااقل اینست که شاه حتی دم مرگ هم نیز دست از مردم فریبی برنداشته بود یعنی شاه با وجود آنکه خود را متحد قدیمی آمریکا میدانست میخواست طوری وانمود کند که "از نظر تماس و نزدیکی با آمریکا ایرادی با و وارد نباشد". شاهزاده خانم اضافه میفرمایند که شاه "پیش از حرکتش از تهران، فرماندهان ارتش را فراخوانده و به آنان دستور داده بود که تا آخر و درغیابش از بختیار پشتیبانی کنند و چنانچه لازم شود دست بیک کودتای نظامی بزنند".

و این همان کودتائی بود که خسرو داد و دیگر تیمساران شاهنشاهی قصد داشتند انجام دهند ولی در اثر هشیاری و مقاومت قهرمانانه مردم باشکست مواجه شد و بطور یقین همان کودتائی است که بقول خسرو داد معدوم "نباستی فقط ده هزار نفر در آن کشته میشدند زیرا در اینصورت شهید معرفی میشدند بلکه بایستی صدها هزار نفر کشته میشدند تا کسی دیگر از شهید صحبت نکند".

بهر حال باز هم چند سطر بعد شاهزاده والاتبار از زبان برادر

شان نقل میکنند که " من پادشاه هستم نه آدمکش و نه دیکتاتور " واقعا که بشهادت تاریخ برادر بزرگوارشان ایدا " دیکتاتور " نبوده اند و بازهم به شهادت گورستانهای متعدد دی که آرامگاه ده ها هزار شهید دوران سلطنت جابرانه او میباشند هرگز آدمکش " نیز نبوده اند و کودتائی هم که دستور آنرا قبل از فرار از ایران صادر فرموده بودند اصلا مترادف با قتل عام آزادگان و رزمندگان ایران نبوده است . شاهزاده خانم که در اثر استعمال مواد مخدر (که بقول خودشان دهها قرص خواب هم اثری بر روی وجود مبارکشان ندارد) مبتلا به فراموش کاری شده اند چند سطر بعد در مورد همان بختیاری که برادر ارجمندشان در حال گریز با فسران ارتش شاهنشاهی توصیه موکد فرموده بودند که " تا آخر " از ایشان پشتیبانی کنند " ، چنین می فرمایند : " مردی که برادرم بدلیل روابط خاصش (یعنی روابط خاص بختیار) با انگلیس ها چندان باو اطمینان نداشت . "

در شان مان نیست که وقت خود و خوانندگان را با " قهر و آشتی " و احیانا اتهامات متقابل شاپور بختیار و اشرف پهلوی تلف کنیم ولی باید از این شاهزاده خانم همه سرحریف سئوال کرد که هر آینه برادرش به بختیار اعتماد نداشت چرا از نظامیان خواست که " تا آخر " از او پشتیبانی کنند ؟ فقط باین دلیل که بقول خود شاهزاده خانم ، شاه " تصور میکرد بختیار موفق به آشتی دادن جناحهای مختلف اپوزیسیون خواهد شد " ! ؟

تحلیل ها و نتیجه گیریهای شاهزاده خانم والاتبار نیز گواهِ ذکاوت و نیروی استدلال و منطق قوی ایشان میباشد زیرا در یک جا میفرمایند : " سفرای آمریکا و انگلستان بر خروج او از کشور اصرار میکردند و میگفتند چنانچه از تاج و تخت خود بگذرد و جلوی خونریزی را بگیرد ، نامش در تاریخ به ثبت خواهد رسید . "

در اینجا بازهم همشیره گرامی آریامهر به بلاهت و لااقل فرمان برداری برادرش از سفرای انگلیس و آمریکا اعتراف میکند (همانطور که خود شاه در نوشته های آخرش اعتراف کرده است) ، زیرا کدام مرد شصت ساله عاقلی نیازبان دارد که درباره امری که مربوط بخود اوست از دستور دیگران تبعیت کند آنهم " اعلیحضرت قدر قدرتی " که ادعا میکرد مستقل بوده و مدعی است که بعزت همین استقلال عقیده از سلطنت برکنار شده است . جالب تر آنست که چند سطر بعد شاهزاده خانم میفرمایند : " باین ترتیب شاه خود را فدای آن کرد که ایران هرگز نمیرد و تاج و تخت حفظ شود . " و دیدیم که چگونه تاج و تخت حفظ شد " و نام برادرشان نیز مسلما " در تاریخ به ثبت خواهد رسید " همانطور که نام ضحاک به ثبت رسیده است . همشیره گرامی آریامهر که در بالا از زبان برادر تاجدارشان نقل

کرده اند که او "آدمکش" نبوده است بازگرفتار ضعف حافظه شده و این بار بر "آدمکش" نبودن خود نیز صحه میگذارند! باین ترتیب که چند سطر بالاتر میفرمایند: "وقتی به مراکش رسید، هردوی ما توجه شدیم که بقایای کشورمان فقط در خون آرام خواهد گرفت."

بعد هم مطابق معمول والا حضرت گرامی میخواهند بار دیگر در —

مقایسه با برادر تاجدارشان، فراست و تدبیر خود را نشان بدهند و در رابطه با انتصاب قره باغی به ریاست ستاد ارتش مینویسند: "چندی بعد برایش (شاه) نامه ای نوشتم و تمنا کردم که از انتصاب قره باغی به سمت رئیس

بزرگ ارتشتاران منصرف شود، باز هم نخواست چیزی بشنود..."

کاملاً روشن است که همشیره محترمه آریامهر منظورشان اینست که عقل و تدبیر

او بیشتر از برادرش بوده ولی والا حضرت باین قیاس و رقابت با برادر نیز اکتفا

نمیکند و بسراغ زن برادر گرامی خود نیز میروند و با اصطلاح گناه قضیه را بگردن او

نیز میاندازد و میگوید قره باغی "بنا بگفته شهبانو فرح بخاطر سوابق خدمتش،

نامزدی منطقی برای پست ریاست ستاد ارتش به حساب میآید." و بعد برای

آنکه "والا حضرت" روی خصومت و حسادت دیرینه اش با "علیا حضرت شهبانو"

بیشتر تاکید کرده و انتقام شکست در رقابت را گرفته باشد، میگوید: "بعداً

دیدیم که این انتصاب، اشتباهی بزرگ بود." عبارت دیگر میخواهد به

"جان نثاران" سابق بفهماند که سقوط سلطنت معلول اشتباه بزرگ "شهبانو"

نیز بوده است و نباید دیگر بسراغ او رفت بلکه بایستی به سیاست و تدبیر

"خواهر دوقلوی" آریامهر اعتماد کرد. البته والا حضرت که در فساد و نکبت و

بی اخلاقی دربار شاهنشاهی رشد یافته و تربیت یافته شده است، دست از کینه

توزی خود نسبت به رقیب دربارش یعنی "شهبانو" برنمیدارد و در آخرین قسمت

مصاحبه نیوخ آمیزش بدون هیچ نوع رابطه منطقی، درباره روزهای اقامت شاه

سابق در پاناما میگوید: "یکبار هم رئیس جمهوری پاناما شهبانورا به گردش در

بیرون جزیره دعوت کرد." و البته برای آنکه بی نزاکتی را بمنتهی درجه

نرسانده باشد بلافاصله ادامه میدهد: "شهبانو مودبانه این دعوت را رد —

کرد زیرا شامل شاه نمیشد."

والا حضرت تشریح میفرمایند که چگونه در واپسین دم حیثیات

برادر بزرگوارشان ب فکر خودکشی افتاده و تصمیم گرفته بودند که بقول خودشان:

"من باید با او بروم. بعد از او، نباید بمانم."

و بعد کمی بیشتر توضیح میدهند: "با خود اندیشیدم اگر بخواهم همزمان با او

بروم باید چیزی بخورم. تنها چیزی که میخواستم، آن بود که زندگی را همان

گونه که با هم شروع کردیم با هم تمام کنیم. مثل یک آدم مصنوعی به اتاقم رفتم و

یک مشت قرص های خواب مختلف خوردم دراز کشیدم و منتظر خواب شدم ولی

خواب به چشمانم نیامد و بیدار ماندم..."

یاللعجب که طبیعت چه معجزاتی در مورد این خاندان جلیل میکند و برای ماکه با اراجیف اخوی والاتبارشان از گذشته آشنائی داریم، جای هیچ گونه شگفتی وجود ندارد که چگونه "یک مشت" قرص خواب هیچ گونه اثری نداشته است. لابد اینهم معجزه عرفان خاص "همشیره گرامی آریامهر بود ه است. و بعد میخوانیم که باز هم این معجزه تکرار شده است. "دوستانم مرا بگاخ بردند. وقتی بیدار شدم، بازده قرص خواب آور خوردم و با خود اندیشیدم این باردیگر خواهم مرد ولی اتفاق نیفتاد". والا حضرت فراموش کرده اند که این اتفاق بتدریج در زندگی نجیبانه ایشان افتاده بوده است و مواد مخدری که سالهای متعددی بمصرف رسانده بودند، وجود مبارکشان را باین سم عادت داده بود.

والاحضرت در سوگ برادر نیز هنوز از اراجیف خنده آور و مهوع و بی معنی خود دست برنداشته اند و در مورد برادرشان مینویسند: "همچنین بیادم آمد که همیشه چقدر بامردم و همکاران و اطرافیانش مهربان و عاطفی بود. یادحادثه ای افتادم که روزی در باغ اقامتگاهش روی داد: سگ بزرگی به یک سگ کوچکتر حمله کرد، برادرم بی آنکه به عواقب کار ببیند میشد دستش رامیان دندانهای سگ بزرگ گذاشت تا سگ کوچک رانجات دهد. "ملاحظه میکنید که کاریاوه-سرائی و ابتدال بکجا کشیده است و این والاتباران چقدر مردم را تهی مغز تصور کرده اند و میخواهند چه اراجیف مسخره و مضحکی را بخورد مردم بدهند. یکی از نکات جالب دیگر این مصاحبه مطلبی است که والا حضرت در باره جوان مردی برادر تاجدارشان افشا کرده و میگویند: "اعدام ناجوانمردانه امیرعباس هویدا او را بسیار تکان داد". شاهزاده خانم خود را بسا دگی میزنند ولی کیست که نداند خود شاه با فدا کردن هویدا و نصیری که هردو در دوران سلطنت خود او بزندان افتادند (والا با احتمال قوی مثل سایر جنایتکاران رژیم سلطنتی و از جمله خود ایشان فرار میکردند)، میخواست باصطلاح کاسه کوزه هارا سران دلگک بی اراده درباری بیاندازد.

نکته جالب دیگری را که نشانه ای از سرنوشت نکبت بار و عبرت انگیز دیکتاتورهای فراریست از زبان خود شاهزاده خانم نقل میکنیم: "پیش از حرکتش (حرکت شاه) باو گفتم که فکر سفر به پاناما را نمی پسندم. در جواب گفت: "کجا میتوانم بروم؟ ناگزیم هر جاکه مرامی فرستند بروم". و از این نکمت بارتتر زندگی دیکتاتور هاست که ما از مصاحبه خود والا حضرت نقل میکنیم: "بگمانم سه یا چهار سال پیش بود (یعنی در بحبوحه قدرت شاه) که یکبار از او پرسیدم: به چه کسی واقعا اطمینان دارید؟ چند ثانیه ای فکر کرد و سپس بایکدنیا غم پاسخ داد: "به سگم" و بعد توضیح میدهد که: (این سگ "نبو" از نژاد آلمانی، بیست روز قبل از شاه مرد) و در آنزمان دریافتم که اود رتمام عمرش مردی تنها بوده است.

والا حضرت در جای دیگری از مصاحبه شان سعی میکنند بخیال خودشان به برادر تاجدارشان غسل تعمید بدهند و باین جهت در رابطه با روزهای آخر عمر شاه مینویسند: "عرفان مذهبی (ا) که همواره در او وجود داشت، اینک بیش از همیشه نمودار شده بود."

والا حضرت بعد از آنکه از چندین تیم پزشکی معروف و اطیبای مخصوصی که شاه را در دوران در بد ریش در بهترین بیمارستانها معالجه می کردند صحبت میکنند، مینویسند: "میاندیشیدم که در دوران تبعیدش، هرگز آنگونه که باید تحت درمان قرار نگرفته است" و این گفته ایشان ما را بیاد آن انداخت که خسرو گل سرخی در یکی از شعرهای معروفش گفته بود: "وقتی دختر رحمان بایک تب دو ساعته می میرد" و دیدیم که شاه چه بیرحمانه آن شاعر آزاده را بجرم نوشته ها و سروبهائی از این قبیل تحویل جوخه اعدام داد، همان شاهی که البته نه "آدمکش" بود و نه "دیکتاتور"!

بقیه از صفحه ۲۶

نفت را دوباره شعله ور کرد و مصالحه ماه دسامبر را نادیده گرفت. شیعیان هیچ فرستاده و نماینده ای در دولت، حتی در دوائر محلی ندارند طبق آمار آرامکو*، آنان بیش از نیمی از ۲۲۰۰۰ نفر بیکار عربستان را تشکیل میدهند، ولی از این گذشته از منافع صنعت نفت که به سنی ها تعلق میگیرد باور قابل ملاحظه ای محروم شده اند.

تمرکز شیعیان عربستان درون و بیرون از اراف منابع نفتی برای رژیم قدوری نگرانی ایجاد کرده است. منابع غربی گزارش دادند که درست بعد از حوادث نوامبر قسمتی از تاسیسات تلمبه زن نفتی نزدیک رس تنوره آسیب دیده بود، بطوریکه "بوی شدید نفت در ظهران" پیچیده بود. طبق گزارش منابع مخالف عربستان در بیروت، تظاهرات کنندگان در نوامبر علاوه بر مخالفت کلی با رژیم، خواستار قطع صدور نفت به آمریکا نیز شده بودند. این منطقه مرکز فصالت محدود حزب کمونیست سعودی میباشد. اوائل سال ۱۹۷۹ از یک اغتشاش کارگری در ظهران که باعث اخراج یک فرمانده پاسگاه و ۳۷ سرباز که در جنگ با مخالفین شرکت نکرده بودند، گزارش شده بود.

ترجمه از فرانسه به انگلیسی توسط ویویان استیور

* برآورد شیعیان استخدام شده در آرامکو از فایننشال تایمز (۵ فوریه ۱۹۸۰) میباشد. یک گزارش نیویورک تایمز (۶ دسامبر ۱۹۷۹) نسبت را ۳۵ درصد تعیین کرده است. آرامکو تقاضای این مجله را در مورد یک تخمین و برآورد بلا جواب گذاشت.

امپریالیسم را بهتر بشناسیم

میلیتاریسم آمریکا



ترجمه و تنظیم از: سعید روشن

دخالت روزافزون مجتمع نظامی - صنعتی در حیات اقتصادی - سیاسی سرمایه داری آمریکا در اثر جنگ سرد و مسابقه بی پایان تسلیحاتی، بی اندازه تسهیل میگردد. بانگرشی اجمالی به رشد بودجه نظامی ایالات متحده و مقایسه آن با سالهای قبل از جنگ جهانی دوم این مطلب براحتی قابل رویت می باشد.

پیروزی رانولد ریگان در انتخابات ریاست جمهوری که به معنی بر سر کار آمدن خشن ترین جناح امپریالیسم آمریکا می باشد و طبیعتاً طراحی برنامه های ماورا راست اقتصادی و سیاسی چه در سطح ملی و چه در محدوده جهان از جانب کابینه او و میلیتاریزم نو یا بطور دقیقتر گسترش و تشدید فعالیت، نفوذ و تاثیر مجتمع نظامی - صنعتی در زندگی اقتصادی - سیاسی جهان، از اهمیت بی سابقه ای در محافل سیاسی برخوردار گردیده است.

قبل از هرگونه بررسی و تحلیلی باید توجه داشت که مجتمع نظامی - صنعتی را صرفاً گروهی از سرمایه داران و سران ارتش بخاطر کسب منافع سرشار خود سازمان نداده اند بلکه اساساً نظامیگری پدیده ای غیر قابل انعکاس از سیستم سرمایه داری میباشد. روشن تر آنکه سرمایه داری بدون نظامیگری پدیده ایست که وجود خارجی ندارد.

آمیزش سرمایه های خصوصی و فرماندهان نظامی که در واقع همان فرم گیری مجتمع نظامی - صنعتی بود، تحت شرایط مشخصی بعد از جنگ جهانی دوم و در دوران توسعه پرتحرک امپریالیسم آمریکا تشدید شد.

مهمترین فاکتور ها در این رابطه بقرار زیر می باشند:

۱ - طراحی و تدارک برنامه "تسلط بر جهان" از جانب انحصارات آمریکائی که پس از جنگ جهانی دوم ناچاراً به نظامیگری کشانیده شد. اعلام و تبلیغ سیاست "موضع قدرت" و آمیختن آن با تمام لایه های اجتماعی در جهت

نیل به برنامه مذکور، موضوعی است که در تاریخ این کشور بی سابقه بود.

۲ - برخورداری سازندگان اسلحه از انقلاب تکنیکی و علمی ایکه از نیمه دوم - قرن حاضر در جریان می باشد. بدلیل وجود نرخ سود بالا در این رشته ها، انحصارات نوینی تدارک دیده شده و در نتیجه صنایع جدیدی در ابعاد بسیار وسیعی صرفا بخاطر تولید احتیاجات جنگی بکار افتاده شد. بدین ترتیب حیات و توسعه سرمایه های هنگفت به بقا و تشدید جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی بستگی پیدا کرد. این بخش از صنایع که در واقع پیشرفته ترین بخش آن میباشد از اهمیت زیادی در مجموع سرمایه داری آمریکا برخوردار - گردید. پیشرفت تکنیکی این بخش از صنایع نسبت به سایر رشته ها بحدی است که امروزه اکثر اکتشافات بطور مستقیم یا غیر مستقیم منشا نظامی دارد.

۳ - همسوئی گرایشات انحصارات بزرگ با سران حکومت در زمینه سیاستهای نظامی و توسعه صنایع اسلحه سازی که منجر به قدرت گیری هرچه بیشتر وزارت دفاع از تصمیمات اقتصادی سیاسی شد. و از این پس وزارت دفاع در رشد، توسعه و جهت حرکت سرمایه داری نقش تعیین کننده ای خواهد داشت.

برغم این سه عامل عمده، و رکود بازار سرمایه داری جهانی، اتحاد انحصارات بزرگ و ارتش که همان مجتمع نظامی - صنعتی است، پدیدار گردیده است.

مجتمع نظامی - صنعتی محور تنظیم کننده نیروها و گروههای بسیاری است که از طرق گوناگون به آن ارتباط پیدا کرده اند و در جهت تقویت و ارتقا این مجموعه به سطحی وسیعتر فعالیت میکند.

JAMES A. DONOVAN کارشناس نظامی آمریکا در کتاب معروف

خود "میلیتاریزم در ایالات متحده آمریکا" مینویسد: "مجتمع نظامی - صنعتی هماهنگ کننده فعالیتهای سازمان عظیم دفاعی و صنایع متعدد و دائمی اسلحه میباشد و تشکیلاتی است که روابط افراد ذخیره ارتش، ازکار افتادن، نظامیان، دانشمندان، مراکز تحقیقاتی دانشگاهها، نمایندگان کنگره، سرمایه داران، کارگران، کمپانیهای انتشاراتی و حتی بنگاههای خبری را سازمان دهی میکند."

واژه مجتمع نظامی - صنعتی را اولین بار پرزیدنت آیزنهاور در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ طی سخنرانش در مراسم تودیع، قبل از ترک کاخ ریاست جمهوری بکار برد.

توسعه میلیتاریزم و ظهور مجتمع نظامی - صنعتی در ایالات متحده شرایطی را بوجود آورده است که مراعات منافع کمپانی های بزرگ و فرماندهان نظامی و به اصطلاح "ملاحظات نظامی"، را بصورت نکته ای کلیدی در برنامه ریزی های هیئت حاکمه در آورده است. هیئت دولت آمریکا همیشه بمنزله کمیته ای برای حفاظت منافع سرمایه های بزرگ بوده است.

نمایندگان شرکت های بزرگ در مقام وزارت و دیگر پستهای مهم دولتی مشغول انجام وظیفه میباشند . در ربع قرن اخیر چهره های بیشتری از صنایع قضائی الکترونیک و دیگر پیمانکاران پنتاگون در دستگاههای دولتی رخنه کرده اند . بطوریکه امروز الکساندر هیک ژنرال بازنشسته ارتش که سابقا مدیریت کمپانی " یونایتد تکنولوژی " - سومین پیمانکار بزرگ پنتاگون - را بعهدہ داشت در مقام وزارت امور خارجه از منافع شرکت مزبور حفاظت میکند . اشغال چنین پست حساسی از جانب مجتمع نظامی - صنعتی امیدهای فراوانی را برای سازندگان اسلحه به ارمغان آورده است . کوچکترین تغییری در سیاستهای داخلی و خارجی میلیاردها دلار نصیب صنایع اسلحه سازی میکند . وزارت دفاع با اداره مرکزی مجتمع نظامی - صنعتی برتری چشمگیری نسبت بسایر وزارت خانه ها داشته و زندگی میلیونها آمریکائی بطور مستقیم به وزارت دفاع این کشور بستگی دارد . همه روزه تقریبا ۳۰۰۰ نفر برای انجام وظیفه در دوائر مختلف وارد پنتاگون میشوند . بطور کلی حدود پنج میلیون نفر در استخدام وزارت دفاع هستند که نزدیک به نیمی از آنها را افراد ارتش تشکیل میدهند و آراسته به اونیفورمهای نیروی زمینی - هوایی - دریائی و تفنگداران دریائی هستند . اسامی بیش از ۴۰ میلیون آمریکائی در لیست نظام وظیفه است که از این تعداد بیشتر از ۲۰ میلیون نفر در سنین ۲۶ یا پائین ترقرار دارند . ارتش همواره از طرق مختلف کوشش میکند تا آنها را از نظر روانی آماده نگهدارد که در صورت لزوم قابل استفاده باشند .

دست اندازی اخیر مجتمع نظامی - صنعتی به دستگاه دولتی روابط بین المللی نوین و هموزات آن جنگ سرد بوجود آورده و موجب تحرک سازندگان اسلحه در بعد وسیعتری شده است . بطور نمونه ۱۲۵۰۰۰ میلیون دلار برای بودجه وزارت دفاع در پنج سال آینده در نظر گرفته شده است . این مبلغ بودجه " تحقیق و توسعه " را که در سالهای اخیر عمدتا صرف پروژه های نظامی میشود ، در بر نمی گیرد .

قسمت اعظم این بودجه هنگفت نصیب پیمانکاران خرد و کلان پنتاگون خواهد شد . شماره این پیمانکاران به ۲۵ هزار میرسد که تولیدکننده انواع و اقسام کالا های مورد نیاز ارتش - از بوتین گرفته تا موشکهای اتمی قاره پهنا - میباشند . رقابت بی امانی بین این شرکتهای برای افزایش هر چه بیشتر سهم خود از این خوان گسترده در جریان است . بررسی مختصر چگونگی توزیع بودجه کلان وزارت دفاع نشان میدهد که در ردیف اول کمپانی های کوچک و غیر مشهوری قرار دارند که صرفا تولید کنندگان سازو برگ جنگی هستند . درآمد اینگونه شرکتهای بزودی افزایش قابل ملاحظه ای پیدا خواهد کرد . برای مثال **DAY & ZIMMERMAN** یک شرکت خصوصی در فیلا دلفیا - که عهده دار اداره سه کارخانه کوچک مهمات سازی دولت میباشد

پیشاپیش تولید کنندگان گلوله توپ قرار دارد. فروش این شرکت در سال ۱۹۸۰، ۵۶ میلیون دلار بود. انتظار میرود که ارتش در سال ۱۹۸۵، ۵۰۰ میلیون دلار صرف خرید مهمات تانک کند، مبلغی که امسال ۱۵۰ میلیون دلار است.

سازندگان موشکهای جنگی سخت دست اندر کار تولید انواع و اقسام موشکهای جنگنده هستند. HUGHES AIRCRAFT، موشک مافوق صوت فینکس را برای نبردهای هوایی و موشک TOW ضد تانک را در دست تهیه دارد. کمپانی ROCKWELL و موشک HELLFIRE را که بر علیه وسائل نقلیه موتوری مسلح بکار میرود، تولید میکند. McDONNELL DOUGLAS، موشک HARPOON رامیسازد که میتواند از ناوهای جنگی دفاع کند. RAYTHEON موشکهای هواپیمای هوای مطمئن و قدیمی SPARROW AND SIDEWINDER رامیسازد و اخیراً پروژه ۷۹۰۰ میلیون دلاری "سیستم دفاعی هوایی" را شروع کرده است. و اما در مورد هواپیماهای جنگنده: کنگره از قبل زمینیه بسیار مساعدی را برای تولید کنندگان هواپیما فراهم کرده بود و بطور یقین هیئت دولت ریگان سفارشات را با زهم افزایش خواهند داد. کارخانه های هواپیما سازی ظرفیت بیشتری نسبت به تولید در سطح کنونی دارند، بطوریکه اغلب آنها تنها یک نوبت ۸ ساعته در روز کار میکنند در نتیجه تولید بیشتری هواپیما، قیمت آنها کاهش خواهد یافت. اما بدلیل طولانی بودن پروسه تولید لوازم یدکی، تهیه هواپیماهای بیشتر در حدود ۱۸ ماه طول خواهد کشید.

McDONNELL DOUGLAS دومین پیمانکار بزرگ پنتاگون، از موقعیت خوبی برای بلعیدن میلیاردها دلار تا چند سالی برخوردار است. نیروی دریایی و هوایی برنامه تهیه ۲۰۰۰ جنگنده جدید FIA-18 را اعلام کرده اند. تفنگداران دریایی خواستار داشتن جت های HARRIER میباشند - که بطور عمودی صعودی و فرود میکند. به احتمال قوی کنگره اشتیاقش نسبت به F 15 برای نیروی هوایی بیشتر خواهد شد. جنگنده ارزانتر و نسبتاً کم تحرک تر F 16 ساخت کمپانی GENERAL DYNAMICS - بزرگترین پیمانکار پنتاگون - در صورت بد شانس F 15، سفارشات بیشتری را خواهد گرفت.

F-14 ساخت GRUMMAN و A-10 ساخت FAIRCHILD آینده پررونق تری را انتظار دارند و بطوریکه از شواهد پیداست، ریگان بعب افکن های B-1 ساخت ROCKWELL را احیا خواهد کرد. افزایش تولید هواپیما پولهای کلانی را بطرف هزاران مقاطعه کار فرعی که تقریباً تولید کنند ه نصف ارزش هواپیما هستند، سرازیر خواهد کرد.

LITTON INDUSTRIES و SINGER که بزرگترین تولید کنندگان

سیستم هدایت کننده میباشند و همچنین وستینگهاوس و HUGHES که تولید کنندگان اصلی رادار هستند سفارشات بزرگی دریافت کرده اند .

R. J. REYNOLDS به میمنت تشنج در خلیج فارس و بالاگرفتن کار نیروهای سریع انتقال در صد د است هشت کشتی بزرگ باربری تند روی خود را — که بعلت هزینه سرسام آور سوختشان ، دیگر قابل استیفاده نبودند — بقیمت ۲۸۵ میلیون دلار به نیروی دریائی بفروشد

اشتهای نیروهای نظامی برای خرید زیر دریائی و ناوهای جنگی نیز افزایش یافته است . و از قرار معلوم زیر دریائی های مسلح به موشک ساخت

جنرال دینامیک ، و زیر دریائی های مهاجم ساخت جنرال دینامیک و TENNECO کشتی های حامل موشکهای هدایت شونده ساخت BATHIRONWORKS و TODDSHIEPYARDS بازهم بیشتر خواهند شد بطوریکه اخیرا مبلغ ۳۱ میلیارد دلار برای تهیه ۱۳ زیر دریائی در نظر گرفته شده است .

با احتمال قوی سفارش یک ناو هواپیما بر جدید بقیمت ۲ میلیارد دلار

نصیب TENNECO خواهد شد و برای حفاظت از آن ، نیروی دریائی برای اولین بار د و کشتی فوق مدرن A. E. G. I. S ساخت LITTON را خواهد خرید .

علاوه بر این ، فرمانده نیروی دریائی عقد قرارداد خرید بیش از ۱۸ کشتی فوق مدرن دیگر را در نظر دارد و کمپانی RCA که طراحی تولید سیستم تسلیحاتی این کشتی ها را بعهده دارد از هر سفارش ۸۲۵ میلیون دلاری در حدود ۲۰۰ میلیون دلار نصیبش میشود و باین جهت است که کمپانی مزبور که عمدتا رادیو و تلویزیون تولید میکرد علاقه و توجه چندانی ببازار این کالاها نداشته و بازار آن عمدتا نصیب کمپانی های سازنده وسایل الکترونیک ژاپن شده است .

نیروی زمینی برنامه تسلیحاتی تازه ای را طرح کرده است و کارخانه اتومبیل سازی گرایسلر به میمنت تجدید تجهیز عظیم نیروی زمینی ، تولید ۷۰۰۰ تانک X.M.I. را که هر کدام ۱/۶ میلیون دلار قیمت دارند تا سال ۱۹۹۰ بعهده گرفته است .

کمپانی F.M.L. تحویل ۶۰۰۰ عدد نفربر را — که سرگرم تولید آنها میباشد — در بهار امسال شروع کرده است . کل این طرح ۸ میلیارد دلار خرج بر میدارد . کمپانی SIKORSKY امیدوار است تا ۱۱۰۰ هلی کوپتر کبرای BLACK HAWK را که ۵ میلیارد دلار ارزش دارد به ارتش بفروشد .

کمپانی های سازنده موشکهای استراتژیک جدید نیز از این خوان یغما بی بهره نخواهند بود . مثلا MARTIN MARIETTA پیمانکار اصلی طرح ۱۳ میلیاردی موشکهای معروف MX میباشد و بوئینگ طراحی آشیانه هواپیماها و کامیونهای غول پیکر مخصوص حمل موشکها را در دست تهیه دارد .

سیستم دفاعی موشکی احتمالی آمریکا توسط McDONNELL DOUGLAS

از بودجه تحقیق و توسعه TRIDENT II راکه در آینده رقیب اصلی موشکهای خواهد بود، درخواست کرده است. دولت ریگان، جناح ارتجاعی - نظامی هیئت حاکم آمریکا تصمیم دارد که این هزینه های سرسام آور نظامی از طریق غارت جهان توسط امپریالیسم آمریکا و حذف بودجه های عمرانی از قبیل احداث مدارس، بیمارستانها، بیتیم خانه ها و غیره و ملغی ساختن کمک های بهداشتی، فرهنگی و سایر امور عام المنفعه در داخل آمریکا تامین نماید. در این باره بازهم سخن خواهیم گفت.

جدول سود خالص کمپانی های سازنده وسایل جنگی سال ۱۹۸۰

سود خالص به ۱۰۰۰ دلار	سرمایه	فروش	کمپانی
۳۹۳۳۸۳	۷۳۲۶۲۷۰	۱۲۳۲۳۹۹۴	یونایتد تکنولوژی
۶۰۰۵۰۰	۵۹۳۱۳۰۰	۹۴۲۶۲۰۰	بوئینگ
۱۴۴۶۰۰	۳۸۹۹۸۰۰	۶۰۶۶۳۰۰	مک دانل داگلاس
۲۷۶۰۰	۲۴۴۲۵۰۰	۵۳۹۵۷۰۰	لاک هید
۱۹۵۰۰۰	۲۴۳۵۸۰۰	۴۷۴۲۷۰۰	جنرال داینامیکس
۱۸۸۱۳۳	۲۰۶۹۴۱۸	۲۶۱۹۳۲۷	مارتین، ماریتا
۳۰۶۶۸	۹۰۶۳۱۲	۱۷۲۹۳۲۷	گرومن

بمنظور نشان دادن ماهیت ضد خلقی میلیتاریسم، قسمتی از خدمات اجتماعی و امور عام المنفعه ایرا که در رابطه با تامین ازدیاد سرسام آور بودجه نظامی آمریکا به پیشنهاد دولت ریگان حذف شده و یا کاهش یافته اند در زیر نقل میکنیم:

- ۱ - حذف بودجه مربوط به تربیت کارگران فنی. این هزینه که اکنون ۳/۷ میلیارد دلار است تا سال مالی ۱۹۸۳ به صفر خواهد رسید.
- ۲ - قطع یک میلیارد دلار از برنامه ۱۸/۲ میلیارد دلاری بهداشت در سال ۱۹۸۲ که افزایش آن تنها در صورت تشدید تورم مجاز میباشد.
- ۳ - کاهش بودجه پیشنهادی تقریباً ۵ میلیارد دلاری کمک هزینه و وام تحصیلی برای دانشجویان به ۳/۱۹۷ میلیارد دلار.
- ۴ - ۲۰ درصد کاهش در بودجه ۵/۷ میلیارد دلاری آموزش ابتدائی و متوسطه.
- ۵ - کاستن شدید از برنامه ۱/۵ میلیارد دلاری "کمک به تنظیم بازرگانی"
- ۶ - قطع ۱/۲ میلیارد دلار از برنامه ۱۸/۲ میلیارد دلاری بیمه بیکاری از طرق مختلف.
- ۷ - ۳۱٪ کاهش اعتبارات بانک صادرات و واردات. ازدیاد بهره و سختگیری

- در برنامه های پرداختی و حذف ۲/۴ تا ۲/۸ میلیارد دلار هزینه آن .
- ۸ - حذف برنامه پشتیبانی از مصرف لبنیات و کاهش هزینه آن از ۱/۷ میلیارد دلار ۶۲۲ میلیون دلار .
- ۹ - حذف ۵۵۰ میلیون دلار از هزینه ۱۹ میلیارد دلاری " رفاه اجتماعی ناتوانان " .
- ۱۰ - قطع ۱/۸ میلیارد دلار از بودجه ۱۲/۴ میلیارد دلاری کوپن غذا برای مستمندان .
- ۱۱ - کاهش بودجه کمکهای خارجی از ۵/۲ میلیارد دلار به ۴/۸ میلیارد دلار . با توجه به این نکته که کمکهای نظامی مشمول این برنامه نخواهند شد .
- ۱۲ - کاهش بیشتر برنامه یک میلیارد دلاری " اقتصاد و توسعه منطقه ای " .
- ۱۳ - حذف ۱۲۸ میلیون دلار از هزینه " فرهنگ و هنر " .
- ۱۴ - حذف ۸۶۴ میلیون دلار از هزینه کمک به پروژه های " مواد سوختنی مصنوعی جایگزینی " .
- ۱۵ - حذف تدریجی کمک به وسائل نقلیه عمومی و کاهش ۳۶۶ میلیون دلار از هزینه ۳/۷ میلیارد دلاری آن در سال ۱۹۸۲ .
- ۱۶ - حذف ۲۵٪ برنامه های خدمات اجتماعی و بدست آوردن ۲/۵ میلیارد دلار از این طریق .
- ۱۷ - کاهش هزینه پشتیبانی از خدمات پستی از ۱/۵ میلیارد دلار به ۶۳۲ میلیون دلار - بودجه کل خدمات پستی ۱۷ میلیارد دلار است -
- ۱۸ - قطع ۱۲۵ میلیون دلار از بودجه ۴/۲ میلیارد دلاری مبارزه با آلودگی محیط زیست .
- ۱۹ - بدست آوردن ۱۰۰ میلیون دلار از طریق ۲۵ درصد کاهش وام به کشاورزان .
- (از مجله تایم مورخ ۲ مارس ۱۹۸۱)
- تاثیر کاهش بودجه بر امور مربوط به زنان بقرار زیر است :
- ۴/۸۹ میلیون زن در سال ۱۹۸۳ بیمه بیکاری خود را از دست خواهند داد .
- ۹۰۰ هزار زن از برنامه کوپن غذا کنار گذاشته میشوند .
- ۷۵۰ هزار زن از بیمه درمانی محروم میشوند که در اولین ردیف زنان حامله قرار دارند .
- ۷۰۰ هزار زن فقیر که تاکنون برای نگهداری از کودکان خود کمکهای دریافت میکردند دیگر مساعدت نمیشوند .
- ۳۶۰ هزار زن از " طرح کمک به خانواده " کنار گذاشته میشوند .
- ۱۰۰ هزار زن شاغل در " خدمات عمومی " از کار برکنار میشوند .
- ۳۲ هزار نفر از مالکان خانه که اکثر آنها را زنان تشکیل میدهند و تاکنون کمکهای ازین بابت دریافت میکردند کنار گذاشته میشوند .



دستاوردهای انقلاب کوبا

ترجمه و تنظیم از
ن - رها

گزارشی از دومین کنگره حزب کمونیست کوبا - هاوانا ۱۵ - ۲۰

دسامبر ۱۹۸۰.

" حیثیت و اعتبار انقلابی ماناشی از وفاداری به اصول است! و مهمتر آنکه همه انقلابیون جهان باید اطمینان داشته باشند که روی کوبا همیشه میشود حساب کرد... "

" اصول قابل مذاکره نیستند. در جهان کسانی هستند که بر اصول مذاکره میکنند، ولی کوبا هرگز بر اصول مذاکره نخواهد کرد و ما مطمئن هستیم که نه تنها نسل فعلی ما بلکه نسلهای آینده نیز چنین عملی را انجام نخواهند داد. "

" مابدون هرگونه ریائی مرگ را هزار بار به تسلیم شدن ترجیح میدهم. ما حتی یک امتیاز هم به امپریالیزم نخواهیم داد. ما حتی از کوچکترین اصول خود صرفنظر نخواهیم کرد. "

این خلاصه پیام دومین کنگره حزب کمونیست کوبا بود که از نطق فیدل کاسترو خطاب به یک میلیون کوبائی ایکه در پلازا دلمارو لوسیون - هاوانا ۲۰ دسامبر ۱۹۸۰ - برای برگزاری مراسم اختتام کنگره موفقیت آمیز حزب و آشنائی با تصمیمات آن اجتماع کرده بودند، استخراج شده است. کنگره و چگونگی برگزاری آن ماهها مهمترین مسئله محافل سیاسی و اجتماعی در کوبا بود. سال ۱۹۸۰ " سال دومین کنگره " اعلام شد. و سالی بود که فیدل کاسترو میتواند بگوید: " بسیج توده ای در پایتخت گواهی میدهد که سال ۱۹۸۰ سالی نمونه در تاریخ کوبا میباشد. "

کنگره رویدادی بین المللی بود. علاوه بر ۱۷۷۲ نماینده کوبائی، هیئت نمایندگان از طرف ۱۵ حزب کمونیست، جنبشهای رهائی بخش و دیگر سازمانهای سیاسی از اطراف و اکناف جهان در آن حضور داشتند. چنین توجه شایانی بی دلیل نبود، زیرا کنگره در صد جمع بندی وقایع دو سال از پرماجرترین سالهای انقلاب کوبا بود سالهایی که جنبش مردم جزایر کارائیب و آمریکای مرکزی صحنه ساز حساسترین رخداد های بین المللی شده و راه را برای گام فراتر کوبا و انقلاب جهانی هموار کرده است.

کنگره بوضوح نشان داد که چگونه جریان انقلابی منطقه و جهان عمیقاً با زندگی کارگران و کشاورزان کوبائی عجین شده است. نقش فعال انترناسیونالیستی

کوبا در صحنه بین المللی گواه این مطلب می باشد . توسعه انقلاب اجتماعی در نیکاراگوئه و گرانادا ، عمیق تر شدن مبارزات رهایی بخش در السالوادور و — گواتمالا و همچنین خود انقلاب کوبا جلوه نوینی را به کنگره داده بود . کنگره اثرات اقتصادی — سیاسی رکود و بحران فزاینده سیستم جهانی سرمایه داری بر روی کشورهای شبه مستعمره ، قدرت های امپریالیستی و دولتهای کارگری را ارزیابی کرد . هنگام بررسی مبارزات رهایی بخش ، روی نقش ضروری طبقه کارگر بعنوان عامل تعیین کننده در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری — نه تنها در کشورهای امپریالیستی بلکه در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین — تاکید شد . این خود محصول رشد صنعت ، توسعه شهرها و طبقه کارگر و همچنین تاثیر بحران های اخیر اقتصادی بر آرایش نیروهای اجتماعی این کشورهاست . این امر در سرنگونی شاه و سوموزا بطور وضوح نشان داده شد .

کنگره ، تغییرات اساسی در خط مشی نیروهای ضد امپریالیستی را که بر اثر — شکست آمریکا در ویتنام و اوج گیری مبارزات مردم کشورهای تحت سلطه ، پدیدار گردیده است ، با ارزیابی مارکسیستی مورد بحث قرار داد .

کنگره اعلام کرد که تصمیم مردم کوبا مبنی بر پشتیبانی فعال از مبارزات مردم جزایر کارائیب و آمریکای مرکزی به هر قیمتی ادامه خواهد داشت . و همچنین آمادگی خود برای توسعه انقلاب سوسیالیستی و تجربه آموزی از وقایع تکان دهنده منطقه را بصراحت ابراز کرد .

کنگره با ارائه اصل تشکل کارگران و کشاورزان در میلیشای محلی ، به تهدیدات جدید واشنگتن — که توسط حکومت کارتر آغاز و در دوران زمام داری ریگان اوج بیشتری گرفته است — پاسخ قاطع داد . بعلاوه هشدار داد که دخالت نظامی آمریکا در السالوادور ، نیکاراگوئه یا گواتمالا منطقه را به ویتنام جدید تبدیل خواهد کرد . کنگره ، ارتقاء آگاهی طبقاتی و پایداری قاطع تر توده های کوبایی و پیروی آنها از اصل انترناسیونالیسم پرولتری را ، نتیجه قیام های نوین و دستاوردهای جدید انقلاب جهانی در دهه ۸۰ بشمار آورد و بخاطر تقویت این روند برنامه ای جهت افزایش دمکراسی پرولتری و کنترل بیشتر کارگران بر امور جاری تدوین شد . در برنامه ، به تسریع پروسه پرولتریزه شدن بدنه در رهبری حزب و همچنین تقویت سازمانهای توده های ، پافشاری شده است . در " گزارش اصلی " که روزگشایش کنگره — ۱۵ دسامبر — بوسیله فیدل کاسترو دبیر اول کمیته مرکزی قرائت شد ، ارزیابی عملکرد و چشم اندازهای حزب از اوضاع سیاسی کنونی بطور جامعی بررسی گردید . این گزارش که — محصول کار دسته جمعی هیئت سیاسی و کمیته مرکزی بود ، نکات اساسی — در طول سال ، در تمام واحد های محلی حزب مورد بحث و مذاکره بود . گزارش که به ۹ بخش تقسیم شده بود ، در روز بعد توسط اکثریت قریب باتفاق

نمایندگان تأیید شد .

بخش اول آن مربوط به توسعه اقتصادی - اجتماعی کوبا بود و در باره پیشرفتهای و مشکلات رشته های گوناگون تولیدی مانند شکر ، صنایع سبک و همچنین تعلیم و تربیت ، بهداشت عمومی و برنامه های اقتصادی بحث میکرد .

در مورد پیشرفتهای اقتصادی در سالهای ۸۵-۱۹۸۱ در گزارش چینی-آمده بود . " در حالیکه اهداف درازمدت از نظر دور نخواهد شد ، حرکت بسمت پیشرفتهای اقتصادی و ارتقا سطح زندگی ، بخش مهمی از برنامه پنج ساله آینده میباشد . در این مقطع از زمان که جهان با بحران اقتصادی روبروست و با این حقیقت که کشور در حال توسعه مواجه با تحریم اقتصادی و - تهاجم امپریالیسم امریکاست پنج درصد رشد متوسط سالانه ، خود نشان دهنده پیروزی بزرگی خواهد بود . "

کاسترود را اینمورد به نمایندگان گفت : " هدف اصلی توسعه اقتصادی-اجتماعی کشور ما به اتمام رساندن ساختمان لوازم تکنیکی لازم برای سوسیالیسم است . " سپس از آن عملکرد نیروهای مسلح و وزارت کشور ، طرح و امور مربوط به سازمان های توده ای - کمیته دفاع از انقلاب ، اتحادیه ها ، فدراسیون زنان کوبائی ، انجمن ملی کشاورزان خرده پا - حل و فصل شد . توسعه جنبش جوانان ، حزب و مبارزه برای تحکیم ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در کوبا از مهمترین موضوعات قسمت های بعدی بود .

گزارش باارزیابی از اوضاع اقتصادی جهان و تشریح سیاست خارجی کوبا ختم شد .

توجه به توسعه انقلاب در آمریکای مرکزی و جزایر کارائیب موضوعی است که در صدر سیاست خارجی کوبا قرار دارد . تحقق انقلاب اجتماعی در نیکاراگوئه و گرانادا صحت مشی انترناسیونالیستی و همبستگی انقلابی کارگران و رهبران کوبائی را ثابت کرد . دولت کوبا ، با حکومتهای مردمی در نیکاراگوئه و گرانادا که بوسیله قیامهای توده ای بقدرت رسیده اند ، رابطه نزدیک دارد ، در لحظه کنونی نیز کارگران و کشاورزان مسلح السالوادور در حال مبارزه برای ایجاد چنین حکومتی هستند .

کاسترود در سخنرانیش - ۲۰ دسامبر - خاطر نشان ساخت که تنها طریق خاتمه استیلائی امپریالیسم بر آمریکای لاتین ، راهی است که کوبا ، نیکاراگوئه و گرانادا پیموده اند : " مردم جهان امروز دیگر ضعیف نیستند و من اعتقاد دارم که روزی مردم آمریکای لاتین آنچنان از کشورهای خود دفاع خواهند کرد که امروز کوبا میکند ، که امروز نیکاراگوئه میکند ، که امروز گرانادا میکند . آنوقت سلطه امپریالیسم از این مرز و بوم محو خواهد شد . "

گزارش درباره گسترش جنبش جهانی طبقه کارگر که استیلای امپریالیزم را بحران عمومی مواجه کرده است، میگوید: "آمادگی توده ها برای مبارزه - که به درجه بی سابقه ای رسیده است - باید خصوصاً مورد تاکید قرار گیرد. واقعیت جنبشهای رهائی بخش ملی با محتوای پر قدرت اجتماعی خیزشهای توده ای در کشورهای مختلف، بیانگر مشکلات بیشتر و بیشتر سیستم امپریالیزم و تسلط اولویت طلبانه آن در این مرحله میباشد. زمانی که جنبشهای کارگران، کشاورزان، جوانان، زنان و دیگر اقشار به درجه بلوغ خود رسیده اند، از پیش روان با تجربه و آگاه نیز برخورد دارند. در این برهه از تاریخ که مورد تجزیه و تحلیل ماست، طبقه کارگر آمریکای لاتین بوضوح قدرت و بلوغ خود را نشان داده است و این دال بر نیرومندی جنبش اتحادیه های کارگری آنجاست. در پرو، اکوادور و کلمبیا اعتصابات در سطحی بی سابقه جریان دارد و کارگران آرژانتین مبارزات خود ادامه میدهند.

امپریالیزم آمریکا به قبول تغییرات اجتماعی دموکراتیک و مستقل جاری در برخی از کشورهای آمریکای لاتین و دریای کارائیب تن در نداده است. این مطلب بوضوح در واکنش شدیدش نسبت به انقلاب ساندا انیستها در نیکاراگوئه و طغیان انقلابی در السالوادور، جهت تجدید حاکمیت در منطقه ای که همیشه آنجا را منطقه "منابع مخصوص" اعلام کرده بود، نمایان است.

با تشدید تلاشی پایه های استعمار و اختناق در منطقه، حرکت تهاجمی امپریالیزم چندین برابر شده است. کارتر در دوران زمامداریش نه تنها مشاوران نظامی "آمریکارا برای حفظ قاتلین رژیم نظامی به السالوادور گسیل کرد بلکه در آخرین روزهای حکومتش قرارداد کمک نظامی به آنجا را نیز تجدید کرد. و اکنون ریگان با افزایش کمکهای نظامی و برخورد های شدید به کشورهای که به انقلابیون السالوادور کمک میکنند این حرکت تهاجمی را پیگیرانه تعقیب مینماید. ارتش آمریکا حتی مقدمات دخالت مستقیم نظامی به السالوادور، از طریق دولت های دست نشانده هند وراس و گواتمالا را تدارک دیده است. با هیاهوی کارتر درباره حضور "بریگارد های شوروی" در کوبا از اواسط ۱۹۷۹ حرکت تهاجمی آمریکا در منطقه، بعد وسیعتری پیدا کرده است. تشکیل "ستاد نظامی کارائیب" در فلوریدا، افزایش نیروهای ارتش در دریای کارائیب، انجام مانور دریائی SOLID SHIELD 80 و حتی تهدید کوبا از پایگاه دریائی گوانتانامو (GUANTANAMO) در جنوب کوبا که در حال حاضر در اشغال نظامیان آمریکا است از آنجمله میباشد. واشنگتن همچنین جدی بودن اخطارهایش را در تقویت تروریست های کوبائی و قتل نماینده کوبا در سازمان ملل - که خود در تاریخ سازمان ملل سابقه نداشت - برای بار دیگر با وضوح بیشتری به کوبا نشان داد. کاسترو در جواب به اخطار های دریی امپریالیزم گفت: "انقلاب شبیه به کوه آتش فشانی است که پس

از تغییر و تحولاتی درونی بالاخره سرباز خواهد کرد و در این روند احتیاج به جرعه کبریت کوبائی یا هیچ نوع دیگری نیست .

در مورد هیئت حاکمه جدید ایالات متحده ، کاسترو در نشست " شورای ملی قدرت مردم " - ۲۷ دسامبر - به این صورت اشاره کرد : " من اعتقاد دارم که سیاست هیئت حاکمه آمریکا - هیئت دولت ریگان - خشن خواهد بود ، خیلی خشن ، درحقیقت من فکر میکنم تا زمانیکه زمامداران آمریکا این مرز و بوم را جزو اموال شخصی خود بحساب میاورند ، سیاست آنها نسبت به آمریکای لاتین آشکارا توسعه طلبانه خواهد بود و سعی خواهد شد نسبت به کوبا نیز از چنین سیاستی پیروی شود . "

طرح تشکیل میلیشا - واحدهای مسلح متشکل از کارگران ، کشاورزان و جوانان محلی - یکی از اقدامات مهم کنگره بود . این مطلب برای اولین بار در اول ماه می ۱۹۸۰ در جواب به دسایس کارتر علیه کوبا ، مطرح گردید . در گزارش آمده است : " تا زمانیکه همه کوبائی ها یعنی کسانی که میخواهند از محله ، شهر ، محل کار و کشورشان وجب به وجب حراست نمایند و در راه سرزمینشان جانفشانی کنند ، تعلیمات لازم ، اسلحه ، نارنجک و مین داده نشده باشد ، آسوده نخواهیم نشست . کشور ما باید حریف سرسختی برای امپریالیست های یانکی باشد و در صورت تهاجم مانند خنجری کشنده در قلبشان فرو رود . " توسعه دامنه انقلاب در جزایر کارائیب و آمریکای مرکزی ، مشوق مردم کوبی - ساد ر تحکیم هر چه بیشتر بنیاد های انقلابیشان است . مردم کوبا بیش از ۲۰ سال است که اولین انقلاب سوسیالیستی را در قاره آمریکا به ثمر رسانده و بدون شک اثرات شگرف انقلابات دیگر در منطقه ، بر میلیونها کارگر و کشاورز کوبائی به آسانی قابل محاسبه نیست . " دیگر ما تنها نیستیم " این اولین جمله ای بسود که در افکار فرد فرد کوبائی ها پس از سرنگونی سوموزا در نیکاراگوئه تداعی شد . در گزارش اصلی کنگره ، برخی از نتایج آنگاه بدینصورت توصیف شده است :

" سطح آگاهی کمونیستی و انترناسیونالیستی مردم ما بدون تردید در سالهای اخیر از رشد فزاینده ای برخوردار بوده است . . . "

کاسترو در رابطه با مهاجرت کسانی که اخیرا کوبا را ترک کردند میگوید :

" ساختمان سوسیالیسم بمنزله موضوعی کاملا آزاد و داوطلبانه یکی از پایه های پروسه انقلابی ماست . . . این اصل آزادی مهاجرت را نیز در بر دارد . "

یادآوری رشد بوروکراسی در پهنه جامعه و حتی درون حزب و چگونگی مبارزه با آن از بدو پیدایش موضوع دیگری بود که گزارش صادقانه با آن اعتراف میکند :

" علائم زوال روزافزون روحیه از خود گذشتگی و تبلور پروسه ای که در آن مردم گرایشات ضد اجتماعی از خود نشان میدادند ، بی تفاوتی نسبت به امور عمرانی کشور و در عوض پافشاری سرسختانه روی امتیازات و رفاه زندگی خصوصی و

غیره و کاهش دیسیپلین در کار روز بروز شدت می یافت. بدترین دشمنان بیشتر از این به مانعی توانستند خسارت وارد کنند. " کاسترو به نمایندگان گفت: " این خطرات حتی در حزب نیز تا اندازه ای تاثیر گذاشته بود. در بعضی جاها گرایش عمومی برای حل مشکلات، رسمی، اداری، اختصاص طلبانه و اساسا خرد، بورژوا مآبانه بود. باین ترتیب که از طرح مشکلات در مقابل مردم اجتناب ورزیده میشد، در صورتیکه خود انقلاب همیشه کوشش میکرد حل مسائل از طریق راه های غیر عادلانه و بی محتوی انجام نگیرد. این مطلب سئوالی را برای رهبران انقلاب بوجود آورد که آیا انقلاب ما از دین روبه اضمحلال می رود؟ و آیا این یک قانون بی چون و چرا برای هر انقلاب است؟ ماتحت هیچ شرایطی چنین چیزی را هرگز اجازه نخواهیم داد."

از آغاز رهبران انقلاب برای مقابله با چنین تعایلاتی به کارگران و کشاورزان متکی بودند برخلاف بسیاری از کشورهای سوسیالیستی که پس از بدست آوردن قدرت دولتی و آغاز ساختمان دولت نوین، ارتباط فعال و متقابل قشر کارگزاران حکومتی و کارگران و زحمتکشان روبه کاهش گذاشته است و تدابیر چندان جدی نیز در این رابطه اتخاذ نشده است. رهبری انقلاب کوبا پیگیرانه با چنین روندی مبارزه کرده است. در دهه ۶۰ فراقسبون آنی بال اسکولمانتس، مروج سیاستهای فرمایشی و مواضع غیرانترناسیونالیستی در حوزه سیاستهای خارجی با مقابله جدی رهبری انقلاب مواجه شد. رهبران انقلاب بسادگی با تقویت پایه های توده ای ارگانهای مختلف دولت، این گرایش انحرافی را از سطح جنبش طرد کردند. با سازمان دهی و تقویت تشکل های توده ای که از اوائل دهه ۷۰ بصورت اصل بسیار مهمی در برنامه های عمرانی کوبا قرار گرفت؛ احتمال احیاء گرایشات فرمایشی و جدا از توده روز بروز کمتر شده است.

رائول کاسترو طی سلسله سخنرانی هائی در ماه دسامبر ۱۹۷۹ سیاستهای غیر فعال انترناسیونالیستی را به باد انتقاد گرفت و رابطه متقابل و جدائی ناپذیر سیاستهای داخلی و خارجی را بطور جامعی تشریح کرد. همچنین اثرات شگرف سیاست فعال انترناسیونالیستی بر تحکیم سوسیالیزم در کوبا را برشمرد.

به پیروی از چنین مشی سیاسی است که فیدل کاسترو در نطق اختتامیه کنگره میگوید: "مهمترین و انقلابی ترین موضوع در باره این کنگره، همانا آرایش کمیته مرکزی ما است. رهبری حزب ما از وجود کارگران، زنان و رزمندگان انترناسیونالیستهای انقلابی بطور چشمگیری برخوردار است. ما باید بحساب بیاوریم که رشد کمی کارگران در حزب تقریبا سه برابر شده و این بدین معنی است که حزب ما بیشتر پرولتاریزه و در نتیجه بیشتر مارکسیست - لنینیست و بیشتر انقلابی شده است.

در همین مورد گزارش اصلی میگوید: "اعضای حزبی که مستقیما در تولید و بخش

خدمات شرکت دارند اکنون $۴۷/۳$ درصد از مجموع بدنه حزب را تشکیل می‌دهند، در مقایسه با سال ۱۹۷۵ که این رقم $۳۶/۳$ درصد بود. همچنین شرکت زنان در حزب نسبت به سال ۱۹۷۵ از $۱۴/۱$ به $۱۹/۱$ درصد ترقی کرده است. در اتحادیه کمونیستهای جوان تعداد اعضای زن از ۳ درصد در سال ۱۹۷۵ به $۴۱/۸$ درصد افزایش پیدا کرده است. و به همین ترتیب کادرهای تمام وقت زن از $۵/۳$ درصد به $۱۴/۳$ درصد رسیده است. "با وجود همه اینها کاسترو اشاره کرد که این سطح بسیار دورتر از آن سطحی است که بسنده باشد. رهبران زن به همین نسبت نقش مهمتری را در سازمان‌های توده‌ای بعهده گرفته‌اند، مثلاً طبق گزارش کنگره "در انتخابات اتحادیه‌ها $۴۲/۷$ درصد رهبران محلی و $۳۲/۶$ درصد اعضای کمیته‌های اجرایی را زنان تشکیل دادند"

تعداد اعضای حزب کمونیست کوبا به ۴۳۴۰۰۰ نفر بالغ می‌باشد که نسبت به سال ۱۹۷۵ تقریباً دو برابر شده است. گزارش در این مورد می‌گوید: "ما بخوبی رشد کرده ایم. ما کیفیت را قربانی کمیت نکرده و هرگز نخواهیم کرد."

Fidel Castro


از ستو چه گواری

انقلابی بزرگ امریکای لاتین در ۱۹۲۸ در آرزوئین زاده شد. تحصیلش را در رشته طب پایان رساند و در انقلاب کوبا نقش اساسی داشت و در دولت انقلابی آن کشور به خدمت پرداخت ولی پس از مدتی به بیوی رفت تا فعالیت‌های چریکی آنجا را سازمان بخشد و در آنجا بود که سال ۱۹۶۷ گلوله دشمن به هستی اش پایان داد.

آدای فیدل

تو نغمی خوشبید طلوع خواهی کرد
 بیایم بسوی کوره راهما
 و آزاد سازیم سوسار سبزی "را" که به آن عشق میوزری
 بیایم و نابود سازیم تو همین را
 و قطره ای عرق شرمی را
 که بر پیشانیان میدرخشند
 همچون ستارگان بر تارک افق
 یا پروردی را بدست خواهیم آورد
 یا آنقدر تند حرکت خواهیم کرد
 که مرگ به گردمان نرسد
 و با اولین شلیک گلوله
 تمام جنگل بیدار خواهد شد
 گنج... حیرت زده... مات و مبهوت

و در بهمان زمان و بهمان مکان ،
 ما دستان یکدل و یک صدا در کنار تو خواهیم بود
 بهنگامی که طنین فریاد است
 غرش طوفان را در هم می شکند
 تا آواست را بلوش همه برساند ؛
 اصلاحات لرضی ، عدالت ، مان ، آزادی

○ ○ ○

ما همه یکدل و یک صدا
 در کنار تو خواهیم بود
 چندانکه زرق و برق زندگی آنها
 برید ؛ دریا کارهایشان
 بتراند ما را بفریبد
 ما فقط تفنگشان را می خواهیم و فشنگشان را ...
 و یا فقط یک سنگ (۲) و دیگرمهیچ
 و اگر دیوار آهنینی میسرمان را سد کند و به پیوری نسیم
 اشکمان ، اشک همه ما ، سیلابی خواهد شد
 آبش ری خواهد شد کف آلود کفن پوش
 تا در یک سفر تاریخی به تاریخ قاره آمریکا
 استخوانهای رزندگان ما را بپوشند
 و دیگرمهیچ .

(۱) منظور کوبا است

(۲) اش ره یکی از دهانه های تورات است که داد و بایک سنگ غولی را از پا در می آورد .

سرمایه داری دولتی و نظریه رشد

نوشته : KAREN PFEIFER

ترجمه : ناصر فرهنگ

کودتای سال ۱۹۶۸ پرو (PERU) به چه منظوری بود ؟ آیا این مسئله به معنی گذار به سوسیالیسم بود ؟ در الجزایر بومدین چه هدفی داشت ؟ آیا جهت گیری بسوی سوسیالیسم در آنجا توسط جانشینان تغییر پیدا خواهد نمود ؟ اگر مصر زمان ناصر گذار به سوسیالیسم را در برنامه قرار داده بود ، پس چطور ممکن است مرد دست راست وی ، یعنی سادات از سال ۱۹۷۱ به بعد ، سیاست و جهت گیری بسوی ارتجاع را در پیش بگیرد ؟

جواب های گوناگونی باین سئوالات داده شده است . نظریه " وابستگی " معتقد است که " سوسیالیسم " (یا غالباً " سرمایه داری دولتی ") نوع کشورهای " جهان سوم " صرفاً پوششی است برای حفظ سیستم اقتصاد استعماری جوامعی که کاملاً توسط کشورهای توسعه یافته سرمایه داری تحت سلطه قرار گرفته اند . در مقایسه ، رهبران این کشورها توسط دانشمندان اقتصادی روسی و همپرازان غربی شان که طرفدار نظریه " راه رشد غیر سرمایه داری " هستند ، حمایت شده و سیاست شان بعنوان جهت گیری بسوی انواع مختلف سوسیالیسم از نوع " عربی " ، " اسلامی " ، یا " آفریقائی " تلقی شده است .

سومین تفسیر ، " سرمایه داری دولتی " را وسیله ای برای توسعه سرمایه داری ناکامل در مستعمرات سابق میدانند که بدینوسیله هم نیروهای مولده * را رشد میدهد و هم بورژوازی و پرولتاریا را بوجود آورده و ترویج می بخشد . طرح مشخص این پروسه با نظریه " وابستگی " و " راه رشد غیر سرمایه داری " متفاوت است .

* نیروهای مولد FORCES OF PRODUCTION عبارتند از : " مواد خام ، ابزار ماشین آلات ، تاسیسات و وسایلی که در پروسه تولید بکار میرود ، و بهمان ترتیب علم و تکنولوژی ، تکنیک های مدرن تولید ، و مهمتر از همه قابلیت ها ، مهارت ها و آگاهی خود مردم . "

تئوری وابستگی

من، کار سمیرامین SAMIR AMIN را بعنوان نمونه نظریه وابستگی انتخاب کرده ام بدین خاطر که نوشته های او در بین اقتصاد دانان نظریه رشد معروف است. او بخش بزرگی از کارش را به آفریقای شمالی اختصاص داده و تحقیقات اصیل تاریخی اش کمک شایانی در این زمینه نموده است. در کتاب "رشد غیر متوازن UNEQUAL DEVELOPMENT امین تزاصلی خود را چنین بیان میکند: "... وقتی یک سیستم اجتماعی اقتصادی رشد زائد نمود، این پروسه در وهله اول از پیرامون آن شروع میشود نه از مرکز" (ص ۱۵). تضاد درونی "مرکز" (کشورهای سرمایه داری پیشرفته) * از طریق رشد انحصارات، "قرارداد اجتماعی" بین سرمایه و کار، سیاست های اقتصادی داخلی دولت، و توسعه بین المللی سیستم سرمایه داری حل میشود (ص ۷۷ - ۶۸). * * بنا بر این تضادها به اشکال گوناگون به "پیرامون" (مستعمرات و یا مستعمرات نو که تحت سلطه اقتصادی کشورهای پیشرفته هستند) منتقل میشود. بر مبنای این نظریه، مبارزه با طبقه سرمایه دار در کشورهای پیشرفته نه از جانب کارگران همان کشورها (که بخاطر مزد بالا و مزایای رفاه عمومی مدیع گشته اند) بلکه از جانب جنبش های رهایی بخش برهبری سوسیالیست ها در "پیرامون" (مانند ویتنام) صورت میگیرد. (ص ۱۹۷ - ۱۹۵).

امین چنین مطرح میکند که دو مجموعه متفاوت قوانین رشد سرمایه داری برای مرکز و پیرامون موجود است. توسعه سرمایه داری در کشورهای مرکز سعی در ریشه کن کردن تمام صورت بندی های (FORMATION) اجتماعی (از قبیل، چادر نشینی، فئودالی و برده داری) دارد و این: ".... در تحت شرایط توسعه و عمیق تر شدن بازار داخلی صورت میگیرد. این مسئله در مورد کشورهای پیرامون به همین شکل نیست. در این کشورها شیوه تولید سرمایه داری که مسلط است، شیوه های دیگر را تحت سلطه در آورده تغییر میدهد و آنها را بدون اینکه بطور رادیکال از بین ببرد، از

* امین این کشورها را در وهله اول آمریکا، اروپای غربی، ژاپن و در درجه دوم، استرالیا، کانادا، آفریقای جنوبی و اسرائیل میداند.
* * امین سرمایه داری را چنین معنی میکند، الف: ابزار تولید توسط کار اجتماعی بعنوان کالا تولید میشوند. ب: ابزار تولید در مالکیت انحصاری یک طبقه است. ث: نیروی کار خودش یک کالا است.

عملکرد مستقل باز میدارد. (ص ۲۲)

منبع اصلی "وابستگی" پیرامون به مرکز به شکل زیر مشخص میشود: کشورهای پیرامون تحت شرایطی قرار گرفته اند که از یکطرف باید نیازهای سیستم بازار جهانی را از طریق تولید مواد خام و کارازان برطرف نمایند و از طرف دیگر از صنعتی شدن اقتصادشان جلوگیری شود. (ص ۱۰۴) بدین ترتیب عقب ماندگی در کشورهای "جهان سوم" یک پروسه تاریخی است که مکمل ضروری رشد سرمایه داری در کشورهای پیشرفته فعلی میباشد.

بر مبنای این نظریه، این سیستم بازار جهانی است که رشد نامتوازن را به کشورهای پیرامون تحمیل میکند. مبادله بین کشورهای مرکز و پیرامون بطور نابرابر صورت میگیرد زیرا که "کالاهای مبادله شده محتوی مقدار کار نابرابر هستند که انعکاس نابرابری در میزان بازدهی کار میباشد." (ص ۱۳۳) این نابرابریها همچنان حفظ میشوند و این بخاطر بحران کسادی در صورت بندی های اجتماعی ماقبل سرمایه داری در کشورهای پیرامون، محدودیت کشورهای پیرامون به تولید تک محصولی برای بازار جهانی، و اینکه سرمایه های انحصاری جهانی قیمت ها و امکان دسترسی کشورهای "جهان سوم" را به تکنولوژی تحت کنترل خود دارند، می باشد. (ص ۱۵۴ - ۱۴۷ و ۳۷۹)

با در نظر گرفتن این امر که کشورهای "جهان سوم" کسب

سوسیالیست نیستند، در دوره کنونی در حال صنعتی شدن هستند، امین توضیح میدهد که از سال ۱۹۶۰ به بعد میزان نابرابری تخصصی بین المللی بخاطر استفاده کشورهای مرکز از پیشرفته ترین تکنولوژیها (صنایع اتوماتیک، نیروی اتمی، تحقیقات فضائی و الکترونیک) در حالی که کشورهای پیرامون که پروسه صنعتی شدن کلاسیک شامل تولید کالاهای سرمایه ای را می گذرانند صرفا افزایش پیدا کرده است.

"به زبان دیگر، کشورهای پیرامون، فرم جدیدی از نابرابری در تخصص را می پذیرند و در نتیجه، رشد نامتوازن سیستم جهانی دور دوم خود را شروع میکند.

این امر به طرق مختلف صورت میگیرد... نابرابری که همیشه مکانیزم عقب مانده ای را به نفع کشورهای مرکز، به پیرامون تحمیل میکند. این همان مکانیزمی است که عقب ماندگی کشورهای پیرامون را شدیدتر و طولانی تر می سازد... (ص ۱۹۱ - ۱۹۰)

در این تئوری، پروسه عقب ماندگی باعث پیچیدگی ویژه

ساختار اجتماعی (SOCIAL STRUCTURE) کشورهای

پیرامون شده آنها را بطور کامل از کشورهای مرکز متمایز می سازد . پائین بودن سطح دستمزد در کشورهای پیرامون ، باعث محدود شدن بازار داخلی می گردد . در بازاری که زیر سلطه تعداد معدودی از ثروتمندان می باشد ، صنعتی شدن فقط از طریق واردات صورت میگیرد . صدور سود به کشورهای مرکز و میزان هنگفت هزینه واردات باعث کاهش ضریب افزایش رشد در کشورهای پیرامون میگردد . میزان نابرابری بین بخش های مختلف در کشورهای پیرامون ، خیلی بیشتر از میزانی است که کشورهای مرکز در مراحل اولیه رشد شان با آن روبرو بوده اند و این امر مخصوصا در رشد ناموزون بخش خدمات و رشد وسیع قشر فقیر شهری که از بخش کشاورزی جدا شده اند بدون اینکه بخش صنعتی بتواند آنها را جذب نماید ، مشاهده میشود .

(صفحات ۲۰۶ - ۱۹۹ و ۲۸۰ - ۲۵۹) . از آنجائی که رشد کشورهای پیرامون ، بستگی کامل به صادرات آنها دارد که آنها به میزان تقاضا در مرکز ربط پیدا میکند ، در نتیجه رشد این کشورها (پیرامون) از یک دستی و تعادلی که کشورهای مرکز دارند برخوردار نیست (ص ۲۸۹) . در حقیقت امین ادعا میکند که اقتصاد کشورهای پیرامون ، دارای هیچ نوع " دینامیسم داخلی مربوط به خود " نبوده بلکه این امر فقط از طریق موقعیت شان در سلسله مراتب سرمایه داری بین المللی تعیین میگردد .

ساختار طبقاتی لازم برای این سیستم ، فاقد طبقه سرمایه دار ملی بشکل کلاسیک است بدین معنی که سرمایه داران کشورهای پیرامون ، در کشورهای مرکز سکنی دارند . در عوض امپریالیزم " سلطه گری توسط مرکز) یک طبقه بورژوازی کمپرادور تجاری از طبقه حاکمه سابق بوجود میآورد که نماینده و حافظ منافع سرمایه داری جهانی در محل است . پرولتاریای کوچک نسبت به دهقانان بی زمین و بیکاران شهری در وضع بهتری بسر برده ، در نتیجه با کمپرادورها برای حفظ منافع خویش همکاری می کند . (ص ۲۱۴) . رشد سریع بخش خدمات و همزمان با آن اهمیت ندادن به صنایع داخلی باعث بوجود آمدن " طبقه متوسط جدید " (خرده بورژوازی) از اقشاری میگردد که سابقا جزو فروشندگان ، دستکاران ، رهبران مذهبی و افراد با نفوذ روستا بوده اند و این اقشار در سیستم جدید در نقش اسراران ارتش ، بوروکرات های دولتی و پیشه وران ظاهر میشوند .

امین " سرمایه داری دولتی " را بعنوان اهرم دست خورده بورژوازی ناسیونالیست - تنها طبقه ای که نیروی کافی (از طریق نمایندگانش در ارتش و بوروکراسی دولتی) برای تهدید هژمونی بورژوازی کمپرادور دارد - میداند .

" بدلیل صنعتی شدن ناکافی و درغیبت بورژوازی خارجی، اقشار مختلف خرده بورژوازی (مستخدمین دولتی، کارکنان اداری، باقیمانده های دست کاران، تجار کوچک و دهقانان میانه حال و غیره) اهمیت زیادی کسب میکنند . توسعه سیستم آموزشی و افزایش بیکاری بر بحران سیستم می افزاید . عوامل ——— مورد لزوم برای افزایش درجه صنعتی شدن که در نهایت بحران را کاهش دهد منجر به توسعه و رشد بخش دولتی می گردد بدین علت که قوانین سود دهی (که تعیین کننده میزان سرمایه گذاری خارجی است) و ناکافی بودن سرمایه خصوصی داخلی باعث عقب ماندن درجه رشد صنعتی لازم می گردد . قوی تر شدن بوروکراسی دولتی منجر به اعمال سیستم سرمایه داری — دولتی میگردد " (ص ۳۴۹) .

به نظر امین ، این حالت نمیتواند منجر به یک رشد موفق شود .

" دریک سیستم سرمایه داری دولتی وابسته ، خرده بورژوازی — نقش یک وسیله را برای سلطه امپریالیزم بازی می کند و در نتیجه جای بورژوازی کمپرادور را — که در سیستم سابق همین رل را بازی میکرد — میگیرد .

اگر مدت کافی برای این سیستم داده شود آیا هیچ شانسی برای کشورهای پیرامون که هنوز در این پروسه تا حد پیشرفتگی خیلی فاصله دارند ، وجود دارد که نهایتاً خود را از وابستگی برهانند و خصوصیات کامل کشورهای مرکز را بدست بیاورند ؟ " (ص ۳۸۰)

امین جواب میدهد نه :

" ۱) صنایع به بازار داخلی وابسته نیستند باستثنای کالا های تجملی ؛ ۲) بخش کشاورزی همچنان رینقش صادر کننده باقی میماند ، ۳) واردات به صورت کالاهای سرمایه ای و مواد غذایی است و نه کالاهای مصرفی تولید شده (ص ۳۸۱) .

نقد تئوری وابستگی

نظریه امین در مورد اینکه عقب ماندگی بعنوان یک پدیده واقعی که بطور تاریخی با پروسه رشد سرمایه داری درهم آمیخته است ، درست میباشد . تئوری وابستگی بدرستی فاز غم انگیزی از توسعه جهانی سرمایه داری را به نمایش می گذارد که در آن جوامع با صورت بندی های ماقبل سرمایه داری در معرض مداخله و تاراج سیستم استعماری

قرار میگیرند . بعنوان مثال در الجزایر این مسئله بصورت بوجود آمدن یک اقتصاد دو بخشی صورت گرفت . در زمین هایی که توسط اروپائیان شروتمند مقیم مصادره شده بود ، آنها سیستم کشاورزی سرمایه داری و معدنی بوجود آوردند که تولیدشان را به فرانسه صادر می نمودند . آنها فقط تعداد کمی از نیروی کار مورد نیازشان را از الجزایری ها می گرفتند و بقیه را مزد بگیران اروپائی تشکیل میدادند . توده کثیری از جمعیت الجزایر به کار کشت دسته جمعی و یا کار روی نامرغوب ترین زمین ها برای گذران زندگی محدود شده بودند و خیلی ها مجبور شدند برای کار به فرانسه مهاجرت کنند . با وجودی که آغاز مالکیت خصوصی بر زمین ، تکنولوژی مدرن ، و توسعه تولید کالائی احتمال ایجاد طبقات مختلف سیستم سرمایه داری را در میان مردم الجزایر بوجود آورد ولی روابط اجتماعی استعماری ، مسئله بوجود آمدن یک طبقه بورژوازی مستقل ملی را با محدودیت شدیدی مواجه ساخت . و در همان موقع (اواخر قرن ۱۹) ، که انحصارات و ساختار امپریالیستی دامنه نفوذشان بخاطر توسعه سریع تکنولوژی ، کارائی و مقیاس بالای تولید (ECONOMY OF SCALE) ، به خارج از اروپا میرسید ، امکان رقابت را برای سرمایه داران کوچک صرفنظر از ملیت آنها سخت تر و سخت تر مینمود .

تئوری امین ، این فاز عقب ماندگی را در کشورهای " جهان سوم " دائمی میداند . روابط اقتصادی استعماری بصورت یک طرفه (که از طرف مرکز به پیرامون ، بدون هیچ رابطه معکوسی دیکته میشود) و بدون تضاد درونی تصور میشود . ولی وقتی ما به تاریخ یک کشور " جهان سومی " مراجعه میکنیم ، میتوانیم ظهور طبقات جدیدی را از درون خود پروسسه استعماری مشاهده کنیم که سرانجام به مبارزه با حاکمیت استعماری دست می یازند . در مورد الجزایر ، اینها پرولتاریای الجزایری مقیم فرانسه و خرده بورژوازی بودند ، که هر دو آنها محصول عقب ماندگی سیستم استعماری هستند . در میان کارگران مهاجر این تجربه خود آگاهی را ، هم بعنوان یک " ملیت " الجزایری و هم بعنوان یک کارگر ، که منافعش در تضاد با سلسله سرمایه داری فرانسه در الجزایر بود ، به ارمغان آورد . سیستم اداری استعماری همچنین احتیاج به یک طبقه تحصیل کرده محلی دارد که خدمات حرفه ای و وظایف پائینی بوروکراسی و ارتش را در مستعمرات انجام دهد و بنابراین گسترش قشر خرده بورژوازی بخصوصی از دهقانان مرفه و تجار را تشویق میکند . این عوامل توسط سیستم استعماری با محدودیت روبرو میشود . در غیاب بورژوازی بزرگ آنها خود را رهبران طبیعی یک کشور تحت سلسله می بینند . در الجزایر ، این دو طبقه (پرولتاریا و خرده بورژوازی) با هم توده های دهقانان را در مبارزه رهائی بخش

رهبری نمودند .

تئوری امین مدبرح میکند که حتی بعد از پیروزی مبارزه آزادی بخش ملی اگر این کشور مستقل " جهان سومی " آناً ساختمان سوسیالیسم را در برنامه قرار ندهد ، بزودی کاملاً توسط کشورهای مرکز، تحت سلطه قرار خواهد گرفت ، بدون اینکه هیچگونه دینامیسم درونی و پروسه تاریخی مشخص خودش را داشته باشد . با این حال ما وقتی نمونه الجزایر را مطالعه میکنیم می بینیم که این یک نتیجه از پیش معلوم شده نبود که کدام ————— خرده بورژوازی و یا طبقه کارگر — قادر به اعمال رهبری در مبارزه آزادی — بخش و یا کنترل حکومت جدید خواهد بود و کدام شیوه تولیدی * MODE OF PRODUCTION بعد از استقلال پیاده خواهد شد . نتیجه این مسئله بستگی به توان نسبی هر کدام از این دو طبقه و دینامیسم روابط همکاری / رقابت آنها در الجزایر داشت و سالها اول کشید تا نتیجه حاصل معلوم گردد .

در الجزایر محصول این پروسه ، سلب خرده بورژوازی و تاسیس اهرم رشد مخصوص به آن یعنی " سرمایه داری دولتی " در سال ۱۹۶۵ بود . و تئوری امین این مسئله را فقط فرم جدیدی از روابط وابسته استعماری میدانند

" اگر این جزئی از کل بازار بین المللی بودن را — به زیر سؤال نکشد ، این سرمایه داری دولتی باشد اساساً بشکل پیرامون باقی بماند به همان شکل که سیستم قبل از آن " یعنی سرمایه داری ، خصوصی بود و صرفاً انعکاسی خواهد بود از فرم جدیدی از رشد سرمایه داری در پیرامون — یعنی تغییر شکل از فرم های قدیم به فرم های جدید در تقسیم بندی تخمین بین المللی " (ص ۳۴۹)

واقعیات و شواهد موجود در دهه ۱۹۷۰ در مورد تغییرات توسعه ای در الجزایر — بخصوص توسعه صنایعی که کالا برای بازار داخلی تولید میکنند ، و کوشش هایی که در جهت بازسازی کشاورزی از طریق اصلاحات ارضی برای تهیه مواد غذایی مورد نیاز داخلی صورت می گیرد — متضاد با این پیش بینی ها (ص ۳۸۱) در مورد وابستگی کامل میباشد .

* یک " شیوه تولیدی " شکل خاصی است از نیروهای مولد ، به همراه یک سری روابط طبقاتی مشخص .

تئوری امین، تضاد در روابط بین طبقه حاکمه مستعمره سابق و بورژوازی پیش‌رفته را نفی کرده، و همچنین دینامیسم داخلی مختص به خود این مستعمره سابق را ندیده می‌گیرد. این تئوری نمیتواند شواهد موجود - در مورد اینکه " سرمایه داری دولتی " در الجزایر، همزمان از یکطرف نیروهای مولده را بعنوان بخشی از سیستم سرمایه داری جهانی رشد می‌دهد و از طرف دیگر ساختار طبقاتی ایرا توسعه و ترویج می‌دهد که مورد نیاز سیستم سرمایه داری است - قبول میکند. ساختار طبقاتی که از این پروسه ناشی میشود شامل بورژوازی و طبقه کارگر میباشد. رشد تدریجی روابط بیین این دو طبقه است که در شرایط مشخص، دینامیسم داخلی را در تاریخ معاصر و آینده این کشور بوجود می‌آورد. این روابط مجزا از اقتصاد سیاسی جهان نیست ولی ضرورتاً یک " انعکاس صرف " از کشورهای مرکز هم نمیتواند باشد.

همین انتقاد را بر تئوری رشد امین در باره کشورهای مرکز هم میتوان بیان نمود. تئوری که مطرح میکند هیچ نوع تضاد غیر قابل حلی در - جوامع سرمایه داری مرکز موجود نیست، دینامیسم محرکه تاریخی را در نظر نمی‌گیرد: رقابت در سیستم سرمایه داری و مبارزه سرمایه داران و کارگران که همچنان بعنوان عوامل تغییرات اجتماعی عمل میکنند. برای اینکه نرخ بالای سود آوری حفظ شده و رقبا در بازار شکست داده شوند، ضروری است که سرمایه باور مداوم برق جدیدی را برای کاهش هزینه های تولید در بالا بردن کارآیی (PRODUCTIVITY) پیدا نماید. این عوامل هنوز بعنوان اساسی ترین نیروهای محرکه عمل میکنند با وجودیکه واحد های بسیار بزرگ در سطح بین المللی در کشورهای خارجی سرمایه گذاری نموده و باور مداوم شیوه تولیدی مستعمرات سابق را در جهت تولید سرمایه داری تغییر میدهند.

اگر مسائل از این دیدگاه بررسی شوند، دیگر نیازی به دو نوع قانون مجزا، یکی برای مرکز توسعه یافته و دیگری برای پیرامون عقب مانده نخواهد بود. همان مجموعه قوانین در مورد هر دو صادق است و همان تئوری که سیستم سرمایه داری در اروپا، آمریکا شمالی و ژاپن صورت بندی های ماقبل سرمایه داری را از بین برد، امروزه همین کار را در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا انجام میدهد. ولی بخاطر اینکه در ماهیت سیستم سرمایه داری توسعه نامتوازن نهفته است، میزان این تغییرات در جاهای مختلف و در زمان های متفاوت میتوانند با هم فرق داشته باشند. همچنین بخاطر اینکه هیچوقت در شرایط مشخص تاریخی نمی‌توانند عین همدیگر باشند، ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که این پروسه در کشورهای پیرامون در تمام جزئیاتش تکرار پروسه ای باشد که کشورهای که الان توسعه

یافته هستند. پشت سر گذاشته اند. اساس این دو پروسه یکی است ولی شکلی های مشخصی که می گیرند میتوانند فرق داشته باشند تا اینکه به سراغ آنها بخصوص آن کشور وفق داده شوند.

تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری "

ادعای اینکه " سرمایه داری دولتی " و یا " راه رشد غیر سرمایه داری " در کشورهای " جهان سوم " راه را برای گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم لیزم باز میکند، توسط دانشمندان روسی و بعضی از تئوریسین های خود این کشورها مطرح شده است. در این زمینه من به نوشته پایفون BONNEFANT اشاره خواهم کرد. بدین خاطر که چهار جنب تئوریک وی واضح تر و مشخص تر است و کار وی نمونه کامل این نظریه میباشد.

بهمان گونه که تئوریسین های نظریه وابستگی و خود من مطرح می کنیم، تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " نیز از تحلیل عقب ماندگی کشورهای " جهان سوم " بعنوان یک پروسه مکمل و مورد نیاز برای توسعه سرمایه داری در کشورهای رشد یافته، شروع میکند. علت اصلی عقب ماندگی اقتصادی مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بخاطر استعماری است که بدان دچار هستند " (ص ۱۳) * . همچنین مثل تئوری وابستگی و نظریه من، " راه رشد غیر سرمایه داری " ساختار اجتماعی حاصل از این پروسه را در کشورهای " جهان سوم " با مشخصاتی چون عدم وجود بورژوازی ملی قابل ملاحظه، کمیت پائین پرولتاریا و در مقایسه، کمیت عظیم خرده بورژوازی، روشن میکند (ص ۱۵) * *

* بدلیلی که در این تئوری خواهد آمد، من با فرمول بندی پایفون دایر بر اینکه " مردم " " عقب مانده " هستند (که یک برخورد نژاد پرستانه و در بهترین شکل متکبرانانه بنا بر می آید) و " مردم " میتوانند " استثمار " شوند (که با فرمول بندی مارکسیستی فرق دارد) مخالف هستم.

* * خرده بورژوازی به دقیق زیر توسط پایفون (ص ۱۵) معنی شده است: " البته مالکان کوچک که با وسیله های از کار مزدوری استفاده نمی کنند " .

دقیقا در همین تجزیه و تحلیلِ رلِ خرده بورژوازی بعنوان ابژه یا نفوذ در مستعمرات سابق است که سه تئوری از هم مجزا میشوند : نظریه وابستگی آنرا صرفا بعنوان یک وسیله جدید برای سلطه امپریالیستی روی مستعمرات عقب مانده میدانند ، تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " آنرا نیروی بالقوه ای میدانند که " جهان سوم " را به سوسیالیزم پرولتری میرساند . پاپوف این پدیده را " دمکراسی انقلابی " مینامد :

در مسیر توسعه انقلابات آزاد بیخشی ملی ، تحت تاثیر تئوری و عملکرد سوسیالیزم جهانی ، خیلی از تئوریها و سیاست های این کشورها دچار تغییرات اساسی میشوند . " دمکراسی انقلابی " بعنوان محصول این تغییرات پدید میآید . دموکرات های انقلابی نه فقط منافع سرمایه داران — کوچک ، بلکه نیازها و خواسته های کارگران ، دهقانان فقیر ، و روشنفکران انقلابی و افسران ارتش را در کشورشان نمایندگی میکنند . (ص ۱۰۲ - ۱۰۱) .

پاپوف بین سوسیالیزم " (منظور آنچه در شوروی و اروپای شرقی هست) و " سمت گیری سوسیالیستی " خرده بورژوازی در کشورهای " جهان سوم " تفاوت تاثل میشرد . با وجودی که در هر دو فرم ابزار تولید به مالکیت دولت درآمده ، اولی مستلزم " بودن قدرت در دست زحمتکشان ، بخصوص کارگران " (ص ۱۲۸) است ولی در دومی " قدرت سیاسی در دست نیروهای دمکرات انقلابی است که منافع ابژه کارگر ، دهقانان و روشنفکران انقلابی را نمایندگی میکنند " (ص ۱۳۲) .

بنابه ادعای این نظریه ، کشور تازه استقلال یافته " جهان سومی " که تحت سلطه خرده بورژوازی است حق " انتخاب بین دو مسیر رشد اقتصادی - اجتماعی " را دارد که میتواند بسوی سرمایه داری و یا سوسیالیزم باشد (ص ۹۸ - ۹۷) . اینکه چه مسیری انتخاب میشود صرفا بستگی به علاقه و پسند اشخاص بخصوصی که در قدرت هستند (رژیم سیاسی) دارد :

رشد و سررشت ساختار اقتصادی در کشورهای جهان سوم عموما بستگی به ماهیت رژیم های سیاسی در این کشورها ، سمت گیری اجتماعی و سیاسی و تکامل تدریجی سیاست های اقتصادی آنها دارد . (ص ۱۱۱)

..... میزان مترقی بودن برنامه های اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت و بخش دولتی نسبت مستقیم با مترقی بودن رهبران این کشورها در حال توسعه دارد . (ص ۱۲۶) .



خرده بورژوازی ناسیونالیست - سوسیالیست ماهیت مترقی دارد ، از آنجائی که با سرمایه داری انحصاری خارجی در تضاد بوده و شرکت های بزرگ را ملی میکند ، ولی بدون اینکه مالکیت خصوصی بر زمین و تولید کوچک " غیراستثماری " را محدود کند (ص ۱۰۲ - ۱۰۱) . این رهبران می توانند از نظر فکری به سمت گیری سوسیالیستی علاقمند شوند : " خیالی از دموکرات های انقلابی سمت گیری سوسیالیستی را می پذیرند بخاطر آنکه اصول اساسی سوسیالیزم علمی را قبول کرده اند " (ص ۱۰۲) ، که نمونه های آنها را در کشورهای موفق سوسیالیستی که با آنها روابط برادرانه دارند می بینند .

در حقیقت ، این موجودیت و حمایت از طرف کشورهای سوسیالیستی و پرولتاریای جهانی است (ص ۱۵۹ - ۱۵۸) که کشورهای " جهان سومی " با سمت گیری سوسیالیستی را قادر میسازد که " مرحله سرمایه داری را دور بزنند " . نقش کشور های عضو مجمع همکاریهای متقابل اقتصاد

COUNCIL FOR MUTUAL ECONOMIC ASSISTANCE-CMEA کمک به " جهان سوم " در صنعتی شدن این کشورهاست که اغلب از طریق کمک به بخش دولتی این کشورها با خریدن کالا های آنها که نتیجه آن " پایان دادن به استثمار امپریالیستی و بدست آوردن آزادی کامل اجتماعی و ملی است " صورت میگیرد . (ص ۲۳ - ۲۲)

تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " برای اینکه " رژیم دموکرات انقلابی " یک کشور " جهان سومی " را به سوسیالیزم برساند ، شرط قابل قبول میشود . اول ، " آنها قادر باشند امپریالیزم را مجبور به عقب نشینی سازند " (ص ۹۲) ، که از طریق ملی کردن تولید مواد خام و کارشکنی صورت میگیرد . دوم ، برنامه اصلاحات ارضی را انجام دهند ، که میتواند در شکل داشته باشد (نامدار هر دو شکل قابل قبول است) : یا ملی کردن تمام زمین ها و یا ملی کردن بخشی از زمین ها که قسمت مهمی از آن بسته دهقانانی که روی آن کار میکنند داده میشود (ص ۱۴۸) . در اینچنینا پایوف میگوید که " ضروری است تولید کوچک (کشاورزی) به تولید در مقیاس بزرگ سوسیالیستی تبدیل شود " (ص ۱۵۲) ، که قسمت اخیر برنامه با سیم تعاونی های تولید کنندگان تعبیر میشود (ص ۱۵۴ - ۱۵۳) .

شرط سوم اینست که " رژیم دموکرات انقلابی " صنعتی شدن را از طریق بخش دولتی خود سرمایه داری و برنامه ریزی سانسورالیزه تشویق کند (ص ۱۱۰ - ۱۰۹ و ۱۰۷) . چهارم ، رژیم زحمتکشان WORKING PEOPLE را برای شرکت در مسائل سیاسی ترغیب نماید

رژیم دموکرات - انقلابی از طریق برنامه ریزی، در جهت رشد متوازن اقتصاد ملی اقدام نموده و سعی میکند که از طریق تولید و نفوذ در ساختار اجتماعی، مسائل اساسی جامعه را (از طریق بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان، از بین بردن بیکاری، تشویق آموزش، ایجاد بهداشت عمومی و غیره) حل نموده و با کشورهای سوسیالیستی روابط اقتصادی ایجاد نماید. در کشورهای با سمت گیری سوسیالیستی، زحمتکشان و سازمان های دولتی در برنامه ریزی و مدیریت اقتصادی با هم شرکت میکنند.

(ص ۱۳۳ - ۱۳۲) -

شیراز پنجم مطرح میکند که گذار به سوسیالیسم وقتی صورت میگیرد که طبقه کارگر و حزب مارکسیست - لنینیست آن رهبری جامعه را بدست بگیری - (صفحات ۱۳۶ - ۱۳۲ و ۱۴۷ و ۱۶۰) و این وقتی است که "شکلی از انقلاب پرولتری که به ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا بیانجامد صورت گیرد" (ص ۱۶۰). در این مقدمه پاپوف نیاز به همکاری مارکسیست - لنینیست ها و دموکرات های انقلابی و اتحادیه های کارگری و احزاب دموکراتیک انقلابی را متذکر میشود (ص ۱۶۰). بقیه در شماره آینده

بقیه از صفحه ۱۶

۱ - همانجا، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۱۱ - م. کورن فورت "ماتریالیسم و متد دیالکتیکی" انتشارات انتر ناسیونال، نیویورک، ۱۹۷۸، ص ۵۷.

۱۲ - انگلس "آنتی دورینگ"، صفحات ۲۷ - ۲۸. برای بحثی جامع درباره متد متافیزیک در اقتصاد سیاسی به "فکر فلسفه" مارکس، صفحات ۹۰ تا ۱۵۲ مراجعه کنید.

۱۳ - "نوشته های اساسی هگل" ص ۱۳۳.

۱۴ - گوستاو وتر "ماتریالیسم دیالکتیکی"، انتشارات پریچر، نیویورک، ۱۹۵۸، ص ۳۱۹.

۱۵ - کورن فورت "ماتریالیسم و متد دیالکتیکی"، ص ۶۳.

۱۶ - "دیالکتیک طبیعت" ص ۲۰۶.

۱۷ - انگلس "فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان" در "آثار منتخب مارکس - انگلس"، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۶۱۰.

۱۸ - همانجا، ص ۶۱۰ و "آنتی دورینگ" صفحات ۲۷ - ۲۸.

شرکت چاپ «دل آرش»

DELARASH, INC.

2262 Hall Place, N.W. Suite 101

Washington, D.C. 20007

Tel: 333-8190, 91

حروف پینینی، طراحی گرافیک و چاپ

به زبانهای فارسی، عربی و انگلیسی



ترجمه و تنظیم از نغمه علی نژاد

☆☆ معرفی یک چهره انقلابی از السالوادور ☆☆

یک جنبش انقلابی بهمان اندازه به قهرمانان فعال و الهام بخش نیازمند است که به اسلحه و مهمات . پایداری افرادی نظیر لومومبا ، شجاعت و زبردستی انقلابی چه گوارا و مبارزینی چون جمیله بوپاشا ، الهام بخش افرادی بوده است که بروش انقلابی آنها تاسی جستند . چریکهای چپ السالوادور نیز از این قاعده مستثنی نیستند . در میان خلق مصیبت زده ال سالوادور - که تنها در سال گذشته ۱۵۰۰۰ قربانی داده است - کمتر کسی وجود دارد که آنامارتینز معروف به " رفیق فرمانده " را نشناسد .

در شعارها و عکسهائی که بمنظور تبلیغ مشی انقلابی و جلب افراد بدو دیوار شهرها و دهکده های اطراف سان سالوادور (پایتخت السالوادور) نصب شده اند ، تصویر " رفیق فرمانده " در حالیکه مسلسلی بدست دارد و با چشمانی مصمم و مملو از خشم بر رژیم ، بنقطه دوردستی خیره گشته است ، دیده میشود . این تصویر هیبتی دوست داشتنی در ذهن بیننده ترسیم

میکنند . برای طرفداران ارتش انقلابی السالوادور ، آنامارتینز قهرمانی خلقی ، کاردان ، چالاک و مخالف تسلیم ناپذیر رژیم نظامی السالوادور است . یکی از هواخواهان چریکها میگوید : " آنامارتینز برای مردم السالوادور حالت افسانه مانند ی پیدا کرده است . گاه در موقع درگیری ، مردم حضور وی را احساس میکنند و حتی اگر حقیقت هم نداشته باشد میگویند که " رفیق فرمانده " در میان آنها بوده است و این امر بانان قوت قلب میدهد . بطور خلاصه آنامارتینز از هر نظر در قالب رهبران کلاسیک انقلابی جای گرفته است . او زنی ۲۸ ساله است باقدی متوسط ، قیافه ای محجوب و آرام و قبلا دانشجوی پزشکی بود .

در طی ۵ - ۶ ماه گذشته آنامارتینز بکشورهای اروپائی سفر کرده و درباره اهداف جنبش انقلابی السالوادور با مقامات عالیرتبه کشورهای اتریش ، فرانسه ، سوئیس ، ایتالیا و آلمان مذاکراتی بعمل آورده است .

آنا میگوید : " زمانیکه تصمیم به مبارزه گرفتم میدانستم که این امر مرا با مشکلات فراوانی مواجه خواهد کرد و حتی ممکن است جانم را نیز از دست بدهم لکن بدون قبول امکان شهادت نمیتوان بمبارزه دست یازید . "

" رفیق فرمانده " در خانواده ای متوسط بدنیا آمد . پدرش یکی از روسای دست راستی پلیس السالوادور است . وقتی آنا ۱۶ ساله بود مادرش را از دست داد ، او بعد از اتمام تحصیلات متوسطه بمنظور ادامه تحصیل در رشته پزشکی وارد دانشگاه السالوادور شد . در سال ۱۹۶۹ در تظاهرات سترات دانشجویی ایکه بمنظور مخالفت با قوانین ضد دانشجویان بی بضاعت برگذار شده بود ، شرکت کرد . مشاهدات روزمره رشته تحصیلی اش جریان گرایش به چپ را در وی تسریع نمود . او بخاطر میآورد : " کودکان بیشماری را میدیدم که از امراضی رنج میبردند که باسانی قابل پیشگیری بود - از قبیل امراض مربوط به سوء تغذیه ، بیماریهای دستگاه گوارش و . . . ما آنها را تحت درمان قرار میدادیم و پس از بهبودی مرخص شان میکردیم ولی سه ماه بعد دوباره باز میگشتند زیرا خانواده هایشان فقیرتر از آن بودند که باین کودکان برسند . من بارها از خود سئوال میکردم : " وقتی شرایط اقتصادی تغییر نمیکند آیا ارزش دارد که به رشته پزشکی ادامه بدهم ؟ " باوجود این هنوز یک حادثه ناگهانی لازم بود تا مارتینز را به نقطه عطفی در زندگی اش برساند و او را به جرگه چریکها بکشاند . در سال ۱۹۷۲ یک دولت لیبرال با آرای عمومی روی کار آمد ولی بفاصله یک روز توسط رژیم نظامی سرنگون شد . مارتینز میگوید : " ما ناظر آن بودیم که انتخابات و آرای مردم چگونه بی ثمر ماندند و - بنا بر این در جستجوی راه دیگری برآمدیم تا سیاست کشور را تغییر دهیم . "

این راه دیگر ، ایجاد ارتش انقلابی خلق بود که در اوایل سالهای ۱۹۷۰ - توسط اعضای نظامی احزاب چپ السالوادور تشکیل گردید آنا مارتینز علیرغم اندام کوچک و سابقه خانوادگیش ثابت کرد که سرباز سرسختی است . او در حمله به بانکها و مراکز پلیس شرکت می جست و بگفته یک ناظر آمریکائی در این ماموریت ها بسیار خشن و بی پرواست . خشونت انقلابی و سرسختی و صلابت وی در

سال ۱۹۷۶ باثبات رسید . او در این سال دستگیر شد و در یک زندان مخفی که بفاصله ۵ خیابان از کاخ ملی در سن سالواد ور قرار داشت زندانی گشت . طبق اظهارات مارتینز وی بعدت ۷ ماه برهنه در سلول کوچکی محبوس شد . شکنجه دید و مورد تجاوز قرار گرفت . خود او بازگو میکند که چگونه در زیر شکنجه از شدت درد بخود می پیچید و شوک های الکتریکی تمام سلولهای بدنش را آزار میدادند . دوستان چریک " رفیق فرمانده " برای رهائی وی و چند رفیق دیگر رابرت پوما - کارخانه دار معروف و یکی از اعضای ۱۴ فامی - اولیگارشسی السالواد ور - رابه گروگان گرفتند و اعلام کردند که فقط در مقابل دریافت ۲ میلیون دلار و آزادی مارتینز و دوستانش او را رها خواهند کرد . تقاضای آنان عملی شد ولی پوما در اثر جراحاتی که هنگام ربودنش دیده بود ، درگذشت . در تمام این مدت پدر مارتینز از نفوذ خود برای رهائی دخترش استفاده نکرد

آنا مارتینز بعد از رهائی از زندان بعدت ده ماه در الجزایر و فرانسه بسربرد و در این مدت کتابی درباره وضع زندانهای السالواد ور نوشت .

وی در سال ۱۹۷۸ به السالواد ور بازگشت و به رفقای چریک خود پیوست . یکی از رفقای چریکش میگوید : " او فوق العاده شجاع است و در لحظات حساس درگیری بسیار خونسرد بوده و اعتماد بنفس خاصی دارد . ولی خارج از صحنه نبرد ، زنی بسیار حساس و ظریف است . " مبارزات وی ، او را بصورت ژاندارک السالواد ور در آورده است . مردم در درگیریهای مختلفشان با رژیم نظامی میگویند : آنا برمیگردد و قصاص ما را خواهد گرفت .

آنا که برادر و وزن برادرش در درگیریهای نظامی بشهادت رسیده اند از تلفات بیشماری که مبارزه انقلابی مردم السالواد ور علیه امپریالیسم آمریکا داده و میدهد متاثر است و میگوید " آمریکا باید بداند که کمک نظامی بیشترش به دولت السالواد ور فقط موقعیت موجود را وخیم تر میکند و موجب تلفات بیشتری میشود و هیچ مسئله ای را حل نخواهد کرد . " مارتینز مصالحه با دولت کنونی را غیر ممکن میداند ولی آرزوی آنرا دارد که ملتش به زندگی عادی بازگردد .

آنا ۱۸ ماه قبل با فرانسیس مالونادا - چریک ۲۴ ساله ای که در رهائی او شرکت داشت - ازدواج کرد و با وجود آنکه ماههاست از همسرش بدور مانده ولی از این جدائی شکوه ای ندارد و آنرا یکی از مسایل جنگ میداند و اظهار میدارد که امیال شخصی وی بعد از اهداف سیاسی قرار دارند و میگوید : " من آرزوی زندگی آرامی را دارم و گرچه در زندگی هر اس زیادی ندارم ولی باید بگویم که شرایط فعلی مبهم و نامعلوم میباشند . من این آرامش را نه تنها برای خودم بلکه برای مردم کشورم و آینده آنها آرزو میکنم . " و اضافه میکند که در شرایط فعلی ، هیچ تغییری در زندگی خود پیش بینی نمیکند مگر آنکه راه حلی برای اوضاع کنونی السالواد ور پیدا شود و معتقد است که شرایط کنونی نمیتواند برای مدت مدیدی ادامه داشته باشد .



قوانین ویژه آن برمی آیند ، فلسفه به تحقیق در مورد واقعیت و کشف قوانین آن در کل می پردازد . فلسفه به کشف قوانین می نشیند که در مورد اگلیه رشته های علوم صادق بوده و بین آنها مشترک میباشد . بدین طریق ، فلسفه و هر یک از رشته های علوم بجای اینکه در رابطه سلطه یا تضاد باشند ، رابطه سلطه یا تضاد باشند ، در رابطه ای مرتبط یا مکمل هم قرار می گیرند . هم چنین ، فلسفه ، متدولوژی عمومی علوم را فراهم نموده و در

تفسیر فلسفی جزئیاتی که علوم فراهم کرده اند به آنها یاری می دهد . علوم ، از سوی دیگر ، مواد واقعی و حقیقی را تهیه کرده و به فلسفه اجازه میدهند تا از طریق آنها به کشف قوانین عمومی پدیده تحت بررسی بپردازد . رابطه بین فلسفه و سایر رشته های علوم رابطه بین کل و جزء میگردد . ذرک کلیت جهان در کنار شناخت اجزای آن و حفظ روابط بین این اجزاء و اجزای کلیت این است رابطه فلسفه علمی جدید و علوم . بدین ترتیب فلسفه علمی - ماتریالیسم دیالکتیک - علم و تئوری عمومی ترین قوانین همه حرکتها ، متدولوژی علوم و تئوری استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا میگردد . فلسفه در این معنی "تحقق" می یابد .

فلسفه علمی و متدولوژی آن : در بحثی که گذشت علاوه بر سیر

تکاملی - تاریخی فلسفه به دو مورد نیز اشاره شد : (۱) فلسفه بعنوان نوعی دید از جهان هستی ، و (۲) متد فلسفه . در خصوص اول ما به فلسفه ایده آلیسم و ماتریالیسم اشاره کردیم و در مورد دوم به دیالکتیک و ماتریالیسم اینک شرح مختصری از این مقوله ها و رابطه آنها را با همدیگر بیان میکنیم .

فلسفه به تعبیری محصول این معماست که آیا ماده مقدم بر آگاهی است یا برعکس آگاهی بر ماده . اگر جزایمان اولی باشد ، یعنی بر متد بودن ماده بر آگاهی معتقد باشیم یک ماتریالیست هستیم . در غیر این صورت ، یعنی اگر بر متد بودن آگاهی بر ماده معتقد باشیم یک ایدئالیست هستیم . ماتریالیست ها طبیعت را آنطور که هست ، بدون هیچگونه قید و شرطی می پذیرند و آگاهی را محصول این دنیای مادی قابل شناخت که خارج و مستقل از فکر ما وجود دارد ، می دانند . ایدئالیست ها برعکس اگر هم وجود دنیای مادی را بپذیرند ، آنرا در تحلیل نهایی ، مستقل از فکر ما نمی بینند و از این روست ، همانطور که بعدا خواهیم دید ، آنرا ، در تحلیل نهایی ، غیر قابل شناخت می دانند .

اینکه فلاسفه چه متدی را در تحقیقات خود برای کشف قوانین طبیعت و اجتماع و تشریح و بیان و ارائه یافته هایشان بکار گرفته اند ، تا حدود زیادی به پیشرفت و توسعه مادی شرایط تولید و بالاخص به تکامل نیرو های تولیدی هر دوره مشخص بستگی داشته است . دیدیم که در -

کنم میخواستم از فردا به یک کسب و کار عملی مشغول شوم ، میتوانستم باین وضع پایان دهم . امیدوارم که این موقعیت موجب ناراحتی شما نشده باشد که نتوانسته اید در برطرف کردن این وضع اسفناک کمک کنید .
 واکنون چند موضوع کلی :

من برای اولین کنگره ژنو (۲) بی اندازه خیالم ناراحت بود ولی در مجموع بیش از حد انتظار من ، بخوبی برگزار شد و تاثیر آن در فرانسه ، انگلستان و آمریکا غیر منتظره بود . من نمیخواستم و نمیتوانستم بآنجا بروم لکن برنامه نمایندگان لندن را نوشتم . من عمداً آنرا به موضوعاتی محدود کردم که موجب تفاهم بلا واسطه و همکاری کارگران میشوند و نیازهای مبارزه طبقاتی و تشکل طبقه کارگر را بعنوان طبقه ، بطور بلا واسطه ای تأمین و تحریک میکنند . آقایان پارسی ها کله هایشان پراز پوچ ترین عبارت پردازیه سایی پرود ونسی بود . آنها راجع به علم و معرفت چیزی نمی گفتند و تحت عنوان آزادی و ضدیت با حکومت گرائی و همچنین با فرد گرائی ضد اتوریتته ای ، تمام اکسیونهای انقلابی ایرا که از بطن مبارزات طبقاتی بر میخیزند و هر حرکت تمرکز یافته و اجتماعی یعنی حرکاتی را هم که از طریق وسایل سیاسی انجام پذیر میباشدند (از قبیل کوتاه کردن قانونی مدت کار روزانه) ، نفی میکنند . این آقایان که از ۱۶ سال پیش تاکنون پر مدلت ترین استبداد را تحمل کرده اند و میکنند [منظور سلطنت خود گامه ناپلئون سوم در فرانسه است] ، در حقیقت اقتصاد مبتذل بورژوائی را که فقط بشیوه پرود ونی آیده آلیزه شده است ، موعظه خوانی میکنند . پرود ون (۳) مصیبت بزرگی بیسار آورده است . نقد قلابی و مخالفت دروغین او علیه خیالپردازان - (گرچه خود او یک خیالپرداز خرده بورژوا است ، در حالیکه خیالپردازی افرادی - نظیر فوریر (۴) ، اوون (۵) و غیره تجلی و بیان خیالبافانه یک دنیسای جدید است) - ابتدا " نوجوانان درخشنده " ، دانشجویان و سپهسالاران کارگران ، مخصوصاً کارگران پارسی را که در کارهای تجملی اشتغال دارند و ناآگاهانه و بشدت به لجن قدیم وابسته میباشدند ، جلب کرد و فاسد نمود . آنها با نادانی خود پسندان ، گستاخی ، یاوه سرائی و تفرعنسی پرسرو صدا که همه چیز را تپاه میکرد با تعدادی نماینده رهسپار کنگره شدند که بهیچ وجه با اعضای آنها تناسبی نداشت . من در گزارشی بید رنگ ضسرب شستی بآنها نشان خواهم داد .

در ضمن کنگره کارگران آمریکا در بالتیمور (۶) موجب خوشوقتی زیاد من است . شعار آنها تشکیلات بخاطر مبارزه علیه سرمایه بود و جالب اینست که مطالباتی که من برای ژنو مطرح کرده بودم ، بهمین منوال در آنجا (در آمریکا) در اثر غریزه درست کارگران مطرح شده است . جنبشهای اجتماعی طلبی که شورای مرکزی ما (که من سهم بزرگی در آن داشتم) در اینجا بوجود آورد ، اکنون ابعاد وسیعی کسب کرده و مقاومت ناپذیر شده است . من همیشه پشت صحنه ماندم و از زمانیکه کارها بحریان افتاده است ، دیگر

خیالم ناراحت نیست . ک . مارکس شما

«توضیحات»

۱ - لودویگ کولمان LUDWIG KUGELMAN (۱۸۲۸ تا ۱۹۰۲) :
پزشک آلمانی، دوست نزدیک و مورد اعتماد مارکس و انگلس. در انقلاب
۴۹-۱۸۴۸ شرکت کرد. در سالهای ۱۸۶۲ تا ۱۸۷۴ مکاتبات منظمی با
مارکس داشت. عضو فعال انترناسیونال اول در هانوفر بود. در کنگره ۱۸۶۷
لوزان و کنگره ۱۸۷۲ لاهه شرکت داشت. خدمات زیادی برای نشر "سرمایه"
در آلمان انجام داد.

۲ - ابتدا قرار بود که اولین کنگره انترناسیونال اول در ۱۸۶۵ در بروکسل
برگزار شود ولی بعلمی (رجوع کنید به صفحات ۵۰۸ تا ۵۱۰ جلد ۱۶ آثار
مارکس - انگلس) کنگره مزبور در سوم تا هشتم سپتامبر ۱۸۶۶ در ژنو برگزار شد.
در این کنگره ۶ نماینده از کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان و سوییس
شرکت داشتند مهمترین مصوبات این کنگره "دستور العمل هائی برای
نمایندگان شورای مرکزی موقت درباره یکایک مسائل" بود که توسط مارکس تدوین
گشته بود. (رجوع کنید به صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۹ جلد ۱۶ آثار مارکس -
انگلس) این مصوبه که بعنوان گزارش رسمی شورای مرکزی انترناسیونال در -
کنگره قرائت گردید، حاوی جهت گیری روشن در مبارزات اقتصادی بوده و
نشان میداد که این مبارزه بایستی با مبارزات سیاسی توأم باشد. پرود نیست
ها در کنگره "دستور العمل هائی" را برای تمام مواد دستور جلسه در برنامه
ای که بصورت جزوه جداگانه ای تهیه کرده بودند در مقابل گزارش شورای مرکزی
به کنگره عرضه نمودند. ولی کنگره سه ماده از ۹ ماده ایراکه مارکس تنظیم کرده
بود بعنوان "دستور العمل ها" بصورت قطعنامه هائی تصویب کرد که عبارت
بودند از: کار نوجوانان و اطفال، وحدت بین المللی تلاشهای مربوطه به
مبارزه میان کار و سرمایه بکمک انترناسیونال، محدود کردن مدت کار روزانه،
کار اشتراکی، سازمانهای تعاونی کارگری، گذشته، حال و آینده آنها.
کنگره همچنین قطعنامه ای در مورد ارتشها صادر کرد. کنگره لاهه اساسنامه
ایراکه بوسیله مارکس تالیف شده بود همچنین یک نظامنامه تشکیلاتی را به
تصویب رساند و شورای مرکزی را در همان ترکیب گذشته اش انتخاب کرد با این
تفاوت که از این پس شورای مرکزی رسماً شورای کل نامیده شد.

با کنگره لاهه مرحله تکوین تشکیلاتی اتحادیه بین المللی کارگران بعنوان
تشکیلات توده ای پرولتاریا پایان رسید.

۳ - پرودون PIERRE-JOSEPH PROUDHON (۱۸۰۹ تا ۱۸۶۵):
نویسنده فرانسوی، سوسیالیست خرده بورژوا. یکی از بنیان گذاران تئوریک
آنارشیسم که مخالف مبارزه طبقاتی انقلابی بود و میکوشید که از طریق رفورمها
جامعه تولید کنندگان کوچک را بوجود آورد. مارکس و انگلس انتقادات -
شدیدی از بینش خرده بورژوائی او بعمل آوردند. مخصوصاً مارکس با کتاب

است. متافیزیکست، بهمین دلیل، تضاد درونی در اشیا را نمی پذیرد. قبول تضاد درونی اشیا بمعنی قبول تضاد در درون پروسه تفکر نیز هست و ایمن چیزیکست که به هیچ وجه برای متافیزیکست قابل قبول نیست. متافیزیک نمی تواند در منطق خود تضاد را بپذیرد. پذیرش این تضاد در پروسه تفکر بمعنی رها کردن خود پروسه تفکر است. دقیقاً بهمین دلیل، برای اینکه از شمع تضاد در درون پروسه تفکر در امان بماند، متافیزیکست دائماً بطور ناپیوسته فکری کند. (۱۲) لکن اگر متافیزیکست تضاد در درون پدیده ها را نمی پذیرد تضاد بین پدیده ها را نه تنها می پذیرد بلکه آنرا مطلق نیز میکند. پدیده ها، یا یکی هستند یا متفاوتند. در حالت دوم تضاد آشتی ناپذیر و لاینحل بین آنها وجود دارد. برای مثال یک سرمایه دار و یک کارگر را در نظر بگیرید. این دو چون یکی نیستند، بین آنها تضاد وجود دارد. (توجه: درون این دو طبقه هیچ گونه تضادی موجود نیست) و چون نمی توان این تضاد را حل کرد، چون این تضاد ابدی و لاینحل است، پس هر گونه کوششی برای استقرار سوسیالیسم محکوم به شکست است و الاً خرابی.

این نحوه دید از تضاد بین پدیده ها، خود از یک اصل "جزمی" (۱۳) متافیزیکی که هیچ پدیده بینابین ای را در طبیعت یا جامعه نمی بیند، ناشی میگردد. یک پدیده یا این است یا آن و نمی تواند در آن واحد هم این و هم آن باشد. اما یکی از این دو باید باشد. یک انسان یا کارگر است یا سرمایه دار (یا هر طبقه دیگر). یکی از این دو باید باشد. اما یک انسان نمیتواند هم سرمایه دار و هم کارگر باشد، چون سرمایه دار قابل تبدیل به کارگر نیست. این جزمیت "یا این یا آن" متافیزیکی موجب ساده کردن مسائل برای متافیزیکست ها است. آنان همیشه فرمولی برای حل مشکلات آماده دارند: اگر "این فرمول" مشکل را حل نکرد، "آن فرمول" حل خواهد کرد!

برای آشنائی بیشتر با دید متافیزیکی جدید، در زیر تعریفی را که پدر گوستاو ووتر، فیلسوف های کلیسای کاتولیک از متافیزیک ارائه داده اند نقل میکنیم:

"متافیزیکست بودن بهین وجه بمعنی کم بها دادن به وقوع تغییر و زوال در دنیای تجربی نیست، متافیزیکست بودن هم چنین بمعنی تکذیب وجود هم بستگی بین اشیا و در حال تغییر و تجسربه مانع است. یگانه هدف متافیزیک درک دنیای ورا - تجسربه، دنیای ورا موضوع تغییر و زوال و دنیای غیر قابل

جنبش کارگری و مسائل تئوریک

انگلس طی نامه ای * که در تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۸۸۶ از لندن به خانم فلورنس کلی - ویشنو تسکی (۱) در نیویورک مینویسد، در رابطه با مقدمه چاپ کتاب خود "وضع طبقه کارگر در انگلیس" مطالبی را توضیح داده و سپس راجع به روابط سوسیالیست های آمریکا با جنبش کارگری این کشور مـنـی نویسد :

"... اینکه جنبش گسترش یابد، رشد موزونی داشته باشد، ریشه بدواند و حتی الامکان تمام پرولتاریای آمریکا را دربر بگیرد، مهمتر از آنست که از ابتدای کار از خط تئوریک کاملا صحیحی حرکت کند و پیشروی نماید. برای روشن ساختن شناخت های تئوریک هیچ راهی بهتر از این نیست که از اشتباهات خود بیاموزیم. در هر زمانی زیرکی است و برای مجموعه یک طبقه عظیم راه دیگری وجود ندارد مخصوصا برای ملتی با چنین پراتیک عالی و تئوری نامساعدی مثل ملت آمریکا.

موضوع اصلی اینست که طبقه کارگر بعنوان طبقه عمل کند. و تازه

وقتی باین هدف برسد، آنوقت بزودی جهت صحیح را پیدا خواهد کرد و همه کسانی که بایکدیگر در مجادله هستند - چه ه. جورج (۲) و چه پاودرلسی (۳) - بافرقه های کوچک شان کنار گذاشته خواهند شد. و باین جهت من "مجاهدین کار" (۴) را عامل بسیار مهمی در جنبش میدانم که نباید از بیرون آنها ناچیز تلقی کرد بلکه باید درون آنها انقلابی نمود. و من معتقدم که بسیاری از آلمانی های آنجا اشتباهات بزرگی مرتکب شدند که کوشیدند در رابطه با جنبش قوی و مشهوری که دست پرورده خود آنها نبود، از تئوریهای وارداتی خودشان - که همیشه نیز قابل درک نبود نوعی "جزم منزوی کننده" ساخته و از هر حرکتی که این جزم را نپذیرفته بود، فاصله بگیرند. تئوری مایک جزم نیست بلکه تشریح یک پروسه تکاملی است. و این پروسه شامل مراحل پی در پی ای میباشد.

انتظار اینکه آمریکائی ها کاملا آگاهانه با تئوری ای که در کشورهای صنعتی با سابقه تر تدوین شده است، شروع بکار کنند، بمعنی انتظار داشتن یک امر محال است. کاری که آلمانی ها باید بکنند اینست که طبق تئوریهای خودشان عمل کنند - البته اگر آنها درک کرده باشند - یعنی مثل مادر -

۱۸۴۵ و ۱۸۴۸ از هر جنبش عمومی واقعی طبقه کارگر طرفداری کنند، نقطه حرکت عملی آنها را باین ترتیب قبول کنند و قدم بقدم آنها را باین وسیله بسه نقطه اعتلای تئوریک برسانند که نشان بدهند که چگونه هر خطائی که صورت گرفته و هرناکامی ای که نصیبشان شده، نتیجه الزامی نظریات تئوریک غلط در برنامه اولیه بوده است. شما بایستی بقول مانیفست کمونیست "در جنبش کنونی نماینده آینده جنبش باشد." ولی قبل از هر چیز به جنبش فرصت بدهید که خود را تثبیت نماید و سردرگمی اجتناب ناپذیر آغاز کار را باین وسیله تشدید نکنید که مردم را مجبور به قورت دادن چیزهایی بکنید که آنها بد و نامی توانند بد رستی درک کنند، چیزهایی را که البته بزودی خواهند آموخت. یک یاد و میلیون رای کارگری در نوامبر آینده (انتخابات آمریکا) برای یک حزب کارگری بی شیله و پیله در این لحظه ارزش بی نهایت بیشتری دارد تا صد هزار رای بیک پلا تفرم تعصب آمیز بی عیب و نقص.

وقتی جنبش پیشرفت کند، اولین کوششی که بلافاصله بعمل خواهد آورد اینست که توده هائی را که به جنبش کشیده شده اند، در سطح ملی متحد میسازد و همه آنها را در کنار هم قرار خواهد داد، طرفداران جرح، مجاهدین کار، تریدینونیست ها، و تمام گروههای دیگر را. و آنوقت چنانچه دوستان آلمانی ما باندازه کافی زبان مردم را یاد گرفته باشند که بتوانند در بحث ها شرکت کنند، تازه آنوقت زمان آن خواهد بود که از نظریات دیگران انتقاد کنند و از طریق بر ملاء ساختن تضاد های درونی مواضع مختلف، بتدریج آنها را به درک وضع واقعی خود شان نایل سازند، وضعی که بعلمت مناسکبات متقابل سرمایه و کار اجرتی برای آنها پیش آمده است. البته هر آنچه بتواند موجب تاخیر یا مانع تثبیت ملی حزب کارگر - ولو با هر پلا تفرمی - بشود، از نظر من خطای بزرگی محسوب میشود و باین جهت معتقدم هنوز زمان آن نرسیده است که تمام و کمال در رابطه با ه. جرح بیسما "مجاهدین کار" سخنی گفته شود.

توضیحات

FLORENCE KELLEY-WISH NEWETZKY

- ۱

(۱۸۵۹ تا ۱۹۳۲): بانوی سوسیالیست آمریکائی که بعد ها رفورمیست بورژوا شد. مترجم "وضع طبقه کارگر در انگلیس" اثر انگلس.

H. GEORGE (۱۸۳۹ تا ۱۸۹۷): نویسنده آمریکائی

- ۲

اقتصاد دان بورژوا، معتقد بود که حکومت بورژوائی باید از طریق ملی کردن زمین تمام تضادهای جامعه سرمایه داری را حل کند و این ایده را بشدت تبلیغ میکرد و میکوشید که با قرائت گرفتن در راس جنبش کارگری آمریکا، آنرا پراه رفورمیستی بورژوائی بکشاند.

۳ - POWDERLY, VINCENT (۱۸۴۹ تا ۱۹۲۴) : مکانیک ، یکی از رهبران جنبش کارگری آمریکا در سالهای هفتاد تا نود قرن ۱۹ در آمریکا . بعدها عضویت حزب جمهوریخواه در آمد .

۴ - "مجاهدین کار" (KNIGHTS OF LABOR) : یک سازمان مخفی کارگری که در سال ۱۸۶۹ در فیلا دلفیا بنیان گذاری شد و پس از آنکه در ۱۸۷۸ از شک زیر زمینی خود بیرون آمد ، رفته رفته بصورت یک سازمان توده ای کارگری سراسری آمریکا در آمد . بیشتر اعضای این تشکیلات را کارگران تخصصی و غیر تخصصی تشکیل میدادند و تعداد زیادی از زنان و سیاهان نیز در آن عضویت داشتند .

"مجاهدین کار" طرفدار سازمانهای تعاونی کارگری و کمکسها متقابل آنها بیکدیگر بودند . اگر چه دستگاه رهبری این سازمان مخالف اعتصابات کارگری بود و بجای آن حل و فصل اجباری مشکلات موجود میان کارگران و کارفرمایان را راتوصیه میکرد لکن تشکیلات مزبور بزرگترین موفقیتهای خود را از طریق اعتصابات بزرگ و زیادی بدست آورد .

اهمیت سازمان "مجاهدین کار" عبارت از آن بود که پلا تفرم آن علیرغم آشفتگی های زیادی که در مورد مسایل مختلف داشت ، خواهان ادغام تمام طبقه کارگر در یک تشکیلات بزرگ سراسری بود . در سال ۱۸۸۶ دستگاه رهبری این تشکیلات با شرکت در جنبشی که بخاطر کار روزانه ۸۷ ساعته بوجود آمده بود مخالفت کرد و اعضای خود را از شرکت در اعتصابات کارگری ای که باین مناسبت صورت گرفتند منع ساخت ، لکن با وجود مخالفت دستگاه رهبری تعداد زیادی از اعضای تشکیلات مزبور فعالانه در تدارک و برگزاری اعتصابات شرکت نمودند . در اثر این اشتباه و اتخاذ این روش ناصحیح توسط دستگاه رهبری ، تشکیلات "مجاهدین کار" نقش رهبری خود را در جنبش توده ای کارگری سال ۱۸۸۶ از دست داد و بتدریج نفوذش در میان توده های کارگری روبزوال گذاشت .

* این نامه را از صفحات ۵۸۹ تا ۵۹۰ جلد ۳۶ آثار مارکس - انگلس ترجمه کرده ایم .

Kar Committee

P.O. Box 6029

Arl, Va, 22206

Name _____

Street _____ City _____

State _____ Zip _____

برای اشتراك

ارگان سازمان جریکهای فدایی خلق ایران

از شماره های ۷۳ به بعد، فرم اشتراك را به کمیته کار ارسال فرمائید .

از ۲ - آردم

گزارش

نام من ایران است
 اینک این قامت مجروح ز سر تا پایم ،
 خود بگوید که مرا روز ، پریشان است .
 شرح این قصه درازست ، اما
 مختصر اینکه در آشنای در آوردن آن غده چرکین هزاران ساله ،
 که سر بکام در آوردش از سینه به سر پنبه خشمی خونین ؛
 دست پنهانی آن دشمن تاریخی بیگانه دهن ،
 زیر تاده دوست ،
 در تنم لطفه طاعونی کاشت !

تا از آن رخت خوزیری و حساس دمی پردری ،
 لحظه ای چند بیایم و بر خیزم باز ؛
 در تنم جای به جای ، غده ای روید !
 چرک زخابه طاعون به تنم نپیکشید ؛
 همه اندام من از جنگل سرسبز شمال ،
 تالاب ساحل تدار جنوب ،
 باز ازین فتنه پنهان آشفت !
 نام من ایران است

مختصر میگویم

بهتر از دستان خوب به احوال خود اگام !
 خوب می دهم و هر روز شود روشنتر ،
 که به تادان چنان همت تاریخی ،
 در زجا شدن آن غده چرکین هزاران ساله ،
 اینک این گونه گرفتارم !

لیک . می گویم ماش .

تا بداند دشمن .

دشمن خانگی دوست نما نیز بداند باری ،

گرچه زان سان که اشارت کردم ،

در جهان لفظ جواصی تابخش .

تا دشمن نتواند که بدیلی سازد ،

- زیر لباده دوست -

چشم من خوب ندید ، مغز من خوب نمیدیشید ،

د چنین باز پریشتم . اما هرگز از رزم نمی بچم روی !

دور هشیای تابخش من ، تازه آغاز شده است !

گرچه اندام من آسب فراوان دیده است ،

و از آلودگی لطفه این طاعون ،

زخمها رسته سبر تا پایم .

قلب من اما پر شور و پیش ،

همچنان گرم و جوان مانده است !

تا که اندام مرا پاک کند از مرض طاعون ،

پاک و پاکیزه کنان مانده است !

قهرمان مانده است !

همچنان با تن مجروح دین زدم بزرگ ،

مانده ام پا بر جای .

روز و شب رزم کنان ،

در یکی سسگر گسوده به پهنای غلات !

می تند گرم و جوان ، با همه خستگی و خوزری ، قلب من گروستان .

نامه‌ای از ایراک

همانطور که میدانی مدتی است که جو خفقان و ترور و ارباب قرون وسطایی خیلی شدت گرفته و مردم بخوبی حکومت ولایت فقیه را حس میکنند تقریباً بعد از بیرون راندن جناح بنی صدر یا "لیبرالها" از قدرت، حزب جمهوری اسلامی بعنوان آخرین حربه‌ها برای مقابله با بحران همه جانبه اقتصادی - سیاسی و برای بقا خود بیش از پیش دست به سرکوب و کشتارهای وحشیانه زده که در تاریخ بیسابقه است. "آنچه خوبان همه دارند تو یکجاداری" - خصلتهایمی که رژیمهای جنایتکار تاریخ، از چنگیز مغول گرفته تا هیتلرنازی، داشته اند جمهوری اسلامی یکجادر خودش دارد. البته عدالت اسلامی کاملاً رعایت میشود مثلاً دختری که چندروز مانده تا ۹ ساله بشود در زندان نگه میدارند و بعد از رسیدن به سن تکلیف شرعی اعدامش میکنند! بهر حال در هفته های اخیر صدها و حتی هزاران نفر از هواداران سازمانهای سیاسی و مخالفین رژیم و همینطور کارگران و کارکنان کارخانه های بزرگ دستگیر شده اند باوریکه زندانها کاملاً پر شده و چند هزار نفر را در استادیوم صد هزار نفری زندانی کرده اند و طرحهایی برای ساختن زندانهای جدید در گیلان و مازندران در دست اجراست. روزی نیست که یک خانه تیمی" به همت مردم انقلابی و مسلمان و با کمک برادران پاسدار" کشف نشود چند روز پیش حدود ۶۰ نفر از هواداران پیکار را دستگیر کردند. خلاصه ضربه هایی به سازمانهای سیاسی وارد شد. نشریات مجاهد و پیکار بسعلت مشکلات مدتی است چاپ نمیشود. شاید تنها فایده این شرایط فشار دیکتاتوری این باشد که سازمانهای چپ از روی اجبار و تجربه (ونه تحلیل از شرایط) به اتحاد در عمل برسند و این بهر صورت گام مثبتی است. بحران اقتصادی (گرانی، تورم، رکود تولید) از یکطرف و جنگ ارتجاعی ایران و عراق از طرف دیگر هم چنان به مردم فشار میآورد و دولت جمهوری اسلامی برای فرار از این بحران راهی بجز سرکوب خشن و عریان را دنبال نمیکند اما با این شیوه بنظر نمیرسد که رژیم بتواند مدت زیادی دوام پیدا کند راه حلهای دیگری که ممکن است جستجو شود یافتن یک متحد در بخشی از سرمایه داری جهانی و دریافت کمک اقتصادی و بالنتیجه پیاده کردن چند رفرم اقتصادی و راضی کردن بعضی از افسار بخصوص وابستگان خود رژیم است ولی بی عرضگی و عقب ماندگی دولت مردان رژیم این احتمال را هم بعید میکند. بهر حال موقعیتی است که راه واقعی رهایی از بحرانها و بدیل واقعی سیاسی - اجتماعی یعنی چپ باید از آن استفاده کرده و خود را بشناسد بیشتر از این وقت را نمی گیرم.



۲۸ مرداد

مرداد، یعنی نیستی، مرداد، یعنی بزرگی - نفرین بر این مرداد -
 از زیر نام مرداد می نهد است - در تقویم -
 اما در زمان؛ بهیچات بعد هزاران نسل آگاهی است
 خستی در دم می جود دندان: پیوسته می گردیم دور از تر
 اما غرق در مرداد.



۲. آرم - شهید، مرداد ۵۰



بمناسبت سالگرد تجدید کودتای ننگین ۲۸ مرداد

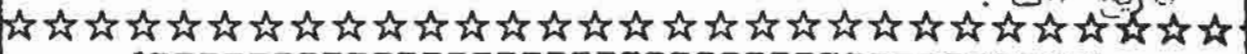
مصداق، قهرمانی، داد و آذربین که جنبش ضد استعماری مردم وطن ما را
 - یادگانه رهبری کرد و استقلال ملی را بارمضان آورد . . .
 مصداق، آزاد مردی که در سراسر زندگی درخشان سیاسی خود در راه -
 تامین آزادیهای دموکراتیک مردم میهن ما مبارزه کرد . . .
 مصداق، مردی که نامش در تاریخ و آن ما و سایر خلقهای استعمارزده -
 جهان جاودانه خواهد بود .
 و درست به همین جهت

در دوران حیاتش مورد غضب استعمارگران و عمال داخلی آنها بود،
 در ایام زمامداریش هدف حملات مزدوران بیگانه و دشمنان رشاکرت خلق
 بود .

حکومت با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدست امپریالیسم جهانی و عمال
 آن سرنگون شد .

و حتی بعد از مرگش، هم در بار کثیف پهلوی و هم حکومت منحوس ارتجاعیون
 مذهبی از دین آینه کینه توزی نسبت با او فروگذاری نکردند

عداوت این خلیل تبه کاران خارجی و داخلی با مصداق، نگاره دیگری
 بر صداقت و پاکبانی او و دلائل بیشتری برای علاقه و احترام مردم ما و خلقهای
 ستمدیده و جنبش های رشائی بخیر انقلابی جهان باین رادمرد بزرگ
 تاریخ است .



تایپ فارسی

در اسراع وقت پذیرفته میشود تلفن ۵۲۸-۶۲۵۰ (۷۰۳)

از دکتر ناصر طهمایی

عزیزت جمل

عزیزت جمل بر سر دریا نه می شمر
 آویخت پرده پندار شوم خویش
 از روی بامها و فراز مناره
 فریاد برکشید که اعلام می کنم:

موقوف باد صحبت علم و کتاب و درس
 محکوم باد زندگی و شادی و شتاف!
 مطرود باد حکمت آزادی بشر
 نابود باد لذت زیبایی و هنر
 معدوم باد صاحب هر کتف و نظر
 خاموش باد نغمه هر تار و عود و چنگ
 پیروز باد فتنه و آشوب و قتل و جنایت
 پاشیده باد محفل پر دست و گرده
 بر چیده باد پایه هر عزت و سکوته

از پای آن حصار بلند و بسیار بزرگ
 آدای پر زنی خسته و نحیف
 از دست آنچه خود گامی به تنگ
 پیچید در فضای غم آلود و سرد شهر:

آج که آنهمه خونهای پاک و گرم
 در راه ظلم و جهل و بلا داده شده در...

ای فاقده صداقت و عقل و شعور و شرم
 نشنیده ای حکایت ضحاک را مگر؟
 دیری نمی کشد

جویندگان حق، کوبندگان تو، نوبادهای من... آن کاوه ای خلق از راه می رسند.

ای خشم چون گدازه آتشفشان ببار

«سلطانپور»



۲۸ مرداد یادآور سرکوب و استبداد

ملت انقلابی ایران

تکرار هرگونه سرکوب و استبداد را محکوم میکند

کودنای تنگن ۲۸ مرداد که سرآغاز هجوم ارتجاع بود تا کنسار و سرکوب آزادبخواهان راه را برای استبداد ساه رژیم محمد رضا هموار ساخت. هم اکنون ملت ایران تا سرکوب شدید و سرجمانه نری رو برنده است که محواهد راه را برای استبداد حسن نری فراهم سازد. هرکس در هر کجا که هست و طبقه دارد تا این بوطئه، بسازد بر حرد.

با حضور خود در این اجتماع، در اعراض و سع نیروهای مرفعی رژیم و این گرای کنونی سرکوب شوند.

برنامه: فلسی از مبارزات مردم ایران، قطعات موسیقی انقلابی، سرود، دکلمه، شعر، و سایر تارکیت نیروهای مرفعی

زمان: ۲۱ آگوست ساعت ۷ بعد از ظهر

مکان: دانشگاه جرج و استنگس - مازوین سیر

کمیته دفاع از حقوق دمکراسی در ایران و کانون نویسندگان مرفعی ایرانی در خارج از کشور

